

Kankash Bahai Setizi Shahbazi-Sohrab Niku Sefat – 2005

کنکاشی در بهائی ستیزی

کتاب یکم از سلسله نشریات خرافات زدائی

س. نیکو صفت

پیام

کنکاشی در بهائی ستیزی

سهراب نیکو صفت

انتشارات پیام

چاپ اول خرداد ۱۳۸۵

همه حقوق از جمله استفاده اینترنتی محفوظ است.

نظرات و سفارشات: khorafatzoda@yahoo.com

۵	مقدمه
۹	بخش اول: جغرافیای جمعیتی بهائیان ایران
۲۹	بخش دوم: کانونهای استعماری و بهائی گری
۵۸	بخش سوم: بهائی گری، سازمان های اطلاعاتی و تروریسم
۶۵	بخش چهارم: ماهیتِ بلواهای ضدّ بهائی
۷۱	منابع و مآخذ

سخت گیری و تعصبِ خامی است
تا جنینی کارخون آشامی است
(مولانا)

تقدیم به زنان و مردانی که به آبادانی ایران

و سرافرازی ایرانیان می اندیشند

و خواهانِ ایرانی آباد، آزاد و به دور از تعصب و کینه جوئی،

نفرت و برادرکشی می باشند.

مقدمه

تیغ چوپین را مبر در کارزار
بنگر اول تا نگردد کار زار
(مثنوی مولانا)

بحث و گفتگو و به نقد کشیدن عقائد و افکار موجب شکوفائی و اعتلای فرهنگی یک جامعه است و باید به آن ارج نهاد. تنها از این راه است که میتوان با گذشته تاریخی ملتی آشنا شد، رویدادهای مثبت آن را تقویت کرد و از تکرار اشتباهات گذشته جلوگیری نمود. هر ملتی که به سرنوشت آینده خود علاقه مند باشد باید پدیده های اجتماعی مربوط به جامعه خود را دقیقاً بررسی نماید. اما متأسفانه در جامعه ایران از زمان پیدایش جنبش بابیه و بعداً بهائیه تا به امروز یک بحث علمی و منطقی در شناخت تفکرات این جنبش نشده است. آنچه تا کنون توسط مخالفین آنها نوشته شده است غیر از تهمت و افتراهای گوناگون چیز دیگری به چشم نمیخورد. زمانی آنها را به روسیه گاهی به انگلیس و امروزه به صهیونیسم و آمریکا وابسته می دانند.

آیا میتوان تصور نمود که یک دولت خارجی بتواند رستاخیزی به این عظمت را در ایران به وجود بیاورد؟ چنین فکر باطلی توهین به یک ملت است. رستاخیز بابی موفق می شود در مدتی کمتر از پنج سال در بین کلیه اقشار جامعه ایرانی نفوذ کند و روحانیونی نظیر حجّت زنجانی و وحید دارابی از بین روحانیون و تاجری نظیر میرزا جانی کاشی از میان تجار و زارعی مثل ملا جعفر گندم پاک کن را از بین زارعین به خود جلب کند که جان خود را بر سر آرمان خود بگذارند. آیا انصاف است که آنها را عامل خارجی بنامیم؟ از نظر تاریخی غیر قابل انکار است که هزاران نفر ایرانی از اقشار مختلف جامعه جان و مال و مقام خود را بر سر اعتقادات خود گذاشتند. آیا اینها همه عمال خارجی بودند؟

آنهائی که به چنین تفکری دامن میزنند ناخود آگاه آب به آسیاب آن نیروهائی می ریزند که ملت ایران را نابالغ میدانند و مدعی هستند که هیچ کاری در ایران بدون نظر خارجی انجام نمیشود. این تفکر مانع رشد فکری و بلوغ یک ملت است و باید با آن سخت مخالف بود. هدف از این نوشته فقط روشن کردن زوایای تاریخ ۱۵۰ ساله گذشته این جنبش در ایران است.

ملتی که گسست تاریخی داشته باشد نه تنها هیچگاه موفق به ورود به شاه راه رشد و شکوفائی نخواهد شد بلکه اشتباهات تاریخی خود را تکرار خواهد کرد. این سؤال مطرح است که چرا از دوران اولیه این جنبش تا کنون از طرف مورخین و یا روشنفکران ایرانی تحقیقی عاری از قرض و پیشداوری نسبت به این جنبش نشده است. آنچه تا کنون نوشته شده است چیزی جز ردیه های غیر معقول نبوده است. روحانیت شیعه که با روی کار آمدن سلسله صفوی و بعد از آن سلسله قاجاریه به قدرت بلا منازع ایران تبدیل شد قدرت خود را بر پایه تحمیق و بی خبر نگاه داشتن جامعه ایران از رویدادهای اجتماعی و فرهنگی جهان و بالاخص جنبشهای فکری و مذهبی قرار داد. مخالفت روحانیان شیعه با گروه اخباری، صوفی، شیخی، بابی و بهائی شاهد این مدعا است. روحانیت شیعه با تأسیس مدارس جدید تا سر حد امکان مخالفت کرد و از هرگونه اقدامی که در حیطه قدرت آنها بود در جلوگیری از تشکیل آنها فروگذار نکرد. ایجاد مدارس که منجر به باسواد شدن جامعه میشد نمی توانست در راه اهداف روحانیون باشد. مخالفت روحانیون با مدارس جدید شکستن میز و صندلی های مدرسه حسن رشدیه و فرار اجباری او به خارج از کشور از دست طلاب علوم به اصطلاح دینی ثبت در تاریخ است.

این روحانیون که به قول ذبیح الله صفا در تاریخ ادبیات ایران ج ۱-۵، ص ۱۸۷، «از بحرین شام لبنان و عراق آمده بودند و شاگردانی که از ایران برای تحصیل علوم دینی می رفتند و در آن مناطق تعلیم می دیدند با زبان تازی سر و کار داشتند و بیشتر تالیفات خود را به عربی خوب یا بد و گاه نا درست می نوشتند. و از این راه دورانی تازه از چیره گی فرهنگی تازی را در ایران پدید آوردند.» اینها هیچگونه علاقه ای به فرهنگ و زبان ایران نداشتند. حتی امروزه هم روحانیون بزرگ آثار خود را به عربی مینویسند.

مردم را عوام کالانعام می دانند و برای آنها هیچ گونه حقی جهت ابراز عقیده ای قائل نیستند. خود را مجتهد و مردم را مقلد می دانند. یعنی مردم باید از عقائد و آراء آنان تقلید کنند و خود دارای حق تشخیص نیستند. آیا از جامعه ای که مردم آن عاری از عقل باشند میتوان انتظار رشد فکری و فرهنگی داشت؟ آیا در چنین جامعه ای نورستگاری میتابد؟ آیا چنین جامعه ای متحجّر و نازا نخواهد بود؟ بدین علت است که در ۵۰۰ سال گذشته فیلسوف نامدار و یا متفکری در ایران به وجود نیامده است. ولی خوشبختانه امروزه با بودن امکانات علمی و فنی مردم به اطلاعاتی دسترسی پیدا کرده اند که زمانی فقط در انحصار عده معدودی به نام روحانی بود.

سید باب این رادمرد ایرانی برای مردم عقل قائل بوده است و آنها را اشخاصی می دانسته که خود میتوانستند خوب و بد کار را تشخیص بدهند و احتیاج به پیشوا و رهبر نداشتند.

سید باب با تفکرات خود پایه قدرت روحانیت شیعه را هدف قرار میدهد و از این رو مخالفت شدید آنها را به جان می خورد. در اینجا اشاره ای به تفکرات سید باب و بهاءالله مسئله را روشن میکند. برای نمونه آنها نماز جماعت را تحریم میکنند یعنی یکی از ابزار بزرگ روحانیت را از دست آنان خارج میکنند. آنها معتقداند که هر شخصی خود می تواند به سوی خدای خود عبادت کند.

دوم فتوای روحانیت شیعه را غیر قانونی می دانند و حقی برای آنها در این زمینه قائل نیستند. آنها اصولاً فتوا را حرام اعلام می کنند. بر بالای منبر رفتن و از موضع قدرت صحبت کردن را گناه می دانند. دست بوسی و اقرار به گناه و طلب بخشودگی از طرف شخصی غیر از خداوند متعال را حرام می دانند و آن را مخالف کرامت انسانی معرفی می کنند. حقوق زن و مرد را مساوی می شناسند و معتقد هستند که هر شخصی موظف است که خود کشف حقیقت کند و نباید گوش به فرمان دیگری باشد.

اینها همه آلات و ابزاری بود که روحانیت شیعه با استفاده از آنها صد ها سال بر خر مراد سوار بوده است. و اگر اینها را از دست میداد دیگر چیزی برای او باقی نمی ماند.

شاید این حق طبیعی روحانیت شیعه باشد که برای استمرار قدرت خود با چنین نظریاتی مخالفت کند و تا پای نابودی با آن سرسازش نداشته باشد. اما باید این را صراحتاً اعلام کنند نه اینکه تهمت های نا روا به چنین جنبشی بزنند. در حقیقت علت مخالفت روحانیت شیعه با جنبش بابیه در مطالب ذکر شده است نه حفظ بیضه اسلام و صلاح مملکت اسلامی.

مهدی بازرگان در مصاحبه با یوسفی اشکوری به درستی در باره روحانیون چنین می گوید:

«اینها برای روحانیت دلسوزی می کردند نه برای دین.» راجع به میرزای شیرازی مرجع بزرگ عالم تشیع یعنی همان شخصی که با فتوای تحریم تنباکو و سرانجام تسلیم شدن ناصرالدین شاه در برابر مردم به آن محبوبیت و معروفیت رسید چنین می گوید:

«میرزا شیرازی فکر کرد که با دادن امتیاز تنباکو از طرف ناصرالدین شاه به فرنگی کم کم پای فرنگی به ایران باز می شود. همانگونه که در آن موقع باز شده بود و فرنگی هم یعنی کافر و کافر هم بی دین است. یعنی مردم دینشان را از دست می دهند. حرکت این بود. کاری به این نداشت که ناصرالدین شاه مستبد است و باید برود یا اینکه انگلیسیها نباشند. او هیچ نمی گفت که چرا خارجی ها آمدند و چرا با آنها تجارت میشود و چرا امتیاز بانک به آنها داده می شود. حتی باید گفت حرکت میرزا شیرازی خیلی دلسوزی برای دین هم نبود. گول نخوریم. دلسوزی برای روحانیت بود که همه چیز را در اختیار داشت و علما بدون اینکه زحمت کشیده باشند و مسؤولیت داشته باشند گرداننده مملکت بودند. پول نزد آنها میرفت احترام و اطاعت هم برای آنها بود. هم آخرت برای آنها بود و هم دنیا.

در نظر میرزا وقتی فرنگی ها آمدند و دین را از مردم گرفتند مریدها هم از بین می روند. مرید هم که رفت همه چیز آنها از بین میرفت. این است که باطناً آن دلسوزی برای روحانیت بود.» [نوگرانی دینی، گفتگو با یوسفی اشکوری، نشر قصیده ۱۳۷۸، ص ۳۵]

همچنین بازرگان در مصاحبه یاد شده راجع به روحانیت در انقلاب بهمن ۵۷ چنین می گوید:

«ولی بعدها معلوم شد که اگر آنها دنبال آقای خمینی را گرفتند برای این بود که آقای خمینی از اول دنبال حاکمیت روحانیت بود و از عوامل موفقیت و پیروزی ایشان هم همین بود که این قشر عظیم و متشکل قدیمی روحانیت را به حرکت درآورد. ایشان به طلاب گفته بود که تنها نظامی که روی قانون است اسلام است و اسلام هم دستور حکومت دارد و کسی باید مصدر حکومت باشد که قانون شناس باشد. قانون شناس کی است؟ شما طلبه ها. بعد هم ولایت فقیه را مطرح کردند و کار ولایت فقیه به آنجا رسید که آقای آذری قمی گفت اگر ولی فقیه بخواهد و مصلحت حکومت ایجاب کند میتواند توحید را هم تعطیل کند. لذا آفت واقعی توحید و آفت رسالت و آفت امامت همین است.» با توجه به مطالب ذکر شده راجع به روحانیت و تفکرات باب و بهاءالله که به آن اشاره شد علت مخالفت روحانیت شیعه با بابیان و بهائیان کاملاً مشخص است. نه باب و نه بهاءالله هیچگونه مخالفتی با اسلام نداشتند. بلکه برعکس مدافع اسلام در برابر ادیان گذشته بوده اند. آنها سعی در این داشتند که مردم بتوانند طناب اسارت فکری خود را از زیر بار خرافات روحانیون که به نام دین معرفی می کردند بیرون بکشند و خود را از اوهاام و خرافات آزاد سازند.

معتقدین به آئین بهائیت را امروزه میتوان در بین ملل مختلفه که در سراسر جهان ساکن هستند مشاهده نمود. آیا میتوان یک بهائی فرانسوی، آلمانی، انگلیسی، آفریقائی و یا غیره را وابسته به خارجی دانست؟ آیا روز آن نرسیده است که نویسندگان و مورخین ما یک بحث منطقی و علمی نسبت به عقاید و افکار آنها را شروع کنند. امروزه در جهان هر پدیده اجتماعی مورد بحث و تحقیق قرار میگیرد. چرا ما نباید نسبت به جنبشی که از ایران شروع شده و ریشه در فرهنگ ایران دارد و امروزه به یک جنبش جهانی تبدیل شده است تحقیق نکنیم؟ هدف ما از بحث و گفتگو با آقای شهبازی و شهبازی ها فقط و فقط باز کردن روزنه ای به تاریخ گذشته این جنبش است.

چرا ما نباید به عقائد و افکار دیگران احترام بگذاریم؟ آیا این همه کشتار مذهبی در تاریخ کشور ما کافی نبوده است؟ آیا نباید یک روزی خطّ بطلان بر اختلافات مذهبی بکشیم؟ امید است که بتوانیم در این راه قدمی برداریم. چون ایمان داریم که رازِ رشد یک جامعه در تحمّل عقائد و افکار دیگران است.

خداوند همه را به راه راست هدایت فرماید

کنکاشی در باره اظهار نظر آقای عبدالله شهبازی تحت عنوان "جستارهایی از تاریخ بهائی گری در ایران"

آقای عبدالله شهبازی این گفتار را در ۴ بخش مورد بحث قرار داده و در زیر عنوان «جستارهایی از تاریخ بهائیگری در ایران» در سایت خود منتشر کرده است:

<http://www.shahbazi.org/pages/bahaism1.htm>

ایشان نظریات خود را نسبت به دیانت بهائی در بعضی از موارد با ارائه مدارک نامستند مطرح می سازد و گاهی هم با وعده سرخرمن دادن به خواننده به این عنوان که "ارائه تمامی مستندات خود را درباره پیوند بابی گری اولیه با کانون فوق به فرصتی دیگر موكول می كنم" مطرح می سازد. آیا بهتر نبود که آقای شهبازی ابتداء مدارک خود را تهیه و بعداً راجع به بهائیت اظهار عقیده می کرد؟ چون با حدس و گمان و یا شاید و باید، نمی توان یک کار جدی تاریخی انجام داد.

قبل از شروع بحث باید به یک مسئله توجه شود و آن این است که نه آقای شهبازی و نه هیچ شخص دیگری حق دارد که به میل و اراده خود یک نفر را بابی، بهائی، یهودی، شیعه و یا غیره بنامد. باید این حق انسانها را که خود را به چه گروه های دینی و یا مذهبی وابسته می دانند محترم شمرد. آقای شهبازی عادت دارد که به هر کس دینی و یا مذهبی که مطابق میل ایشان باشد هدیه بفرماید و شخص مورد نظر را بابی، بهائی، بی دین و یا بادین معرفی کند. از جمله در این مقاله عده ای را به نام بابی و بهائی معرفی کرده است در حالی که می دانیم و می دانند که آنها خود را کرامتاً مسلمان معرفی کرده اند.

به نظرم آقای شهبازی و قبل از ایشان هم گروه های رادیکال مسلمان با هر کسی قصد تصفیه حساب داشتند او را بابی و یا بهائی می نامیدند و از این راه به هدف مورد نظر خود می رسیدند. در ادارات شخص مورد اتهام برای رفع این تهمت بهائیان را تا سرحد امکان زیر فشار قرار می داد و اگر کارمندی در آن وزارت خانه بهائی بود برای خوش آمد مسلمان او را اخراج می کرد. از این گذشته برای مؤمن جلوه دادن خود، امکانات فراوانی در حد امکاناتش در اختیار انجمن های اسلامی می گذاشت. نمونه های بارز چنین شخصی آقای هویدا نخست وزیر و روحانی وزیر کشاورزی آن دوران بودند. آقای هویدا برای رفع اتهام بهائی بودن کمک های زیادی به مذهبی شدن جو جامعه ایران کرد. اگر به تعداد مساجد و امام زاده های تازه تأسیس و تعمیر شده در دوران نخست وزیری هویدا توجه کنید این مطلب کاملاً روشن می شود. در دوران ایشان از استخدام بهائیان شدیداً جلوگیری شد. از این رو نباید تعجب کرد اگر آقای شهبازی پا جای پای انجمن حجّتیّه بگذارد و از این شگرد گذشته استفاده کند.

کلیه مدارک نشان می دهد که بهائیان هیچ گاه اعتقاد خود را کتمان نکرده اند و همیشه حتی با خطر از دست دادن جان و مال و مقام بر اعتقادات خود استوار مانده اند و حاضر به تقیه هم نبوده اند. حتی در جمهوری اسلامی هم این مسئله به اثبات رسیده است و اگر گهگاهی مسلمین می توانستند یک بهائی زاده را که هیچ گونه تماسی با جامعه بهائی نداشته در محضر آیات عظام به دین مبین اسلام وارد کنند چه جشن هائی که نگرفته و چه پذیرائی هائی که نکرده اند. اگر شخصی اقرار کند که بهائی نیست باید قبول کرد که نه او بهائی است و نه تشکیلات بهائی او را بهائی می شناسد. مطابق اطلاع دقیقی که ما از بهائیان بدست آوردیم هرگاه یک بهائی عضو تشکیلات بهائی اعتقاد خود را کتمان کند از جامعه بهائیان اخراج میشود. حال چگونه آقای شهبازی به خود اجازه می دهد انسان هائی که بارها خود را مسلمان نامیده اند بهائی بنامد باید خود ایشان بدانند.

باید به آقای شهبازی یک بار برای همیشه گفت که هر کس وابستگی خود را به بهائیت انکار کند بهائی شناخته نمی شود و بهتر است ایشان دیگر به این طناب پوسیده نجسند و غیر بهائیان را بهائی ندانند.

و اما اصل مطلب ارائه شده توسط آقای شهبازی. ایشان بحث خود را به ۴ قسمت تقسیم کرده است. ما هم قصد داریم که هر کدام از این بخش ها را جداگانه مورد بحث قرار بدهیم.

بخش اول جغرافیای جمعیتی بهائیان ایران

۱- تعداد بهائیان ایران

قسمت اول بحث ایشان مربوط به تعداد بهائیان در ایران است و برای اثبات نظریات خود نیز شواهدی آورده است. ایشان ۹ صفحه از کار خود را به تعداد بهائیان در دهات و شهرها اختصاص داده است. مدارک ارائه شده از ردیه ای که حسن نیکو حدود ۷۰ سال قبل بر بهائیت نوشته است تا آماری که اخیراً از طرف مجله ایرانیکا منتشر شده را شامل می‌باشد.

هر چه فکر کردیم دلیلی برای این شاهکار ایشان پیدا نکردیم چون تعداد بهائیان هر چه باشد دلیل بر چیزی نمی‌تواند باشد مگر اینکه قبول کنیم که حق و حقیقت وزنی است و میزان آن کیلوگرم و یا عدد است. آنچه مسلم است آخرین آماری که توسط کنفرانس اسقف‌های انگلیس منتشر شده است تعداد بهائیان را ۶ میلیون نفر که در ۳۴۰ کشور و جزیره و در بین ۲۱۱۳ ملل و اقوام گوناگون زندگی می‌کنند اعلام داشته اند و آثار آنها به ۸۰۰ زبان ترجمه شده است. (۱) تعداد معتقدان به مذهب یا مرامی نه دلیل حقیقت و نه دلیل باطل بودن آنها است. به چه انگیزه ای مورخ مورد نظر ما به خود زحمت داده و آمار بهائیان ایران را در شهرها و دهات گردآورده است، شاید بر خود ایشان هم نامعلوم باشد. باید توجه داشت خانواده هائی که ایشان در همدان و کاشان و نجف آباد ذکر کرده اند حتماً اکنون نه تنها در آن شهرها و دهات، به احتمال زیاد حتی در ایران هم نیستند.

البته این خدمت ایشان به جامعه بهائی شایسته تقدیر است چون ایشان حداقل اطلاعاتی هرچند ناقص راجع به بافت جامعه بهائی ایران ارائه داده است. بدین ترتیب مشخص شده است که بهائیان را در بین کلیه قشرهای جامعه می‌توان دید و به قشر خاصی تعلق ندارند. بررسی برخی از مطالب ایشان خالی از لطف نیست.

۲- سیر تحول جمعیتی بهائیان

در صفحه اول می‌نویسد: "در دوران سلطنت احمد شاه قاجار و رضا شاه پهلوی که بهائیان از نفوذ و حمایت فراوان در دستگاه دولتی برخوردار بودند". البته اینجا دو اشتباه رخ داده، یکی اینکه محمد رضا شاه را فراموش کرده اند؛ در ثانی مرقوم فرموده اند چه نفوذی داشتند و این نفوذ چگونه اعمال می‌شده است.

از آقای شهبازی که مدتی در انگلیس تشریف داشتند زمانی هم در خدمت آقای احسان طبری بودند (البته قبل از اینکه بر اثر راهنمایی‌های برادران حزب الله به حقیقت اسلام پی ببرد و از دیالکتیک مادی به فقه اسلامی برسد) حداقل این انتظار می‌رود که در بررسی رویدادهای تاریخی بدون ارائه مدرک سخن نگوید که نه تنها علمی نیست بلکه کاری است بیهوده و فاقد ارزش.

۳- علت مخالفت آیت الله بروجردی با بهائیان

مطلب دوم این صفحه مربوط به تعطیل تشکیلات بهائی و خراب کردن معبد بهائیان (حظیره القدس) به علت ابراز نارضایتی آیت الله العظمی بروجردی به دستور شاه و به دست سرلشگر نادر باتمانقلیچ رییس ستاد ارتش در سال ۱۳۳۴ شمسی است. با آن قدرت ادعائی ایشان، حمله به مرکز یک گروه مذهبی چه معنائی می‌تواند داشته باشد؟

آن اقدام زشت نه تنها مایه سربلندی و افتخار نیست بلکه لگه ننگی بر دامن آمران و اجرا کنندگان آن است. آیا وظیفه رئیس ستاد ارتش و فرمانده نظامی یک کشور با دست خود کلنگ زدن به معبد یک گروه مذهبی است؟ مگر این ساختمان متعلق به افراد این مملکت نبود؟ به چه مجوزی و با کدام قانونی باید گنبد آن خراب می‌شد و ساختمان آن به اشغال در می‌آمد؟ وظیفه رئیس ستاد ارتش حفظ مرزهای کشور از تجاوز بیگانگان است و یا اشغال ساختمان یک گروه مذهبی که اصولاً اعمال خشونت را نادرست میدانند؟ این عمل، خلاف قوانین جاری آن زمان در کشور بوده است. اصل ۱۷ قانون اساسی سلب تسلط مالک بر ملک را جرم می‌داند. بهمین دلیل چند سال بعد کلیه ساختمان‌های اشغال شده در ایران را به مالکان بهائی آنها پس دادند، بدون اینکه از آنها عذرخواهی شود و یا خسارات وارده پرداخت

گردد. ناکفته نماند همین آیت الله العظمی بروجردی حَمَام دوش را حرام و خلاف شرع می دانست و معتقد بود که فقط آب خزینه است که پاک است و می توان در آن غسل نمود.

در قسمت اول ص ۲ علت مخالفت آیت الله با بهائیان را چنین ذکر می کند: "سَر و سِر داشتن آنها با منابع خارجی، معجزی منافع خارجی، اخلال گری در ایران و اذیت و کارهای موزیانه درباره مسلمانان، اشغال مقامات اداری" و "بعد هم مسلمانان را ناراحت می کنند، می زنند ازین می برند. از این کارها زیاد می کردند."

در این چند سطر بهائیان به ۶ جرم متهم می شوند بدون اینکه برای یکی از این جرم ها مدرکی ارائه شود و یا در یک دادگاه به یکی از این جرم ها محکوم شده باشند. مسئله جالب در این نکته است که مورخ محترم ما از قول مهدی حائری مینویسد: "اینطوری هم که معروف بود تا یک اندازه ای هم درست بود."

حال در ابتدا چند سؤال از نویسنده محترم می شود که جواب آنها می تواند کارساز باشد.

۱- آیا حضرت آیت الله شخصاً رئیس دستگاه امنیت بود و خود این اطلاعات را بدست آورده بود و یا دستگاه امنیت این اطلاعات را درباره سرو سِر داشتن بهائیان با دول خارجی در اختیار ایشان گذاشته بود؟ آیا وظیفه نیروهای امنیتی جلوگیری از این مسائل بود یا شخص آیت الله مأمور این کار بودند؟ و بعد از اینها آیا حتی یک برگ مدرک در این زمینه در اختیار دارید که به نظر خوانندگان برسانید؟ کلیه مدارک بهائیان را شما حداقل ۲۵ سال است در اختیار دارید. آیا در این مدارک سندی در زمینه ادعای شما پیدا شده است؟ اگر سندی دارید ارائه بدهید ما هم ببینیم و اگر سندی ندارید و با این تصور که دروغ هرچه بزرگتر تأثیر آن بیشتر، از این فکر درگذرید که دیگر خریداری ندارد. این تهمت ها صدها سال است که به یهودیان، ارامنه و بهائیان زده شده است ولی دیگر در جامعه ما حتی برای برادران حزب اللهی هم این حنا رنگی ندارد. بهتر است در فکر پیدا کردن راه بهتری برای مبارزه با اقلیت های مذهبی و خصوصاً بهائیان باشید.

۲- ادعای شما درباره اخلال گری بهائیان در ایران. این یک جمله عام است و اینکه این اخلال گری در چه زمینه ای بوده است کاملاً مسکوت گذاشته می شود. آیا اخلال گری در مسائل سیاسی ایران می کردند؟ که جواب منفی است زیرا بهائیان نه تنها در هیچ حزب و گروه و دسته ای شرکت نداشتند، بلکه تا آنجا که ما تحقیق کردیم حتی اکثریت شان از خواندن روزنامه و شنیدن اخبار سیاسی هم امتناع دارند تا چه رسد به دخالت در سیاست.

عدم دخالت کلی بهائیان در مسائل سیاسی اعتراضی بود که در انقلاب مشروطیت مشروطه خواهان به آنها می کردند. امروز نیز از طرف روشنفکران سیاسی ایران مورد اعتراض هستند که نسبت به رویدادهای سیاسی جامعه ایران بی تفاوت اند. حال جامعه بهائی با اتهام جدیدی روبروست و آن اخلال گری در ایران است. از نویسنده محترم خواهشمندیم در این زمینه هم اگر مدرکی که دلالت بر اخلال گری بهائیان در مسائل سیاسی و اجتماعی و یا اقتصادی کشور ایران دارد ارائه بدهد که سایر هموطنان هم ببینند و تکلیف خود را بدانند.

۳- مسئله اذیت و کارهای موزیانه درباره مسلمانان- از چه زمانی دوستان شیعه ما اینقدر مظلوم بوده اند که یک اقلیت کوچک مذهبی که خود شما تعداد آنها را معین فرموده اید این قدرت را پیدا کرده اند که آنها را اذیت و آزار برسانند و آنها نه مقاومتی بکنند و نه هیچگونه شکایتی از یک بهائی در یک دادگاه بنمایند.

۴- مسئله اشغال مقامات اداری و زدن و ازین بردن مسلمانان- برای این اتهام نه اداره ای که توسط بهائیان اشغال شده نام برده شده است و نه آن شخص بهائی که رئیس آن اداره بوده است مشخص است و نه آن مسلمانی را که زده اند معلوم است چه شخصی است و نه از ضارب نامی.

جمعاً می توان گفت که مورخ و محقق محترم عدّه ای از هم میهنانمان را به اتهاماتی متهم می کند که کوچک ترین مدرکی برای اثبات ادعای خود ندارد و ما هرچه فکر کردیم علت این دشمنی بی دلیل را نیافتیم. اگر آقای شهبازی لطف بفرمایند و علت واقعی مخالفت خود با جامعه بهائی را ابراز دارند شاید ما هم همراه ایشان بشویم ولی وقتی این مطالب بی سرو ته و آسمان ریسمان بهم بافتن ها و یاوه گوئی ها را می خوانیم نسبت به همه گروههای دگراندیش و خصوصاً بهائیان در دل خود از طرفی احساس شرم می کنیم و از طرف دیگر می کوشیم با ابراز همدردی جبران این همه بی عدالتی را بنمائیم.

مثالی یادم آمد که واقعاً مناسب حال مورخ محترممان میباشد:

"دو نفر با هم صحبت می کردند یکی پرسید این حسن و حسین هر ۳ تا دختران معاویه بودند؟ "طرف جواب داد نمی دانم حسن و حسین را درست کنم. ۳ تا و ۲ تا را حل کنم. پسر و دختری آنها را مشخص کنم. معاویه با معاویه را معلوم کنم و یا اصل مطلب که از اول دروغ بود."

این مثال شباهت دقیقی با استدلال مورخ محترم دارد.

۴- حسین خطیبی به عنوان فردی مطلع

مطلب جا لب بعدی معرفی حسین خطیبی به عنوان فردی مطلع است که "هدف از همکاری شاه و ارتش با علما را تلاش آمریکائیان برای تصرف آرشیو بهائیان و دستیابی به اسامی ایشان اعلام نمود."

به باور ما نویسنده محترم نه تنها حافظه تاریخی ندارد مثل اینکه اصلاً حافظه ندارد.

اولاً ایشان علما را با شاه و ارتش همکار آمریکا اعلام می فرمایند که البته کار ناشایسته ای است. ثانیاً اگر بهائیان جاسوس آمریکا بودند پس دیگر چه اصراری برای بدست آوردن نام آنها توسط آمریکائیان بوده است و آیا وظیفه علما کمک به آمریکائیان بر علیه هم وطنان ایرانی بوده است؟ از همه اینها گذشته بهائیان را در ایران در هر شهر و کجای ای که زندگی می کردند همه می شناختند. در هر مدرسه ای و اداره ای بچه های بهائی و کارمندان بهائی کاملاً مشخص بودند. بعد از اشغال مرکز بهائیان دولت خواستار پایان دادن به موج ضد بهائیان بود اما اصرار آقای بروجردی در مخالفت با بهائیان ادامه داشت.

پس دلیل مخالفت آقای بروجردی با بهائیان نه به خاطر اتهاماتی بود که در اول نوشته شده بلکه دلایل دیگری داشته که مورخ از ذکر آنها خودداری می فرماید.

درباره تعداد بهائیان که بعد از انقلاب اسلامی در ایران کشته شده اند آنطور که ما تحقیق کردیم کمی بیش از ۲۰۰ نفر بوده اند. اما اینکه آنها به خانواده های ثروتمند متعلق بودند جز خیال بافی و افسانه گوئی نیست. برای نمونه چند نفر را که اعدام شده اند نه تنها از ثروتمندان نبودند بلکه از قشر متوسط حقوق بگیر و پزشک بودند مانند صفات الله فهندژ استوار ارتش، خانم عوض گل فهندژ خانم خانه دار، میرپرویز افغانی چوب فروش در میاندوآب، علی اکبر خرسندی زارع، شیرمحمد دست فروش زارع و بقال در دهی در کهکیلویه بویراحمد، دکتر حشمت الله روحانی طبیب در جنوب شهر تهران، دکتر علیمراد داودی استاد دانشگاه، حبیب الله پناهی مغازه دار در ارومیه، علی اکبر معینی کارمند جزء بانک، یدالله محبوبیان فروشنده لوازم الکتریکی در تهران.

ما شرح زندگی کشته شدگان بهائی را مطالعه کردیم ولی هرچه گشتیم اسمی و نامی از ثروتمندان پیدا نکردیم. آنچه بود از صاحبان مشاغل و کارمندان و کشاورزان و مغازه داران بودند. جنایاتی که نسبت به آنها شده است مورد توافق و تأیید هیچ ایرانی آزاده ای نمی تواند باشد. این جنایات را نه باید به حساب ملت ایران گذاشت و نه به حساب دین اسلام بلکه به حساب عده ای نادان و متعصب که به تصور پاداش آن جهانی دست به چنین اعمالی می زنند.

ما بسیار علاقه مند هستیم که مورخ محترم بهائیان قدرتمند و ثروتمند و جاسوسی را که کشته شده اند معرفی نمایند چون ما به چنین نام هائی برخوردیم. درحالیکه نه امیرعباس هویدا نه هوشنگ انصاری و نه غلامرضا ازهاری بهائی بودند. (برعکس آنها همیشه خصوصاً مرحوم هویدا خود را مسلمان معرفی می کردند) به چه علت مورخ محترم اصرار در بهائی معرفی کردن آنها دارد؟ توضیحش همان است که در اول ذکر کردیم.

مشکل ما در این بحث با نویسنده این است که اگر فی المثل یک بهائی، زرتشتی، کلیمی و یا ارمنی خطا کار است چه ربطی به اعتقادات او دارد؟ چرا یک خطا کار را به تفکر او معرفی می کنید: زرتشتی دزد، یهودی جاسوس، بهائی جاسوس؟ چرا نمی گوئید مسلمان دزد؟ هر خطاکاری باید مجازات شود چه مسلمان، چه بهائی چه یهودی و چه هر چیز دیگری. ولی ربط دادن یک خطا کار با دین و آئین و مذهب او کاری بود که فاشیست های هیتلری نسبت به یهودیان انجام دادند و زمینه قتل عام آنها را فراهم کردند. امیدواریم که آقایان به این فکر نباشند و اگر به این فکر هم هستند باید بدانند که دوران سپری شده است و راه به جایی نمی برد.

۵- فرقه بهائی و مالکیت ارضی

درمطلب بعدی تحت عنوان "فرقه بهائی و مالکیت ارضی" نویسنده یادآور می شود که بخش قابل توجهی از بهائیان ایران روستائیان فقیری بودند. این مطلب درست است ولی چگونه این مطلب را با نفوذ بهائیان در ایران توجیه میفرمائید؟ وقتی انسان چشم را برحقیقت ببندد و مطالب نامربوط بنویسد طبعاً دچار تناقض گوئی در گفتن و نوشتن میشود. همانطور که مورخ محترم دچار آن شده.

بزرگ مالکان بهائی در دوران پهلوی حتماً اسم دارند و دهات آنها در کجا واقع شده باید بر روی نقشه مشخص باشد.

به دو ثروتمند بهائی ایرانی درخیل ثروتمندان ایرانی برخوردیم و سعی بسیار کردیم که اطلاعاتی درباره زندگی آنها کسب کنیم. راجع به هژبریزدانی اطلاعاتی بدست نیاوردیم. گویا در یکی از کشورهای آمریکای جنوبی است اما راجع به حبیب ثابت خوشبختانه شرح حال او به

قلم خودش به دست ما افتاد. سرنوشت جالبی داشته. او فرزند یک پارچه فروش بیسواد و فقیر بوده است که از شاگرد دوچرخه سازی و بعداً رانندگی، صاحب یک مجموعه بزرگ صنعتی شده است. بهرحال نه ثروت پدری داشته و نه وابسته به قدرتمندان بوده است. همانطور که دهها مسلمان در سالهای بعد از جنگ به ثروت رسیدند این یک بهائی هم بوده است.

همان زمانی که به دستور آیت الله بروجردی، رئیس ستاد ارتش معبد بهائیان را اشغال کرد و صدها کارمند شریف و پاک را از ادارات اخراج کرد آقای ثابت آنها را به استخدام خود درآورد. آبهائی که با اقتصاد سروکار دارند بخوبی می دانند که ثروت هرشرکتی به کارمندان لایق آن شرکت بستگی دارد.

به کمک آیت الله بروجردی، ثابت به یک نیروی عظیم کار دست یافت و ثروتی کسب کرد.

پس عامل واقعی ثروتمند شدن ثابت آیت الله، شاه و ارتش بوده اند. اما راجع به هژبر یزدانی ما متأسفانه نتوانستیم اطلاعاتی بدست بیاوریم. ولی چون هدف سرهم بندی کردن مطلب نیست درباره او تنها چیزی که می توانیم بگوئیم و در ایران شاهد بودیم صاحب شرکت های متعددی بوده است ولی این ثروت را از چه راهی بدست آورده بود بر ما نامعلوم است.

آنچه در آن روزها می شنیدیم حکایت از فعالیت های او در کارها داشت و مورد تأیید مردم هم بود. تنها کسی که با او مخالفت کرد و ما شنیدیم آقای شریعتمداری بود که آن هم فقط دلیلی مذهبی داشت و نه چیز دیگری.

اما در مقابل این دونفر بهائی ثروتمند چه تعداد مسلمانان ثروتمند در ایران بودند؟ از اینها گذشته آیا ثروت اندوزی روحانیون و آقازاده های آنها از چشم مورخ و نویسنده محترم پوشیده مانده است.

چون ما دیانت اسلام را مساوی با روحانیون و آقازاده ها نمی دانیم هیچگاه به خود اجازه نمی دهیم که آنها را مترادف با اسلام نام ببریم. اگر شما قبول کنید که آدم های خوب و بد، صالح و مفسد در بین همه ادیان، مذاهب، و عقاید هستند مشکل حل می شود. مشکل ما در این زمینه با شما در این است که اعمال انسان ها را با عقاید و وابستگی های مذهبی آنها معرفی می کنید. چرا می گوئید یک بهائی ثروتمند یا یک یهودی فلان. شما اگر بگوئید هژبر یزدانی آدم مضری به حال جامعه بود به این نظر شما ایرادی نیست. آقای یزدانی ها هستند که باید رفع تهمت بکنند و به بهائیان مربوط نیست. البته چون شما مدتها در انگلیس ساکن بودید میدانید که تهمت زدن چه کیفی دارد. اما چون شما فعلاً در ایران تشریف دارید و زمینه اتهام هم مهیا است بهر شخصی که میل می فرمائید می توانید هر تهمتی را بزنید. کار آقایان ثابت ها، یزدانی ها، لاجوردی ها، برخوردارها، به خود آنها مربوط است نه به دیانت آنها. این یک مسئله اساسی است و شما بهتر است که به این مسئله توجه بفرمائید و انسان ها را به نام خودشان معرفی کنید نه به نام دین و آئین آنها.

۶- مناطق بهائی نشین

در بخش بعدی محقق محترم از مناطق بهائی نشین یاد می کند و نام روستاهائی را می برد که بهائیان در آنجا زندگی می کرده اند و از دهاتی یاد می کند که در آنها عده ای از بهائیان کشته شده اند. در بین آنها از جهرم و نجف آباد یاد می شود. البته شاید به علت عدم اطلاع از سایر شهرها و دهاتی که در آنها بهائیان کشته شده اند و اموال آنها به غارت رفته است یاد نمی کند. ما در اینجا فقط به یک مورد و آن کشتن یک پزشک بهائی در کاشان اشاره می کنیم.

ولی در بحث های آینده بیشتر این مطلب را باز خواهیم کرد و تجاوزاتی که دگراندیشان مذهبی در طول تاریخ ۵۰۰ سال گذشته از طرف روحانیون قشری شیعه تحمل می کردند نشان خواهیم داد.

قتل دکتر سلیمان برجیس را از این نظر انتخاب کردیم که آیات عظام آقایان بروجردی و بهبهانی و کاشانی در آن دخالت کردند.

منابع مورد استفاده ما در این قتل فجیع روزنامه های رسمی آن روز ایران و مدارک دولتی است.

چگونگی قتل دکتر برجیس را مجله فردوسی شماره ۳۲ اسفندماه ۱۳۲۸ این چنین مینویسد:

"این پزشک را به عیادت بیماری دعوت کردند و سرانجام بطرز فجیعی او را به قتل رسانیدند."

"آیا رئیس شهربانی کاشان در این حادثه دخیل بوده است؟"

"از چندی پیش در کاشان هیئتی بنام هیئت دعاة اسلامی منتسب به انجمن تبلیغات اسلامی بوجود آمده. اشخاصی که در این هیئت مصدرکار بودند بهیچ وجه صلاحیت آنها نداشتند و اعمال خلافی بنام دین اسلام و شرع مقدس انجام می دادند."

این اشخاص یک عده آدم ماجراجو و بیکاره را تحریک می کردند که بهائیان را در معرض عام اذیت کنند. سرهنگ فاطمی رئیس شهربانی به شکایات بهائیان ترتیب اثر نمی دهد.

" در جلسات سرّی هیئت، توطئه قتل دکتر برجیس چیده می شود."

آقای شیرزاد از طرف مجله فردوسی به عنوان مأمور تحقیق بیطرفانه به کاشان اعزام می شود. او چنین گزارش می دهد:

" دکتر سلیمان برجیس اهل کاشان در حدود ۵۰ سال از عمرش می گذشت. دکتر برجیس تا ۱۶ دی ماه گذشته (۱۳۲۸) عضو وزارت بهداشت بوده و در بهداری شهرستان کاشان انجام وظیفه می کرده است. ولی از آن تاریخ بعد بنا به علل اداری از این شغل مستعفی و مطب شخصی دایر نموده بود.

دکتر برجیس علاوه بر مطب دارای داروخانه هم بوده و اغلب بیماران بی بضاعت را مجاناً پذیرفته و به آنها داروی رایگان می داده است. می گویند حتی به بیماران تنگدست پول هم می داده و روی همین اصل در آن شهرستان به نیک نامی معروف و مورد احترام عموم بوده است (این قسمت را نماینده ما در کاشان نیز تأیید کرده است). نقل از مجله فردوسی شماره ۳۲ اسفند ۱۳۲۸.

حوالی ساعت ۱۱ صبح ۱۴ بهمن دو نفر بنام عباس توسلی و علی نقی پور به مطب دکتر برجیس آمده اظهار می دارند آقای دکتر دست ماست و دامن شما. مریضی داریم که حالش خیلی بد است. خواهشمندیم قدم رجه بفرمائید و به عیادت او بیائید. در آن موقع هفت هشت نفر مریض در مطب نشسته و منتظر نوبت بوده اند. دکتر جواب می دهد مانی ندارد اما اجازه بفرمائید این چند نفر را راه بیاندازم آنگاه با هم به عیادت بیمار شما میرویم. ولی آن دو نفر التماس و اصرار کرده تأخیر را موجب مرگ بیمار می دانند.

دکتر با آنها می رود. در منزل اثری از بیمار نبوده است او را با ۸۱ ضربه مهلک از پای درمیآورند. شخصی به نام رسول زاده گلوی دکتر را می بُرد. بعد از این عمل فجیع که در کمترجایی از جهان سابقه داشته، قاتلین در بازار فریاد می کنند ما یک نفر کافر را کشتیم و خود را به شهربانی معرفی می کنند. روزنامه کیهان در شماره ۱۳۳۴۰، ۱۸ خرداد ۱۳۲۷ راجع به رسول زاده می نویسد:

"مرد ایمان و عمل". دیرتر راجع به او روزنامه آتش در شماره ۷۸۷ شنبه ۲۷ فروردین ۱۳۲۹ گزارشی نظیر گزارش مجله فردوسی می نویسد: خبرنگار قضائی روزنامه علت قتل را تنها یک علت و آن هم تعصب مذهبی می نامد. قاتلین خود علت قتل را در بازجویی بواسطه تعصبات مذهبی توضیح داده اند. کانون پزشکان ایران نامه سرگشاده ای به شاه می نویسند و شدیداً به قتل دکتر برجیس اعتراض می کنند و از او میخواهند " تا محرکین و عاملین این قتل خونین هرچه زودتر به شدیدترین کیفرها برسند و عناصر ماجراجو و جانی را درس عبرتی باشد." مجله فردوسی شماره ۳۲، ۷ اسفند ماه ۲۸.

روزنامه نisan به تاریخ ۲۰ بهمن ۱۳۲۸ درباره قتل دکتر برجیس می نویسد:

" روز دوشنبه گذشته روزنامه اطلاعات شرح واقعه ای تأسف آور و رقت انگیز را در کاشان به ترتیب زیر در صفحه هشتم خود منتشر ساخت: "روز ۱۵ بهمن عده ای از جمعیت وابسته بانجمن تبلیغات اسلامی از دکتر سلیمان برجیس که از اطباء حاذق کاشان بوده است و مدت ۳۵ سال خدمات شایانی نسبت به اهالی کاشان مینماید مخصوصاً از اشخاص بی بضاعت دستگیری و آنها را مجاناً معالجه می نمود مشارالیه را برای عیادت مریض دعوت نموده و علناً او را با ضرب چاقو و سنگ بطرز فجیع و شرم آوری مقتول و ضارین بلافاصله خود را به اداره شهربانی معرفی و اعتراف می نمایند. طولی نمی کشد که جمعیت زیادی در اطراف شهربانی و زندان گرد آمده و قصد خارج نمودن بازداشت شدگان را می نمایند.

صبح روز بعد مجدداً به تحریک عده ای آشوب طلب اهالی را اجباراً به تعطیل و بستن بازار و ادار نموده، نظم عمومی مختل، اهالی فوق العاده نگران و بلا تکلیف می باشند.

برای ما وقوع چنین اعمالی که نمونه نزاعهای قرون وسطائی است جای نهایت تأثر و نگرانی است. ما در دنیای قرن بیستم زندگی می کنیم که عقاید مذهبی بعنوان یک اصل مسلم و حقّ تزلزل ناپذیر برای همه مردم جهان به رسمیت شناخته شده است. چنین صفحات شرم آور را که حاکی از کشتار انسانها بر بهانه های مذهبی باشد فقط میتوان در دوره بربریت و دوره تاریک قرون وسطائی جستجو کرد و در دوره کنونی بشریت مترقی از اینگونه عملیات ننگ دارد.

هم میهنان ما از هر دسته و گروه و عقیده مذهبی بایستی حقّ مسلم دیگر هم میهنان خود را با آزادی عقاید مذهبی بشناسند و عملاً قدمی بر ضدّ این اصل تردید ناپذیر برندارند.

در دوره امروزی راه انداختن نزاع و کشتارهای مذهبی در مملکت های مستعمره و نیم مستعمره فقط برای پست نشان دادن آنها و جاودانی ساختن استعمار آنها و تأمین تسلط مستعمره طلبان عملی می شود و همه آنهائی که به استقلال و ترقی و آزادی میهن خود علاقه دارند باید از این تشبّات شرم آور خود را بر حذر نگاه دارند و مرتکب عملیاتی که قبل از همه ضررش بتمام کشور خواهد خورد نگردند. به نظر ما دولت وظیفه دارد مرتکبین این عمل خشونت آمیز و وحشیانه را در کاشان محاکمه و مجازات کند و بفهماند که هیچ دسته ای نباید به بهانه های اختلافات موهوم مذهبی هم میهنان خود را کشتار کند و اغراض خصوصی خویش را عملی سازد. همه ایرانیان به هر عقیده مذهبی که باشند

باهم برادرند و قبل از همه چیز باید برای استقلال و آزادی و ترقی کشور و میهن خود با هم دست اتحاد بدهند" (نقل از روزنامه شماره ۸ نisan مورخه پنجشنبه ۲۰ بهمن ۱۳۲۸).

واقعۀ کاشان حقیقتاً جای بسی تأسف است. در کشوری که مردم آن سه هزار سال داعیه تمدن و بزرگی و فهم و شعور و احساسات بشردوستی و نوع پروری دارند، در سرزمینی که تاروپود زندگی مردم آن با قوانین و نظامات محکم و صریح و روشن اسلامی بهم پیوسته، در مملکتی که پیشوای بزرگ دین آن در ۱۳۰۰ سال پیش مردم را به برادری و برابری و مساوات دعوت می کرد و بزرگترین جهاد را بر علیه ترور و آدمکشی و قتل و غارت شروع نمود، مردمی پیدا می شوند که دست خود را به خون فرد بیگناهی بیالیند و جای بسی تأثر است که از این عمل خود کمترین شرم و حیائی نمیکند و واقعاً خیال می کنند که رفتار آنها طبق اصول دین و مذهب بوده است. (نقل از روزنامه ملت ایران شماره ۹۰ مورخه پنجشنبه ۲۰ بهمن ۱۳۲۸).

با همه اینها و با وجود محرز بودن جرم قاتلین به قتل دکتر برجیس، بر اثر تشبّات روحانیون و تحت فشار قرارداد دادگاه، متهمین آزاد می شوند.

به اسناد زیر توجه فرمائید:

در جواب مراسله جروف در
اعداد میزبه که منم شمار
است با شماره ذکر شوه



وزارت کشور
شهربانی کل کشور
قدس

۲۲/۱۴
۲۲/۱۴

محرماتہ مستقیم

جناب آقای نخست وزیر

استحضار عالی میرساند روزگد ششمین از آنکد شعبہ ۲۱۱ کاد عالی جنائی مامور رسید کی بیرونند و قاتلین د کتر
برجیس برائت ۸ نفر متهمین مزبور را اعلام و عموم آنها از کاد آزاد شدند بلافاصله متجاوز از د و سزار نغراز
طالب و معممین و بازاری ها مرتکبین بقتل راپس از خروج از کاد کستری باقرمانی کردن چند راس گوسفند در
مسیر آنها استقبال و در حال تجمع بمنزل آقای بهیجانی راز آنجا بمنزل آقای کاشانی رفتند شام را د ر آنجا صرف مینمایند
د ر آنرا حکم د ا کاد مبنی بر برائت متهمین و استقبال شایانی کد از آنها بعمل آمد و دیجانی در بین مردم تولید و عموما از
رای د ا کاد اظهار تعجب و تشکر نمود و نسبت بآئید خود بیعتان بود و اظهار مید ارنند با این وضع د بگر کسی تا مین
جانی نداشته و د ر آئید این قبیل قتل ها زیاد خواند شد چنانچه عمل د ا کاد در باره امامی قاتل کسروی نیز باعث

در عرض و جنایات د بگر شد
رئیس شهربانی کل کشور و مرتباً بکستری

۱۴۰۲/۱۲/۲۲
رئیس شهربانی کل کشور

وزارت کشور
تاریخ ۲۲/۱۴
(۱)

نامه از علمای گلپایگان به شاه و تقاضای آزادی قاتلین. نامه به تاریخ ۲۸/۱۱/۲۷ میباشد.

کیرنده.....

شماره کتاب.....

وزارت پست و تلگراف و تلفن
تلگراف

تاریخ وصول
روز
ماه

تاریخ اصل
تعداد کلام

قبض
تلفگراف

از
به

۲۸ / ۱۱ / ۲۸

گزارش ۲۸ / ۱۱ / ۲۷ گلپایگان

ساعت ۱۲ امروز حجت الاسلام آقای ابوالقاسم محمدی امام جمعه -
گلپایگان با شاق ۲۴ نفر به تلگرافخانه آمده و با صاحبزاده تلگرافاتی که
بمقامات عالیه و مراجع تقلید مکرر و قم تقاضای جلوگیری از تبلیغات
بهائی و استخلاص زندانیان کاشان را نموده و خیال تحسن داشتند
ضمناً مراتب را تلفوناً آقای فرماندار اطلاع داده بودند همان ساعت
در تلگرافخانه حضور بهم رسانیده و متفقاً آقایان را به مراجع اولیاء معظم
دولت امید وار نمودیم و با نتیجه از تحسن خارج شدند پورقیبی

دستور کار تلگرافخانه
اعاذه و تشریح و توضیح
۱۱ / ۱۵

اندوه ۳۶۵ هزار دست ۲۰۰ برکی چاپخانه آروس

نامه آیت الله فیضی به شاه و تقاضای آزادی قاتلین.

X

محرور

خب آرزوی من است
 آرزوی من که در مورد هر کسی که با حق بجنگد قهر و غضب برساند و در شان
 مظلومان و بیگناهان و بزرگان عدالت با سینه زدن و توبه و استغفار
 در مقابل خداوند بزرگوار و در برابر مردم و در برابر خود
 بی نهایت توبه و استغفار نماید و در راه حق جان فدا کند
 بی نهایت توبه و استغفار نماید
 بی نهایت توبه و استغفار نماید

۲۷۲۶
 ۲۸/۱۱/۲۶

عطف بر نعم از حور انوار الهی
 پسران و دختران و فرزندان و اولاد
 ۱۱/۹

۱۶۹۵/۴
 ۲۸/۱۱/۲۶

جواب نخست وزیر قاطع و قانونی است اما متأسفانه قدرت روحانیت بیشتر است.

اگر لایحه روحانیت مسخ شود
بمنظور پیشبرد
مجموعه ۲۸/۱۱/۲۹
۱۳۲۹ (تاریخ)
کتابخانه و اسناد
بمقتضای تقدیم شماره
۱۳۱۰



وزارت کشور

اداره انتظامات

تاریخ ۱۳۲۸/۱۲/۱۸

شماره ۱۷۱۵

نسخه

۱۱۹۰۹

محرمانه

جناب آقای نخست وزیر

عطف بمرقومه شماره ۱۹۲۹/۴ - ۲۸/۱۱/۲۹ جریان قتل دکتر برجی برطی
شماره ۱۱۹۹۵/۱۷۱۶۴ - ۲۸/۱۲/۲۹ معروض گردیده و طبق گزارش رسیده از -
زاندا رمری کل کشور عده لازم از طرف زاندا رمری و نگهبانی برای تصویب نیروی
شهربانی در اختیار شهربانی محل گذاشته شده و از امن شهرکاشان نیز برقرار و
متممین هم از طرف دادسرا تحت تعقیب میباشند - اینک با عنایت اینک ۵۵ روزه
تلگرافاتی از روحانیون و اهالی شهرستانها مبنی بر تقاضای استخلاص متهمین
و انزجار از ضرفه بهایشان میرسد مستدعی است امر و مقرره فرمایند مقتضیات اراده
عالی را نسبت بمعروضه شماره ۱۱۹۹۵/۱۷۱۶۴ - ابلاغ فرمایند .
روزیر کشور

تأیید با عرض احترام
معاونت امور حقوقی و امور مجلس
تاریخ ۱۳/۱۲/۲۸
۱۳۲۸

۲۱۵۶۴
۹/۱۲/۲۸

۱۳۲۸

۱۳۲۸

(نومبر ۷)



بتاریخ ۱۱/۱۱/۱۳۶۱
شماره ۱۹۹۷

نخست وزیر

بعرض میرساند

تسکراف مورخ ۲۸/۱۱/۱۹۴۱ راجع بمقتل کتیر بر جیس
بعرض پیشکاد مبارک ملوکانه رسیدہ است آن جناب تصدیقی
دارند کہ اگر سفک د ماہ آزادی باید و هر کم بد لخواہ خسود
د مت بخون د بکران آلا بد رشتہ انتظام امور از ہم کسیختہ میشود
و این نہ بر مراد دل اصلاح طلبان است ونہ بروفق مصالح کشور
و مرگ م چون موضوع رسید کن ^{بکلمہ ہم قتل} از لحاظ شرح انور مسود
تائید و تاءکید است ضروری بود د مستور تحقیقات لازم و تعقیب
موضوع بر طبق موازین قانونی ^{صمد کرد} د ^{شاملست} بد بھی است پس از
روشن شدن مطلب نتیجہ باستحضار خواهد رسید //۰
ایام افاضت مستدام

نوع پیش نویس _____
 موضوع پیش نویس _____
 پیوست _____
 با کتوبس کننده _____



دفتر نخست وزیر
 اداره _____

شماره عمومی _____
 شماره خصوصی ۲۱۵۲/۴ _____
 جزوه دان _____
 پرونده _____

نوشتن تاریخ _____ ماه _____ تاریخ با کتوبس _____ ماه _____ تاریخ نیت ۱۶/۱۸/۱۳۵۰

فردرست کرد
 عطف به نامه ۱۱۹۰۶/۴
 ۱۷۱۵۰/۴
 ۱۴۱۸/۴
 راجع به پرونده

تتمت مکاتبات بر حسب دستور

تأیید به بر طبق مقررات تا نسخ مورد تأیید شد

مخبره شد

X

۴
 ۱۷۱۵۰/۴

نخست وزیر دستور می دهد که به نامه های بهائیان جواب ندهید. ۱۳۲۸/۱۲/۲۹.

شماره عمومی	شماره خصوصی	جزوه دان	پرونده
	۲۲۶۲		
نوع پیش نویس	موضوع پیش نویس	پیوست	یا کتویس کننده
اداره	تاریخ یا کتویس	ماه	تاریخ نیت
			۱۳۲۸/۱۲/۲۹

وزارت کمره
 عطف به نامه شماره ۱۷۱۶۲/ن
 ۱۱۹۹۵/ن
 ۲۸/۱۴/۲

کمره به جسارت و تقصیرات و تقصیرات که از طرف بعضی صاحبان کتویس

ان وارد شد

نامه ای که تحت عنوان کتویس به این اداره ارسال شده است به جهت

عدم جواب نام نیت تقصیرات و تحریف که از طرف

این قبیل صاحبان کتویس در مرکز کتویس این صاحبان کتویس

و محکم بر روی تقصیرات و تقصیرات

در این زمینه دستور لایحه است تا در این و فراموشان در این

در این زمینه دستور لایحه است تا در این و فراموشان در این

در این زمینه دستور لایحه است تا در این و فراموشان در این

بسم الله الرحمن الرحیم
 در صورت لایحه صدر لایحه



۲۱

۱۳۲۸/۱۲/۲۹ - نخست وزیر



وزارت بهداشت

محترماً معروض می‌دارد

از وزارت کشور طی شماره ۱۱۹۹۵/۱۷۱۶۴ - ۲۸/۱۲/۲ گزارشی راجع به قتل
 دکتر برجیس رسیده و اظهار داشته اند از طرف بهائیه‌ها شرحی رسماً بنام محفل بهائیان
 در آنجا تعقیب مرتکبین و تائید امنیت بهائیه‌ها بفرمانداری نوشته شده و مطابق سوابق
 که در وزارت کشور موجود است از چند تن باینشرح بنام محفل بهائیه‌ها بطور رسمی و کسر
 کاتبانی با وزارتخانه ها و ادارات دولتی میشود که این رسمیت گرفتن آنها بیشتر موجب
 تعصب مسلمانان شده و برابر گزارشهای واضح بآن وزارتخانه این قبیل اتفاقات
 در استانها بروز نموده و ممکن است نظم هر محل را یکی مختل سازد و چون هیچوقت
 باینکه انداظهار وجود نمایند و این روش آنها مخالف مصالح کشور میباشد وزارت کشور
 در اند هر چه زود تر حداقل آنها یکی متروک و مطرود گردد .

دستوری که جناب آقای معاون درها منتر گزارش وزارت کشور مرقوم فرموده اند شرحی
 دادگستری - وزارت کشور - و شهرداری کل کشور تهیه شده است که استناد ارا
 باینکه از این خاصر جلوگیری نمایند لیکن پس از آنکه گزارش شهرداری کل کشور
 باینکه در متهمین بقتل دکتر برجیس بمرکز بعرض حضرت اشرف رسیده است مقرر
 ال نامه دائرورت ندارد .

متمن خواهر شاهنشاهی استعمال نمودند که در خصوص جلوگیری از افساس
 ادبکه وزارت کشور داده اند چه نظری اتخاذ کرده است .

اتب بعرض رئیس تا هر طور مقرر نمایند اقدام نمود .

۱۶
 ۱۶
 ۱۶

اینها واقعیاتی بود که از گزارش های رسمی و روزنامه های رسمی یاد شد.

پزشکی که مشغول خدمت به جامعه است با این طرز فجیع به قتل می رسد و آیات عظام که وظیفه هدایت جامعه را دارند نه تنها مانع جنایت و آدم گشتی نمی شوند بلکه با تمام قوا آن را تأیید می کنند و در حفظ همان جانیان می کوشند و آنها هم به خاطر جنایتی که کرده اند مورد تقدیر قرار می گیرند تا در آینده در خدمت هدف های روحانیون جنایاتی تازه را مرتکب شوند. به این هم اکتفا نشده است و بعد از پذیرائی جانیان در تهران ورود آنان را به کاشان جشن می گیرند. جالب است که روحانیون محترم با این تفکرات و با این اعمال ادعای رهبری روحانی و عرفانی جامعه را دارند و می خواهند الگو برای جوامع بشری باشند و از حقوق اسلامی یاد می کنند. این است حقوق بشر اسلامی؟ به نظر شما حقوق بشر اسلامی به شما حق می دهد که هر دگراندیشی را نابود کنید؟ شما نه تنها برای غیر مسلمان حقی قائل نیستید حتی مسلمانانی را که پیرو مکتب اصولی نباشند مهدورالدم می شمارید.

آقای بهبهانی اخباریون و صوفیان را قتل عام می کند. با فتوای شیخ علی نامی در کربلا مقلدین به منزل میرزا محمد اخباری می ریزند و او را قطعه قطعه می کنند. (۲)

آقای بروجردی تنها با بهائیان مخالف نبود، ایشان هیچ دگراندیشی را نمی پذیرفت.

بیانیه آیت الله آقای حاج آقا حسین بروجردی در تحریم خرید و فروش کالای یهودی ها که شما به آن اشاره کرده اید نظیر همان تفکری است که فاشیست های آلمانی ابتدا نسبت به یهودیان ابراز کردند تا بعداً بتوانند میلیونها یهودی را در کوره های آدم سوزی بسوزانند. البته ما بهیچوجه نمی خواهیم که ادعا کنیم خدای ناخواسته آیت الله هم پیاله فاشیست های آلمانی شده اند و از آنها تقلید کرده اند. ما می دانیم که تفکرات یهودی ستیزی و زرتشتی ستیزی و اینکه اینها باید وصله ای به لباس خود می دوختند تا فرقی بین ایشان و مسلمین باشد، ده ها سال قبل از اینکه فاشیست آلمانی این دستور را بدهد از سوی عاملین به شرح انور اجرا می شده است و اگر خدای ناخواسته یک یهودی، یهودانه خود را فراموش می کرد (وصله سرخ رنگ) حکمش قتل بود. زرتشتی بایست در برابر مسلم از الاغ پیاده می شد و حق سوار شدن بر اسب را نداشت. مذاکره سید یحیی با نماینده منتخب یزد برای مجلس شورای ملی و نصیحت به او راجع به زرتشتیان خالی از لطف نیست:

" در مجلس مذاکره ای که روحانیون یزد پس از تشکیل اولین دوره مجلس شورای ملی گرد آمدند، مشارالیه چنین گفت: "من صریحاً می گویم، همان روز که ملا عبدالکریم [وکیل دوره اول یزد] به جهت وداع نزد من آمده بود، آخرین کلمه حرف من با او این بود که به سلامتی بروید تهران و نگذارید زرتشتیها غالب شوند زیرا می شنوم یکی از فصول قوانین مجلس مسأله مساوات است. باید در یزد زرتشتی خفیف و خوار باشد. بروید به تهران و به اهل مجلس حالی کنید که یزد سواى سایر بلاد است. مثلاً می شنوم در شهرهای داخله زرتشتی ها سوار بر اسب و قاطر و الاغ می شوند، البسه فاخر می پوشند، کلاه به سر می گذارند، این کارها برخلاف شرع است. زرتشتی باید قبای کرباس بپوشد. عمامه کرباس بر سر بگذارد، اگر متمول است والا فلا". (۳)

در واقع معلمین فاشیست های اروپائی در رفتار با دگراندیشان مذهبی، بخشی از روحانیت شیعه بوده است. به عنوان نمونه "ملا عبا یهودی" را که حاضر نشد مسلمان شود به دستور شاه عباس زنده زنده خوراک سگ ها کردند. (۴)

و اما آنچه مایه تعجب ما شد اظهار نظرهای آقای دکتر مهدی حائری استاد دانشگاه در آمریکا نسبت به بهائیان بود. ایشان میفرمایند: "نظریات آقای بروجردی تا یک اندازه هم درست بود". آیا ایشان نمی دانند که مجتهد برمبنای "تا اندازه ای" نمی تواند فتوا بدهد. ایشان مشخصاً این مسئله را می دانند ولی تعصب مذهبی که تا رگ و ریشه و استخوان ایشان هم نفوذ کرده مانع از آن می شود که حقایق را ببیند و با این جمله "تا اندازه ای هم درست بود" رفع تکلیف شرعی از خود می کند. اگر آقای حائری که سالیان دراز است در آمریکا و بین کفار زندگی می کند بتواند قتل یک دکتر خادم به جامعه را فقط به خاطر تعصب مذهبی تأیید کند باید خودش جواب بدهد.

مخالفت آقای بروجردی برعلیه بهائیان مشخصاً و صرفاً به خاطر اعتقادات آنها بوده است نه اتهاماتی که به آنها زده شده است. آقای شهبازی ناتوانی خود را حتی از ارائه یک مدرک برعلیه بهائیان و اتهاماتی که به آنها زده نشان داده است.

آقای آیت الله بروجردی محترم ابداً مورد انتقاد ما نیست. آنچه ما به آن اعتراض داریم اتهاماتی است که شما بدون ارائه مدرک به بهائیان وارد می آورید.

آقای آیت الله منتظری در خاطرات خود مینویسد:

"آیت الله بروجردی خیلی ضد بهائی بود. مثلاً در طرف های یزد یک بهائی را کشته بودند و بنا بود قاتل را اعدام کنند آقای بروجردی اینقدر فعالیت کرد تا او را اعدام نکردند". (۵)

در وقایع سال ۱۳۳۴ و سخنرانیهای آقای فلسفی بر ضد بهائیان آیت الله بروجردی فتوایی را برعلیه آنها صادر می کند. "بسمه تعالی، لازم

است مسلمین با این فرقه معاشرت، مخالطه و معامله را ترک کنند." (۶)

بعد از صدور این فتوا زندگی برای بهائیان نجف آباد مشکل می شود و آنها مجبور به ترک خانه و زندگی خود می شوند و به شهرهای دیگر پناه می برند. عده زیادی از آنها به اصفهان می روند ولی آقایان هنوز رضایت نمی دهند و آنطور که آقای منتظری خود می گوید برای تعقیب آنها به اصفهان می رود و سعی می کند که روحانیون اصفهانی را در این باره با خود همدست کند. او در این باره چنین می نویسد:

"مرحوم آیت الله حاج شیخ مهدی مسجد شاهی با بعضی از علما روزهای پنج شنبه جلسه دارد. به امید زیادی من در جلسه آنها شرکت کردم و حکم آیت الله بروجردی را برای آنها خواندم و جریان نجف آباد را نقل کردم و گفتم بجا است شما هم در اصفهان اقدام کنید. یک وقت مرحوم حاج شیخ مهدی گفت مگر نجف آباد بهائی دارد؟ گفتم بله گفت موعظه شان کنید ... از برخورد ایشان بی اعتنائی به مسئله، انتزاع می شد بعد هم عصایش را برداشت و رفت." ص ۹۷. (۷)

پیدا است که روحانیون اصفهانی در برخورد با بهائیان دارای سعه صدر بیشتری بوده اند و قصد اذیت و آزار آنها را نداشته اند. بدین جهت شایسته نیست که نسبت به روحانیون قضاوت یکسان داشت. افراد بر مبنای عملکرد آنها شناخته می شوند نه وابستگی گروهی شان. بدین ترتیب آقای منتظری که در رسیدن به هدف خود ناکام می ماند درباره فتوای آقای بروجردی از سایر مراجع تقلید هم کمک می طلبد ولی غیر از آقای گلپایگانی از سایر مراجع جواب دلخواه را بدست نمی آورد. او خود در این باره چنین می گوید: آیت الله سید جمال گلپایگانی خیلی خوب جواب داد. حاج سید محمود شاهرودی هم چیزی نوشته بود ولی به این استحکام نبود. آیت الله عبد الهادی هم پاسخی نوشته بود. (۸)

بدین ترتیب نتیجه گرفته می شود که روحانیون در مخالفت با بهائیان متحد القول نیستند بلکه گروه کوچکی هستند که دگراندیشان را تحمل نمی کنند و وظیفه روشن فکران مسلمان و غیر مسلمان ایرانی همین است که آن بخش از روحانیت تمامیت خواه و رادیکال را که مانع تسامح و تحمل دگراندیشی است شناسائی کند و عقائد آنها را به نقد بکشد. ضرر اینگونه روحانیون در درجه اول به خود دین اسلام خواهد خورد. آقای منتظری می گوید زمانی که آیت الله شریعتمداری دارالتبلیغ را تأسیس کرده بود برای تربیت مبلغ و مخالفت با بهائیان، آیت الله خمینی نظر موافق نداشت. می نویسد مخالفت آقای خمینی با دارالتبلیغ هم به این معنا نبود که مؤسسه نباشد. ایشان می گفت وقتی که داریم با رژیم شاه مخالفت میکنیم مبارزه با بهائیان یک کانال انحرافی است نظیر انجمن حجّیه. (۹) مخالفت آقای آیت الله بروجردی، حائری، منتظری صرفاً جنبه اعتقادات مذهبی داشته و دارد زیرا به هیچ وجه اتهاماتی که نام برده شده است به جامعه بهائی و بهیچ بهائی نمی چسبد. علت آن هم کاملاً مشخص است. چون بهائیان آن چنان دستورات شدیدی برای حفظ اصول انسانی و اخلاقی دارند که نمی توان تصور کرد که هیچ فرد بهائی یک هزارم از اتهاماتی که به آنها زده شده است انجام داده باشد. بهائیان در ایران چه در ادارات و چه در بازار تجارت به آدم های سالم و درست معروف بوده اند. آیا شما میتوانید در پرونده های جنائی ایران به یک بهائی قاتل یا یک بهائی دزد برخورد کنید؟ برای اینکه ببینیم بهائیان چه دستورات دینی اخلاقی دارند باید بعضی از آثار آنها را مطالعه کنیم. در اینجا اشاره ای فهرست وار به عقائد آنها درباره اخلاقیات می نمایم. ما در تحقیقات مختصری که در آثار بهاء الله کردیم حدّ اقلّ به ۳۳ مورد برخوردیم که پیروان خود را بدون هیچگونه تعبیر و تفسیر و اما و اگر، به رعایت موازین اخلاقی، محبت به هم نوع، ممنوع بودن نزاع و جدال، جنگ و خونریزی، امر می کند. به جرئت میتوان گفت که کمتر در عقاید و افکار دیگران تا این اندازه به اخلاقیات ارجح نهاده شده است. با وجود این، انسان های شریف، درستکار و صالح را متهّم کردن به کارهایی که خلاف دستورات مذهبی آنها است خلاف عرف انسانیت و جوانمردی است. شما می توانید بهائیان را به دلیل اینکه با شما هم عقیده نیستند محکوم کنید و نپسندید ولی خلاف اصول انسانی است که آنها را به اعمالی متهّم کنید که از آنها برکنارند.

برای آشنائی با عقائد بهائیان در ارتباط با جمله ای از آیت الله بروجردی و تأیید آیت الله زاده حائری نسبت به بهائیان و اتهامات وارده بر آنها مجبور شدیم تحقیقاتی هر چند مختصر راجع به عقائد بهائیان بنمایم. بدین جهت برخی از آثار پایه گذاران بهائیت را تهیه کردیم و آنها را دقیقاً مطالعه نمودیم. اما به ذره ای از اتهامات وارده به آنها برخورد نکردیم بلکه برعکس عقائد آنها را حاوی والاترین دستورات اخلاقی یافتیم. پایه گذاران این تفکر (دین) آنچنان پیروان خود را به حفظ اصول اخلاقی دستور می دهند که واقعاً اعجاب انگیز است. در کلیه آثاری که حدّ اقلّ ما مطالعه کردیم و مستنداً به آنها اشاره خواهیم کرد کوچکترین اثری یا اشاره ای به اینکه مؤمنین به سایر ادیان نجس هستند و یا با آنها معاشرت نکنید برخوردیم. حتی بهائیان را در صورت اذیت و آزار به بردباری دستور می دهند و از هرگونه مقابله به مثلی منع می کنند. ما حتی تصور هم نمی توانیم بکنیم که آیت الله های بزرگ و کوچک آثار آنها را نخوانده اند و از منش آنها آگاهی ندارند. مطمئناً خیلی بهتر از ما با کتاب های آنها آشنائی دارند. بدین سبب مایه تعجب است که چگونه این اتهامات به آنها زده می شود.

اما بخاطر آشنا نمودن آقای شهبازی و آنهایی که اطلاعی از آثار بهائیان ندارند ما در اینجا مختصراً به برخی از دستورات آنها اشاره می

نمائیم. "سبب اختلاف نشوند اختلاف سبب خونریزی است و علت انقلاب عباد است. بشنوید ندای این مظلوم را و از آن تجاوز ننمائید این مظلوم در جمیع احوال از شدت و رخصا و عزت و عذاب کل را به محبت و وداد و شفقت و اتحاد امر نمود". (۱۰)

"معاشرت با ادیان است به روح و ریحان با جمیع اهل عالم به روح و ریحان معاشرت نمائید چه که معاشرت سبب اتحاد و اتفاق بوده و هست و اتحاد و اتفاق سبب نظام عالم و حیات امم است طوبی از برای نفوسی که بحبل شفقت و رأفت متمسکند و از ضغینه و بغضا فارغ و آزاد. این مظلوم اهل عالم را وصیت مینماید به بردباری و نیکوکاری". (۱۱) بهاء الله در لوح دنیا چنین میگوید: "این مظلوم حزب الله را از فساد و نزاع منع فرمود و به اعمال طیبه و اخلاق مرضیه روحانیه دعوت نمود.... یا حزب الله شما را به ادب و وصیت می نمایم و اوست در مقام اول سید اخلاق". (۱۲)

دراثر دیگری از بهاء الله به نام اشراقات، او مؤمنین خود را از لعن کردن دیگران، آنچه در آن دوران در ایران ورد زبانها بود شدیداً منع و آنها را امر به محبت و دوستی می کند. در این زمینه چنین میگوید: "یا اهل بها شما مشارق محبت و مطالع عنایت الهی بوده و هستید لسان را به سب و لعن احدی میلائید و چشم را از آنچه لایق نیست حفظ نمائید. آنچه را دارائید بنمائید اگر مقبول افتاد مقصود حاصل والا تعرض باطل". (۱۳)

و باز می گوید "سبب حزن مشوید تا چه رسد به فساد و نزاع". (۱۴)

در جزوه ای به نام کلمات مکنونه در رابطه با برتری خواهی و تفوق جوئی بردیگران بهاء الله چنین می گوید: "براستی می گویم غافل ترین عباد کسی است که در قول مجادله نماید و بر برادر خود تفوق جوید. بگو ای برادران به اعمال خود را بیارائید نه به اقوال". (۱۵)

دراثر دیگری از آثار بهاء الله که گویا مختصری از نامه هائی است که به بهائیان نوشته شده به نام "منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله" در منع از اختلاف چنین نوشته است: "صلاح و سداد شرط ایمان است نه اختلاف و فساد.... مقام انسان بلند است اگر به انسانیت مزین والا پست تر از جمیع مخلوق مشاهده می شود". (۱۶)

در زمینه رفع تعصبات مذهبی به بهائیان دستور می دهد که کمر همت را ببندید و سعی کنید که اینگونه تعصب که بسیار خطرناک میباشد از جامعه رخت بریندد. او تعصب مذهبی را یکی از خطرناکترین تعصبات می داند. چون کارنامه تعصب مذهبی در طول تاریخ بشری موجب شرمساری هر انسان آزاده ای است که از حد اقل عقل برخوردار است.

تعصب مذهبی سرمنشاء جنگ ها و خونریزیهای بیشمار در طول تاریخ شده است. سردمداران مذاهب برای رسیدن به هدف های خود همیشه مذهب و تعصبات ناشی از آن را وسیله افکار شیطانی خود کرده اند. در قرون وسطی کلیسا تحت عنوان تفتیش عقاید مرتکب آن چنان جنایاتی شد که حتی یادآوری آنها چندش آور است. این جنایات تنها به نام مذهب و بوسیله تعصبات مذهبی که ریشه در اعماق قلب و روح و روان انسان ها داشت می توانست انجام گیرد.

این جنگ ها با شروع زمامداری پاپ اوربان دوم در حقیقت به دلایل اقتصادی ولی در ظاهر برای آزادسازی بیت المقدس از دست کفار یعنی غیر مسیحیان شروع می شود و از سال ۱۰۹۶ تا ۱۲۲۱ میلادی یعنی ۱۲۵ سال به طول می انجامد. در این دوران چه خونها که ریخته نشد و چه شهرها که ویران نگردید. پاپ ها جوانان مسیحی را به بخشش گناهان در این جهان و نوید زندگی در بهشت موعود به قتل گاه می فرستادند (کاری که امروز برخی از روحانیون اسلامی چه شیعه و چه سنی انجام می دهند). این بزرگان دین پای خود را جای پای پاپهای قرون وسطی گذاشته اند.

در دوران قرون وسطی، دگراندیشی مذهبی از گناهان کبیره محسوب می شده است و جرم دگراندیش اعدام و مصادره اموالش بوده است. کلیسا برای دستیابی به ثروت برخی از یهودیان که حتی مسیحی شده بودند به جرم اینکه اعتقاد آنها واقعی نیست آنها را در آتش سوزانده اموال آنها را مصادره می کند. برای نمونه در سال ۱۴۸۰ میلادی در شهر سویلیا ۶ نفر از یهودیان و مسلمانان مسیحی شده در خرمن آتش سوزانده و اموال آنها به نفع کلیسا مصادره می شود. متأسفانه (چنین پدیده هائی را در اوایل انقلاب اسلامی ایران هم دیدیم و شنیدیم) نهال بدبینی و طمع در کشتزار خودخواهی و حسادت کاشته می شود و با آب نفرت و خشونت آبیاری می شود تا درختی تنومند گردد و در خدمت هدف های زارع خود درآید.

برای نشان دادن شباهت های دقیق تفکرات آقای شهبازی و دست اندرکاران محاکم تفتیش عقائد، به گوشه ای از محاکمات سویلیا اشاره ای می کنیم تا برخوانندگان محترم روشن شود که تعصب و خامی از یک منشاء سرچشمه می گیرد و کشور و ملت و دین و آئین هم نمی شناسد و سرمنشاء آن جز ناآگاهی و نفرت و کینه چیز دیگری نیست.

در سال ۱۴۴۹ میلادی فرناندو در اسپانیا به سلطنت رسید و ایزابلا ملکه شد. این پادشاه زمانی در اسپانیا به قدرت رسیده بود که کشور از نظر اقتصادی در وضع اسف باری بود. او تصمیم گرفت که با سرکوبی اشراف یک جامعه یک دست ایجاد کند بدین جهت بایست هرچه

رنگ دگراندیشی داشت از سرراه برمی داشت. رسیدن به این هدف مستلزم از بین بردن یهودیان و مسلمانان تازه مسیحی شده که قدرت مالی داشتند می بود. کشور اسپانیا که از اقوام مختلف تشکیل شده بود هرکدام دارای سنن و آداب و رسوم خاص خود بودند. از طرف دیگر جامعه ای که تنها وجه مشترک بین آنها مذهب بود نمی توانست اقلیت های مذهبی و حتی دگراندیشان غیر کاتولیک مسیحی را تحمل کند. ملکه بعنوان یک کاتولیک متعصب و فرناندو به انگیزه اقتصادی کمر به از بین بردن اقلیت ها بستند. بهترین مدرک متهم کردن یهودی و یا مسلمان تازه مسیحی شده ثروتمند به مصلحتی بودن ایمان آنها به مسیح بود. همین دلیل کافی بود که مردم ناآگاه را بر علیه آنها تحریک کنند. فرناندو در سال ۱۴۷۸ میلادی موفق به کسب اجازه از پاپ برای دو ویا سه روحانی مورد اعتماد خود به عنوان حاکمان شرع شد.

در سال ۱۴۸۰ بعد از اینکه مقدمات کار توسط یک کشیش به نام Alonso de Ojeda که در روزهای یکشنبه بر علیه تازه مسیحیان موعظه می کرد آماده شد دو نفر از کشیشان با اجازه نامه ای که از پاپ در دست داشتند راهی شهر سویلیا شهری که پرجمعیت ترین شهر کشور بود و عده زیادی ثروتمندان تازه مسیحی شده در آن زندگی می کردند شدند. مردم شهر که قبلاً باندازه کافی مغزوشوی شده بودند تا شهر دیگری بنام Comona به استقبال آنها رفتند و با شکوه و جلال حاکمان شرع را وارد شهر کردند.

اولین اقدام حاکمان شرع دعوت به یک راه پیمائی با شکوه بود. از این لحظه زمان تسویه حساب با دگراندیشان رسیده بود. در اولین دادگاه ۶ نفر به اعدام محکوم شدند. آنها را در خرمنی از آتش سوزاندند و اموال آنها را مصادره کردند. (۱۷)

حال می توان بخوبی وجه تشابه این واقعه را که بیش از ۵۰۰ سال قبل اتفاق افتاده است با انقلاب اسلامی ملاحظه نمود. در جمهوری اسلامی ایران بنا بر مقتضیات روز هرکسی را به جرمی محکوم کردند. هویدا که بارها گفته بود مسلمان هستم بهائی معرفی شد. روحانی را که کراً گفته بود در دامان مادری مسلمان پرورش یافته ام بهائی معرفی کردند.

در حالیکه بر هیچ کس پوشیده نیست که بهائیان تقیه را حرام می دانند و اگر یک شخص بهائی ایمان خود را انکار کرد از جرگه بهائیان اخراج می شود. با وجود این و با آگاهی از این موضوع باز آقایان سعی در وارونه کردن حقایق دارند به امید اینکه باز ناآگاهی پیدا شوند که به این حرف ها گوش دهند. حسن نرزه مسلمان معتقد را به جرمی متهم کردند که قلم از یادآوری آن حیا می کند و یا امید نجف آبادی روحانی را که به دستور آنها عده ای را هم اعدام کرده بود به اتهام اعمال منافی عفت اعدام کردند.

آقای آیت الله منتظری در خاطرات خود می نویسد: "مرحوم آیت الله حاج میرزا هاشم آملی پدر همین لاریجانی ها به ملاقات مرحوم آیت الله مرعشی نجفی رفته بودند. بعد خادم منزل برای آنها چای آورده بود. سینی چای را گذاشته بود و می خواسته برود مرحوم آیت الله نجفی به شوخی به ایشان گفته بود نخیر تو هم بیا همین جا بنشین می ترسم اگر تو نباشی بعداً بگویند آقای نجفی با آقای آملی فلان عمل را انجام دادند". (۱۸)

بعد از این اشاره مختصر باید خدمت آقای شهبازی عرض کنم که با تحریم معامله با یهودی، زردتشتیان را مجوس و نجس دانستن، هرازگاهی حمله کردن به مغازه های ارمنیان و غارت کردن آنها، کشتن کشیشان و افکندن جنازه های آنها را در بیابان ها، ممنوع کردن بهائیان از ادارات و خدمات و کشتن و مصادره اموال آنها لگه ننگینی بر پیشانی شما و تفکرات شما در تاریخ خواهد بود. این جبر تاریخ است، همانطور که جنایات کلیسای کاتولیک بعد از ۱۰۰۰ سال به دوران بربریت تاریخ معروف شد و تاوان جنایات خود را پرداخت مطمئن باشید که شما هم سرنوشت بهتری در دادگاه تاریخ نخواهید داشت.

مشکل جامعه با عده ای متحجر و عقائد و افکار آنها نیست. چنین جانیانی همیشه در همه کشورها یافت میشوند. مشکل ما با شما در این است که شما چهره دین را لگه دار می کنید و اگر مردم دین را با تفکرات شما یکسان تصور کنند آنکه آسیب می بیند دین است. آنان که دین را برای حفظ منافع خود مورد سوءاستفاده قرار می دهند در حقیقت خائنان به دین اند. ما دین را برای جامعه لازم می دانیم، چون در خفا هم ناظر بر اعمال انسانها است و مانع از فساد، و مروج انسانیت و مدارا و کمک به هممنوع است. جامعه بدون تفکرات دینی در واقع جسم بدون روح است. اگر دین مروج جنگ و فساد و دشمنی شود بدون شک مردم به بی دینی روی می آورند و این به نفع هیچ کسی نیست. بهتر است که شما هم به خاطر حفظ دین به اخلاقیات روی بیاورید و دشمنی و جنگ مذهبی و عقیده ای را به خاطر حفظ جامعه فراموش کنید.

۷- اولین نشریه اختصاصی زنان

وقتی که آقایان به روحانیون هم رحم نمی کنند چه انتظاری از شهبازی ها می توان در واقع بینی رویدادهای تاریخی داشت. این آقایان امروزه هرکسی را به هر اتهامی که میل داشته باشند متهم می کنند. جالب است که آقای شهبازی حتی کارهای مثبتی هم که بهائیان انجام داده اند و ایشان اجباراً تأیید می کند مورد سرزنش قرار می دهد. از جمله نشر اولین نشریه اختصاصی زنان ایران به نام دانش که در سال

۱۳۲۸ قمری (یعنی حدود ۱۲۸۵ خورشیدی) توسط همسر دکتر حسین کحال در همدان منتشر می شده است.

این ابتکار در کشور ایران آن زمان قابل ستایش است ولی بجای اینکه مؤسّسین آن مورد تشویق قرار بگیرند سرزنش هم می شوند. ما متأسفانه از مطالب منتشر شده در آن مجله اطلاعی نداریم ولی میتوان تصوّر کرد که روحانیون با مدرسه و روزنامه و هر چه که می خواسته است جامعه را تکانی بدهد مخالف بوده اند چون بقول معروف یک مقلّد خر بهتر از یک ده شش دانگ است. با بودن مدرسه و روزنامه، طبعاً مردم بیدار می شدند و به سخنان روحانیون کمتر توجه می کردند. نمونه آن فتوایی است که آیت الله محمّد حسین القروی النائینی در سال ۱۳۴۱ قمری یعنی حدود سالهای ۱۲۹۸ خورشیدی از کربلا صادر می فرماید. سؤال و جواب را در زیر میآوریم.

" بسم الله الرحمن الرحيم

حضور مبارک حضرت مستطاب مجدالاسلام والمسلمین آیت الله فی العالمین آقا میرزا محمّد حسین النائینی دام الله ظلّه العالی علی مفارق الانام عرضه میدارد: اسلامیان پناها چه می فرمائید در باب مکاتب جدیده مردانه و زنانه که البتّه اوضاع کنونی آنها کاملاً بعرض حضور مبارک رسیده و نتیجه ترتیب این مکاتب و مدارس، بیدین و لامذهب در آمدن اتباع مسلمین است. در اندک زمان اطفال را از مقتضیات دین اسلام متنقّر و در ارتکاب محرّمات و مناهی شرعیّه و استخفاف به معظّمات اسلامیّه از هر قبیل حتّی نماز و روزه و تعزیه حضرت سیّد الشهداء صلوات الله علیه و غیر ذلک هیچ پروا ندارند. تأسیس اینگونه مکاتب و ترویج آنها به فرستادن اطفال در آن و دادن اعانه و نحو آنها چه صورت دارد؟ مستدعی است حکم مسئله را مشروحاً بیان فرمائید. ادام الله ظلکم العالی علی مفارق الانام.

جواب بسم الله الرحمن الرحيم

بلی قرنهای است صلیبیان برای محو کلمه طیّبه اسلام و قرآن مجید نیرنگ ها بکار برده و اموال خطیره با اسم نوع خواهی برای این یگانه مقصدشان صرف کردند و به هیچ وسیله به مقصود خود نائل نشدند جز از همین طریق تشکیل مکاتب و مدارس که با دراج مبانی طبیعی مذهب در اصول تعلیمات تخم بیدینی و لامذهبی را در ضمائر ساده ابناء مسلمین کاشته بطوری که آرزو داشتند به مقصود خود رسیدند و چنانچه پس از تبیین مقصوده باز هم مسلمانان پاک عقیده در غفلت بمانند و به کیت و لعلّ خود را دلخوش نمایند بتبدیل دوسه طبقه جز دهری مذهب و داروینی مشرب در تمام صفحه ایران دیده نخواهد شد و از مجوسیت قبل از اسلام بمراتب اسوء حالاً خواهد بود و بر حسب اخبار صحیحّه صریحه تبعات این ضلالت ابدیه در صحیفه اعمال این عصر ثبت و مندرج خواهد بود و علی هذا بردن اطفال بی گناه که مواهب و ودایع الهیه اند به چنین کارخانه های بیدینی و اعانت و ترویج آنها بایّ وجه کان و صرف یک درهم مال بر آنها از اعظم کبائر و محرّمات و تیشه زدن به ریشه اسلام است.

اعاد الله المسلمین من ذلک تحریر فی جمادی الثانیه ۱۳۴۱.

الاحقر محمّد حسین الغروی النائینی

محل مهر امضاء"

حال این اخبار صحیحّه صریحه کدامند و در کجا ثبت شده است و آنکه با علم و فراگرفتن علوم مخالف بوده است چه شخصی بوده است نامعلوم می ماند. هیچ عقل سالمی می تواند چنین اظهاراتی را قبول کند. البتّه بهائیان مدارس زیادی در شهرهای مختلف ایران دایر کردند و شاگردان زیادی از همه مذاهب و گروهها در آنها درس می خوانده اند ولی به دستور رضاشاه مدارس بهائی تعطیل شدند. راجع به مدارس بهائی، عبدالله بهرامی، چون خود او در مدرسه تربیت درس خوانده چنین می نویسد: "من و برادرم به مدرسه تربیت رفتیم. این مدرسه را جمعیت بهائی ها در تهران تأسیس کرده و معلّمین بسیار خوبی برای آن از افراد خویش تهیه کرده بودند. از حیث تدریس و مراعات قواعد اخلاقی یکی از مدارس بسیار ممتاز آن زمان محسوب می گشت. برخلاف آنچه معروف بود بهائی ها در آنجا تبلیغاتی راجع به مذهب خود نمی نمودند. با وجود اینکه پدرم از حیث مذهب خیلی متعصّب بود از فرستادن ما به آن مدرسه مخالفتی نکرد. (۱۹)

در ادامه می نویسد:

"در آن وقت معمول شده بود که هر کس نسبت به آخوندها و روضه خوان ها احترامات لازم بعمل نمی آورد متهم به بایبگری می کردند. عنوان بهائی کم شنیده می شد. هر دفعه که یک روزنامه یا کتابی که تازه چاپ می شد و مطالبی خارج از عقاید معمول داشت منتسب به این فرقه می کردند. حتّی کتاب احمد و مسالک المحسنین تألیف طالبوف هم که خیلی ساده و به هیچ وجه جنبه مذهبی ندارند منسوب به این طایفه شده بود و از طرف علما قرائت آن ممنوع شده بود. در ولایات حتّی در تهران عدّه زیادی از مردم در تحت این عنوان مقتول شده

روحانیون از با سواد شدن مردم مثل جن از بسم الله واهمه داشتند چون می دانستند که اگر مردم آگاه شوند آنها دیگر نمی توانند بر خیر مراد سوار شوند و به هدف های خود برسند. بیهوده نبود که بابیان و بهائیان را "پالون کج" می نامیدند و آن بدان معنا است که به روحانیون سواری نمی دهند چون بر پالان کج نمی شود سوار بر چهارپا شد.

روحانیون بر اثر نبودن کتاب و مدرک در دست مردم هرچه می خواستند می گفتند و به معصوم وابسته می کردند. اما امروزه حتی طلبه های جوان هم بوسیله وسائل مدرن دست رسی به کل کتب قدیمه پیدا کرده اند و آن حالت احتکاری را که آقایان برای خود تهیه دیده بودند از حیثه قدرت آنها خارج کرده اند. مشکل آینده روحانیون سنتی در آینده نه با بهائیان، کلیمی ها، زردتشتی ها و ارامنه بلکه با طلبه های جوان است که دیگر گوش شنوایی برای دستورات آقایان ندارند. چه بخواهند و چه نخواهند دوران آقائی آنها دیر یا زود به پایان می رسد و جامعه بری از تعصبات خشک می شود.

آقای شریعی و طرفدارانش را زمانی، گروه منهایون می نامیدند چون آنها اسلام را بدون روحانیت می خواستند ولی با انقلاب اسلامی که آقایان هم طرفدار آن بودند به قول آیت الله بهبهانی که در انقلاب مشروطه گفت "سرکه انداختم شراب شد" آنها قصد داشتند شراب بیندازند سرکه شد یعنی امروز روحانیت دارند بدون اسلام. با بودن این متولیان باید برای رسول اکرم و اسلام واقعاً نوحه و ندبه نمود.

علت مخالفت روحانیون با بهائیان نه از جنبه مذهبی بلکه به خاطر اعتقاد بهائیان به این است که انسان ها با استفاده از عقل خود می توانند خوب را از بد تشخیص بدهند و احتیاج به آقا بالا سر و رهبر و پیشوا ندارند. اگر این تفکر مورد قبول جامعه باشد روحانی دیگر جایی ندارد و این قابل فهم است که روحانیون به خاطر حفظ مقام و منصب و ثروت خود با بهائیان سرچنگ داشته باشند و تا پای نابودی آنها هم بایستند. و الا آنطور که ما متوجه شدیم بهائیان نه تنها اسلام را قبول دارند طرفدار شیعه ۱۲ امامی هم هستند و آنها هم مثل روحانیون شیعه خلفای راشدین را غاصب می دانند که البته این مطلب تا چه حد درست است باید بحث شود ولی چون فعلاً مورد بحث مانیت در این باره تحقیقی نکرده ایم و اطلاعی هم نداریم. ولی اگر بهائیان و یا مسلمانان شیعه تحقیقی در این باره کرده اند ما را هم آگاه کنند در حق آنها دعای خیر خواهیم کرد اگر چه شاید دعای ما را قبول نفرمایند.

از یک میلیارد مسلمان حداکثر ۵ درصد شیعه ۱۲ امامی بیشتر نیستند و در بین آنها هم افراد رادیکال و تمامیت خواه بسیار کم اند و بقیه به گروه های دیگر وابسته هستند. بحث جالبی است که بدانیم این ۵ درصد از کجا به این حقیقت رسیده اند که همه انسان ها گمراه و فقط اینها نظرکردگان خداوند هستند. بین این اعتقاد و اعتقاد یهودیان رادیکال شباهت زیادی مشاهده می شود. چون در دایره تمامیت خواهی گروه های تمامیت خواه در نقطه ای بهم می رسند.

۸- رشد بهائیگری در دوره هویدا

در این زمینه نویسنده محترم فقط به گسترش جغرافیائی جامعه بهائی اشاره میکند ولی از ازدیاد جمعیت سخنی به میان نمیآورد. مطابق مدارک موجود در دوران نخست وزیری هویدا استخدام بهائیان در ادارات دولتی ممنوع بوده است. کافی است به اعلانات روزنامه های رسمی آن دوران جهت استخدام کارمند مراجعه بفرومائید. (شرایط استخدام متدین به دین مبین اسلام، شیعه دوازده امامی و از اقلیت ها یهودی مسیحی و زرتشتی قید شده بوده است.) بر عکس در دوران آقای هویدا ایجاد مؤسسات مذهبی شیعه از رشد سرسام آوری برخوردار بوده است. اگر شما به تعداد مساجد و امام زاده ها که تعمیر شده و یا تازه بنا شده اند توجه کنید این مطلب روشن می شود. دوران نخست وزیری هویدا را می توان دوران رکود کمی و کیفی جامعه بهائی ایران دانست. این مسئله ای است که بسیار با اهمیت است و باید در زمان مناسب راجع به آن تحقیق کرد.

بخش دوم تحت عنوان کانون های استعماری و بهائی گری

آقای شهبازی در این بخش از نوشته خود خیالبافی ها را به اوج افلاک رسانیده و می نویسد: " برخلاف نظر مورخینی چون احمد کسروی و فریدون آدمیت که بابتی گری اولیه را جنبشی خودجوش و ناوابسته به قدرت های استعماری می دانند پژوهش من بر پیوندهای اولیه علی محمد باب و پیروان او با کانون های معینی تأکید دارد که شبکه ای از خاندان های قدرتمند و ثروتمند یهودی در زمره شرکای اصلی آن بودند." ص ۹. البته ایشان می فرمایند که مدارک را در فرصتی دیگر ارائه خواهند داد.

ما تا کنون ندیده و نشنیده ایم که یک مورخ تازه کار برخلاف نظریات مورخان صاحب نام گذشته ادعائی بکند ولی ارائه مدارک را به زمانی نامعلوم حواله بدهد. این جمله از آقای شهبازی دلیل کافی است که بقیه ادعاهای ایشان به جد گرفته نشود.

ولی تنها برای اطلاع خوانندگان و پی بردن به نظریات ایشان لازم دیدیم که بررسی کوتاهی از این بخش بنمائیم تا مشخص شود که نظریات ایشان دارای چه پایه و مایه ای است.

قبل از شروع به بحث به یک مثال قدیمی که مصداق نظریات آقای شهبازی است اشاره می کنیم. شخصی سؤال می کند امام زاده یعقوب را در شهر مصر در بالای منار، شغال درید؟

جواب دهنده می گوید امام نبود پیغمبر بود یعقوب نبود یوسف بود مصر نبود کنعان بود منار نبود چاه بود شغال نبود گرگ بود. اصل قضیه هم دروغ بود. ادعاهای آقای شهبازی در بی مایگی شباهت زیادی به مثال ذکر شده دارد زیرا ایشان در ۱۱ صفحه که سیاه کرده اند حتی از ارائه یک مدرک مستند هم عاجز مانده اند.

۱- حضور پنج ساله علی محمد باب در بوشهر

برای مثال در اقامت ۵ ساله علی محمد باب در بوشهر و ارتباط او با کمپانی های یهودی انگلیسی مستقر در بندر، در اینجا دو سؤال از آقای شهبازی مطرح است. یکم چه ربطی بین تجارت کمپانی های انگلیسی و ادعای باب بوده است و چه دلیلی برای ارتباط بین آنها در دست است؟ ثانیاً بر فرض که تماسی بوده است آیا این تماس تجارتنی نبوده است و این کمپانی ها با سایر ایرانیان تاجر هم رابطه نداشته اند؟ اگر آقای شهبازی فراموش نفرموده باشند چنین تهمتی رابه حضرت محمد (ص) زدند و می گفتند که اینها مطالبی است که سلمان فارسی به او یاد می دهد و اینقدر از این یاوه گوئی ها کردند که پیغمبر مجبور شد در قرآن کریم به آنها جواب بدهد. آیا کسی می تواند ادعا کند که حضرت محمد در زمانی که مشغول کار تجارت برای خدیجه بود و کاروان های تجارتنی او را سرپرستی می کرد و از این راه با اقوام و ملل دیگر تماس داشت به دستور آنها ادعای پیغمبری کرد. برای مثال، خداوند کریم در قرآن مجید می فرماید. " می دانیم که می گویند این قرآن را بشری به او می آموزد. زبان کسی که به او نسبت می کنند عجمی است حال آنکه این زبان عربی روشن است." (۲۱)

بهر جهت اینگونه تهمت ها را به فرستادگان قبلی هم زده اند و هیچ مطلبی را ثابت نمی کند. اگر آقای شهبازی حتی مدرکی به استحکام تهمتی که به حضرت محمد می زدند ارائه دهد باز هم کسی را قانع نخواهد کرد. چون می دانیم که سلمان فارسی در رابطه بسیار نزدیکی با پیغمبر بوده است در حالی که حتی اگر چنین رابطه ای بین باب و یک کمپانی یهودی بوده است هیچ مطلبی را ثابت نمی کند و آقای شهبازی بیهوده می کوشد، زیرا مطالبی را که باب مطرح کرده است هیچ رابطه ای با انگلیسی ها نداشته است. به ایشان توصیه می کنیم به مسائلی بپردازد که از آنها اطلاع دارد و این وظیفه را به عهده دیگری واگذارد. حال نگاه می کنیم به ادعای بعدی آقای شهبازی.

۲- ارتباط مانکجی با سران بابی

آقای شهبازی در همان صفحه می نویسد: "ارتباط نزدیک مانکجی هاتریا با رئیس شبکه اطلاعاتی حکومت هند بریتانیا در ایران در سالهای ۱۸۵۴-۱۸۹۰ با سران بابی و از جمله با شخص میرزا حسینعلی... البته آقای شهبازی مختار هستند که هر شغل و مقامی را که صلاح بدانند به هر شخصی که میل داشته باشند ببخشند. یکی از آنها که لطف جناب شهبازی شامل حالش شده است مانکجی هاتریا

است که از طرف ایشان به ریاست شبکه اطلاعاتی انگلیسها در هند مفتخر شده است.

چون در کلیه اسناد زرتشتیان به چنین سندی بر نمی خوریم، نمی دانیم آقای شهبازی این اطلاع دقیق را از کجا آورده اند و سند آن کجاست، باید قاعداً فقط شخص خود ایشان بدانند. ولی ما در اینجا از فرصت استفاده کرده اطلاعاتی درباره مانکجی صاحب خدمات او به زرتشتیان در اختیار آقای شهبازی و دیگر علاقه مندان می گذاریم.

مانکجی در سال ۱۸۱۳ میلادی در مورا سومالی (Morasomalia) متولد می شود. اجداد او از زرتشتیانی بوده اند که بر اثر فشارهایی که شاهان صفوی به آنها وارد می کردند به هندوستان پناه برده بودند. مانکجی از جوانی وارد خدمات بازرگانی می شود. مردی قوی بنیه و با اراده بوده است. بر اثر فشارهایی که از دوران شاهان قاجار بر زرتشتیان وارد می شد انجمن اکابر پارسیان هند برای کمک به آنها مانکجی را مأمور سفر به ایران می کنند. تصادفاً در کشتی به سوی ایران با میرزا حسین خان مشیرالدوله (سپهسالار) آشنائی پیدا می کند. مانکجی در ایران بایست دو کار انجام می داد. یکم اصلاح روابط جامعه مسلمانان علما و دولت مردان ایرانی، با جامعه زرتشتی. دوم اصلاح جامعه زرتشتی که آداب و رسوم دینی خود را فراموش کرده بودند. (۲۲)

اولین خدمت مانکجی به جامعه زرتشتیان تأسیس مدارس برای کودکان زرتشتی و دومین کار مهم او حل مسئله جزیه زرتشتیان بود که توانست ناصرالدین شاه را راضی به لغو حکم جزیه در جولای ۱۸۸۲ کند. باید یادآور شد که سید جواد امام جمعه کرمان در لغو حکم جزیه نقش مهمی داشت. به مناسبت این موفقیت جشنی در باغ ظهیرالدوله برپا کردند. در بخشی از دعوت نامه چنین آمده است (۲۳):

"این اوقات بخشش اعلیحضرت تاجداری نسبت به گروه پارسیان پرتو نیک بختی و اقبال افکنده و به بخشوده شدن جزیه که سالیان دراز و بطور دو مالیات از پارسیان دریافت می شد مفتخر و به صدور فرمان خسروانه و رفع هرگونه شرارت الواط ممتاز گردیدند ... لهدا مستدعی است که جناب عالی هم آن مجلس انس را تشریف و از حضور در آن انجمن بندگان را سرافراز فرمائید." (۲۴)

مانکجی با بزرگان دینی و سیاسی ایران رابطه داشته است. برای نمونه در ماهان با رحمت علی شاه قطب دراویش نعمت الهی دوستی عمیقی ایجاد نموده و از جانب رحمت علی شاه به درویش فانی ملقب گردید. مانکجی در اکثر مکاتبات، خود را به لقب فانی معرفی نموده است. (۲۵)

مانکجی در عراق عرب بنا بر رویه خود با بهائیان هم تماس می گیرد و با میرزا حسینعلی نوری معروف به بهاءالله مکاتبه داشته است. (۲۶) اگر بخواهیم هر شخصی را که با مانکجی تماس داشته جاسوس انگلیس بدانیم باید از میرزا حسین خان مشیرالدوله، دراویش نعمت الهی تا ائمه جمعه، همه را جاسوس بنامیم. حال آقای شهبازی به دو مطلب باید جواب بدهد. یکم چه مدرکی دارد که مانکجی سر حلقه جاسوسان انگلیسی در ایران بوده است؟ دوم چه مدرکی دارد که رابطه جاسوسی او را با بهائیان مشخص می کند؟ اگر ایشان مدرکی دارند ارائه بفرمایند. اما اگر مدرکی ندارند حداقل یک معذرت خواهی بدهکار هستند. آقای شهبازی در انگلیس بوده است و می داند که تهمت زدن چه جرمی دارد ولی چون ایشان فعلاً در ایران است و اقلیت های مذهبی هم دارای حقی نیستند هرچه دل یار طلب کند می نویسد. ولی خود او شاید بهتر از هر کس دیگری بداند که اینگونه مطالب خریداری ندارد و جز بدنامی برای ایشان از مغان دیگری بیار نمی آورد.

۳- بابیگری اولیه

آقای شهبازی رابطه بهائیان و زرتشتیان را در چند سطر بعد به رابطه بهائیان و زرسالاران یهودی تبدیل می کند و علت گسترش بابی گری و بهائی گری را از دوطریق به قول خویش پیگیری می کند. اول نقش حاج میرزا آقاسی و منوچهرخان معتمدالدوله؛ و به جمله ای از هما ناطق که می نویسد " باب مریدان نخستین خود را نه در میان جهال بلکه در طبقات بالای کشور یافت."

حاج میرزا آقاسی چه خدمتی در راه اشاعه بابی گری کرده است که آقای شهبازی می داند ولی هیچ یک از مورخین دیگر نمی دانند. آیا تبعید و زندان و کشتار بابیان اولیه نقش مثبت حاج میرزا آقاسی بوده است؟ منوچهرخان خیانت ها و جنایات بخشی از روحانیت را خود دیده بود. ایشان همان کسی است که به فاجعه آقای شفتی در اصفهان خاتمه داده بود. از اینرو طبیعی بود که نسبت به جنبشی که قصد خاتمه دادن به نقش روحانیت در زندگی مردم را سرلوحه کار خود قرار داده بود موافق باشد.

اما منوچهرخان چندماه بعد از ملاقات با باب فوت می شود و از او غیر از پذیرائی ۴-۳ ماهه در اصفهان از باب، کمک دیگری به بابیان مشاهده نشده است. آیا ۳ ماه یک زندانی را در خفا منزل دادن کمک به گسترش مذهب بابی است؟ و اما اینکه جنبش بابیه در بین روحانیون آگاه و دولت مردان قاجار نفوذ پیدا کرده است در واقع حقایق این جنبش را نشان میدهد چون آنهایی که به فساد و تباهی حاکم بر جمیع شئون زندگی ایرانی آگاه بودند، تغییراتی را می خواستند که جنبش بابیه می توانست بوجود آورد. اگر رمال، فال گیر، استخاره چی،

و باجگیر مؤمنین به باب بودند جای اشکال داشت نه نویسنده، و روحانی و دولت مرد. این ایراد تا چه اندازه نابجا است به عهده خواننده وامی گذاریم.

در یک نگاه کوتاه به جنبش بابیه می بینیم که سید باب از اولین روزهای اعلام ادعای خود تا آخرین لحظه حیات در زندان بوده است ولی چه نیروئی در وجود او و تفکرات او بوده که توانسته است آن انقلاب عظیم اجتماعی را بوجود بیاورد. آنگاه که ما مختصراً اطلاع پیدا کردیم او در ۲۵ سالگی مخفیانه به چند نفر از طلبه ها و روحانیون شیخی ادعای خود را اعلام می دارد و برای زیارت خانه خدا به مکه می رود. در همان چند ماه اول، تفکرات او هیجان عظیمی بپا می کند که در بازگشت به ایران در بوشهر توقیف می شود و تمام دوران ۶ سال را در اسارت و زندان بسر می برد و در سن ۳۱ سالگی در تبریز تیرباران می شود.

در ۶ سال دوران او آن چنان جنبشی در میان ملت ایران بوجود می آید و مؤمنین به او با چنان شوری قیام می کنند که قابل وصف نیست. آقای مهندس مهدی بازرگان که می دانیم از مخالفین سرسخت بایان و بهائیان بوده در باره فداکاری آنها چنین می نویسد: "مثلاً آدم وقتی می بیند که پیروان بهائیت و بابیت در راه پیشوایانشان چه فداکاریها و ایثارگریها کردند دچار شگفتی می شود." (۲۷) در طول ۶ سال اول هزاران نفر جان خود را فدا می کنند و هزاران نفر از مقام و ثروت و عزت و احترام چشم می پوشند یا به هجرت می روند و یا در وطن در فقر بسر می برند.

آنهائی که چشم خود را بر روی حقیقت می بندند و چنین جنبشی را دسیسه خارجی معرفی می کنند در حقیقت به شعور ملت به آنهائی که در این راه جان داده اند و به آنهائی که از همه شئون مادی بر سر آرمان خود گذشته اند توهین می کنند. طرفداران این تفکر آنهائی هستند که آگاهانه و یا ناآگاهانه آب به آسیاب کسانی می ریزند که ملت ایران را صغیر می دانند که محتاج به قیم است. آنهائی که معتقد هستند ایرانی خود قادر به انجام کاری نیست در واقع مجری هدف های مرتجعین هستند. سید باب لزوم یک تغییر بنیادی را در ایران لازم دید و با صداقت کامل دست به انجام کاری زد که حتی تصور آن از ترس روحانیان شیعه برای کسی متصور نبود. او به درستی دریافته بود که روحانیت، قابل اصلاح نیست و باید جمع شود. بررسی جنبش بابیه را به فرصتی دیگر موکول می کنیم.

با یک جمله از آقای آیتی که نویسنده نقل کرده است موافقیم و آن محکوم کردن حاج میرزا آقاسی است. "اگر از طرف حاج میرزا آقاسی سختی و فشار و نفی بر باب و حبس وارد نشده بود" جنبش بابیه رشد نمی کرد. ما با این نظر موافقیم و حاجی میرزا آقاسی را در برخوردی که با باب داشته است محکوم می کنیم. ما با هرگونه اعمال زور و خشونت همانطور که بارها گفته ایم مخالفیم. ما برخلاف آقایان که مردم را نابالغ و صغیر می دانند مردم را عاقل و صاحب هوش می دانیم و معتقد هستیم که ابراز عقائد و آراء باید آزاد باشد و هرچه را مردم قبول کردند محترم بشماریم. این هدف ما است و با این تفکر کاملاً موافقیم و امیدواریم که آقای شهبازی و شهبازی ها به این فکر در عمل هم موافق باشند.

آقایان که لالائی بلدند چرا خوابشان نمی برد؟ آنهائی که می دانند بر اثر اعمال زور و فشار، تهمت و کشتار نمی شود با یک ایده مقابله کرد پس چرا دل درگرو اینگونه افکار دارند و لحظه ای از اذیت و آزار دگراندیشان مذهبی غافل نمی شوند. بر اثر فشارهای سالهای ۳۴ و نطق های آقای فلسفی از رادیو تهران اقبال مردم به بهائیت فزونی گرفت. بهائیان در سال ۱۹۶۳ میلادی در کنگره ای که در لندن تشکیل دادند با امکاناتی که داشتند و عده ای هم گویا از ایران آمدند تعداد آنها حدود ۶۰۰۰ نفر بوده است. ولی بر اثر فشار جمهوری اسلامی به بهائیان، در کنگره ای که در نیویورک در سال ۱۹۹۲ تشکیل دادند حدود ۳۰ هزار نفر شرکت کردند. با وجود این که مشکلات به مراتب بیشتری از سال ۱۹۶۳ داشته اند و اگر امروزه کنفرانسی ترتیب بدهند حتماً صد هزار نفر شرکت می کنند.

پس بهتر نیست که بهائیان را به حال خود واگذارید. اگر مجرمی بین آنها پیدا شد مثل همه مجرمین باید مجازات شود و اگر با ایده آنها مخالفتی دارید، قلمی، علمی و زبانی با آنها مخالفت کنید نه برخورد فیزیکی تا نتیجه بهتری بگیرید.

با تهمت و افترا بستن به گروهی در طول تاریخ هیچ قومی موفق نبوده است اگر شما به تهمت هائی که به رسول اکرم زدند توجه کنید می بینید که همه آن افتراها کمک به اشاعه دیانت مقدس اسلام کرد. برای نمونه به چند آیه از قرآن کریم در اینجا اشاره می شود.

"با آنکه می گویند که از خود برمی بافد و به دروغ به خدا نسبتش می کند." (۲۸)

در دوران حضرت محمد عده ای می گفتند که او عامی است و سواد ندارد. اینها را سلمان فارسی به او تعلیم می دهد. در جواب آنها خداوند در قرآن کریم میفرماید (۲۹) که قبلاً به آن اشاره شد.

خداوند میفرماید: "جز این نیست که این مردی است که می خواهد شما را از آنچه پدرانتان می پرستیدند باز دارد و گفتند این جز دروغی به هم بافته چیز دیگری نیست." (۳۰)

"از او رویگردان شدند و گفتند دیوانه ای است تعلیم یافته" (۳۱)

"و کافران گفتند که این جز دروغی که خود بافته است و گروهی دیگر او را بر آن یاری داده اند هیچ نیست حَقّاً آنچه می گویند ستم و باطل است و گفتند این اساطیر پیشینیان است که هر صبح و شام بر او املا می شود و او می نویسدش". (۳۲)

"یا، می گویند این کتاب دروغی است که خود بافته است". (۳۳)

سوره الطُّور آیه ۳۳ "یا، می گویند قرآن را خود ساخته است نه آنها ایمان نمی آورند".

"درشگفت شدند از اینکه بیم دهنده ای از میان خودشان برخاست و کافران گفتند این جادوگری دروغ گو است". (۳۴)

این آیات بخشی از اعتراضات تهمت و افتراهائی بود که به رسول خدا نسبت می دادند. مردم ناآگاه آن چنان در اعتراضات خود پا می فشردند که پیغمبر را ناامید کردند و حضرت از راهنمایی قوم جاهل مأیوس می شود. در اینجا است که خداوند او را به پایداری در برابر آنها امر می فرماید. آیه ۹۴ از سوره یونس، دلیل این مدعا است "اگر در آنچه بر تو نازل کرده ایم در تردید هستی از آنهائی که کتاب آسمانی پیش از تو را می خوانند بپرس هر آینه حَقّ است آنچه از جانب پروردگارت بر تو نازل شده است. پس نباید در شمار تردید کنندگان باشی". و باز در این زمینه در سوره الانعام آیه ۳۵ خداوند در زمانی که پیغمبر از راهنمایی قوم مأیوس می شود و باز خداوند امر می فرماید "اگر اعراض کردن آنها بر تو گران است خواهی نقبی در زمین بجوی یا نردبانی بر آسمان بنه تا معجزه ای برایشان بیاوری. اگر خدا بخواهد همه را به راه راست بَرَد. پس از نادانان مباش".

برای دل داری دادن به پیغمبر اسلام خداوند می فرماید:

"پندشان ده که تو به برکتِ نعمت پروردگارت نه کاهن هستی و نه مجنون" (۳۵)

و برای تسلی خاطر: "اگر تو را تکذیب کرده اند پیامبرانی را هم که پیش از تو بوده اند تکذیب کرده اند و همه کارها به خدا بازگردانده می شود". (۳۶)

حال اگر ذره ای انصاف در کار باشد آیا فرقی بین این اتهاماتی که به رسول خدا زدند و اتهاماتی که به باب و بها می زند مشاهده نمی شود. به یک انسان که از نعمت عقل تا حدودی برخوردار است و خود را مورش نیز می نامد نباید قاعدتاً به خود اجازه دهد که چنین تهمت های بی مدرکی را به جامعه ای بزند.

آقای شهبازی شما برای اینکه استدلال کنید عقاید شما حَقّ است احتیاجی نیست که عدم حَقّانیت دیگران را ثابت کنید. شما برای اثبات ادعای خود سعی در باطل نشان دادن عقائد دیگران دارید و این کاری است عوام فریبانه و غیر علمی. امید است که از این کار دست بردارید.

آقای شهبازی در صفحه ۱۱ کمافی السّابق و بر عادتت که معمول ایشان است می نویسد:

درباره رابطه مانکجی و پیوندهای او با بهائی گری در فرصتی دیگر سخن خواهیم گفت. بهر جهت ما هم آماده هستیم که هرگاه ایشان مدرکی ارائه دادند با دقت مورد بررسی قرار دهیم.

آقای شهبازی بعد از ادعاهای زیاد و بحث های بدون مدرک و حواله دادن های سرخرمن راجع به رابطه بهائیان با انگلیس ها و با یهودیان و زرتشتیان که ارائه مدارک را به زمان دیگری موکول می فرمایند راجع به بهائی گری و صهیونیسم چه مدارکی را ارائه می دهند؟

۴- بهائیگری و صهیونیسم

در سال ۱۸۶۸ میلادی که میرزا حسینعلی نوری معروف به بهاءالله برخلاف میل خود و با فشار دولت ایران و عثمانی به عکا تبعید می شود، فلسطین در آن زمان جزو متصرفات عثمانی بوده است و یهودیان در آن سرزمین نقشی نداشته اند. در تمام دوران اقامت در عکا در زندان بسر می برده و حتی رابطه با پیروانش که از ایران هم برای ملاقات او می رفته اند نداشته است. در اواخر دوران تخفیفی در زندان و اقامت او داده می شود.

این رابطه با چه اشخاصی و در زمینه چه مسائلی بوده است ابداً مشخص نیست و غیر از یک ادعای واهی مدرک دیگری ارائه نمی شود. عدم دخالت جامعه بهائی در سیاست بر هیچ کس پوشیده نیست. در آثار بهاءالله و پسر او عباس افندی کرراً تأکید شده است که بهائیان در سیاست دخالت نکنند. عباس افندی در یکی از سخنرانیها در پاریس در ۱۷ نوامبر ۱۹۱۱ در باره دخالت دین در سیاست چنین میگوید:

"دین ابداً در امور سیاسی علاقه و مدخلی ندارد زیرا دین تعلق به ارواح و وجدان دارد و سیاست تعلق به جسم. لهذا رؤسای ادیان نباید در امور سیاسی مداخله نمایند بلکه باید به تعدیل اخلاق ملت پردازند". (۳۷)

"ما برای تصرف تخت و تاج شما نیامده ایم بلکه برای تصرف قلوب آمده ایم". (۳۸)

"ای گروه سلاطین ما از شما چیزی نمی خواهیم فقط برای رضای آلهی شما را نصیحت می کنیم." (۳۹)
"عدم دخالت در امور سیاسی." (۴۰)

اگر بهائی شدنِ عده ای از یهودیان دلیل همکاری آنها با صهیونیسم است اولاً باید گفت زمانی که یهودیان بهائی شدند از دولت اسرائیل حتی اسمی هم نبود. در ثانی اگر یهودی بهائی شود باید به ناچار اسلام را قبول کند و شما باید از این کار راضی باشید زیرا قدمی به نفع شما برداشته شده است. چرا شما نگرانید؟ غیر از این عده ای از یهودیان مسلمان هم شدند آیا آنها هم با اسرائیل و صهیونیسم رابطه ای دارند؟ از قرار حتی عده ای از دولت مردان جمهوری اسلامی هم از یهودی زادگان هستند آیا در این زمینه هم اشکالی می بینید؟ خلاصه کلام در رابطه بهاءالله و صهیونیسم غیر از ادعای آقای شهبازی به مطلب دیگری برنخوریم.

آقای شهبازی دنبال مطلب را به پسر بهاءالله بنام عبدالبهاء میکشد و درباره رابطه او با تحقق تاسیس دولت یهود قلم فرسایی می کند. در اینجا به نام ای از عباس افندی به حبیب مؤید اشاره می کند که در آن از جمع شدن قوم یهود در سرزمین فلسطین و آباد شدن آن صحبت است.

آقای شهبازی به علت عدم آشنائی با عهد عتیق و عهد جدید یعنی تورات و انجیل به این نتیجه می رسد که چون این اتفاق افتاده است پس بهائیان مسئول این کار هستند. ولی ایشان غافل است که اشاره عبدالبهاء در این نامه مبنی بر مندرجات تورات بوده است که در اینجا به آنها اشاره می شود.

"و اسیران یهودا و اسیران اسرائیل را باز آورده ایشان را مثل اول بنا خواهم نمود" و در آیه ۱۶ "در آن ایام یهودا نجات خواهد یافت و اورشلیم به امنیت مسکون خواهد شد." (۴۱)

"بلکه قسم به حیات یهودی که ذریه خاندان اسرائیل را از زمین شمالی و از همه زمین هائی که ایشان را به آنها رانده بودم بیرون آورده رهبری نموده است و در زمین خود ساکن خواهند شد." (۴۱)

"زیرا خداوند می گوید اینک ایامی می آید که اسیر از قوم خود اسرائیل و یهودا را بازخواهم آورد و خداوند میگوید ایشان را به زمینی که به پدران ایشان داده ام بازخواهم رسانید تا آن را به تصرف آورند." (۴۱)

"و به ایشان بگو خداوند یهوه چنین می فرماید اینک من بنی اسرائیل را از میان آنهائی که به آنها رفته اند گرفته ایشان را از هرطرف جمع خواهم کرد و ایشان را به زمین خودشان خواهم آورد." (۴۲)

البته در عهد عتیق وعده های زیادی به قوم بنی اسرائیل و بازگشت آنها به سرزمین فلسطین داده شده است که ما مختصراً به آن اشاره کردیم. جمله عبدالبهاء که آقای شهبازی اشاره می کند صریحاً می گوید "این از مواعد صریحه آلهیه است و شک و تردیدی ندارد"، پس عبدالبهاء در این زمینه از خود چیزی نگفته است بلکه اشاره به تورات نموده است. بدین ترتیب اگر ایرادی وارد است باید به تورات باشد نه به عبدالبهاء. ولی به عنوان یک مسلمان ایراد به تورات نارواست زیرا خداوند در قرآن تورات و انجیل را مورد تصدیق قرار داده است. در این باره خداوند کریم میفرماید:

"این کتاب را که تصدیق کننده کتابهای پیش از آن است به حق بر تو نازل کردیم و قبل از آن تورات و انجیل را." (۴۳)

"بگو به خداوند آنچه بر ما و بر ابراهیم و اسماعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان او و نیز آنچه بر موسی و عیسی و پیامبران دیگر از جانب پروردگارش نازل شده است ایمان آوریم. میان هیچ یک از ایشان فرقی نمی نهیم و همه تسلیم اراده او هستیم." (۴۴)

"ای کسانی که شما را کتاب داده شده به کتابی که نازل کرده ایم و کتاب شمارا نیز تصدیق می کند ایمان بیاورید." (۴۵)
"چگونه تورا داور قرار می دهند درحالی که تورات که حاوی حکم خداست در نزد آنهاست." (۴۶)

با توجه به آیات کتب مقدسه، عبدالبهاء فقط اشاره به وعده های خداوند به قوم بنی اسرائیل نموده است. حال چرا این مطلب را آقای شهبازی دستاویز قرار داده، باید علت آن را در ناآگاهی ایشان درباره کتب مقدسه دانست. شاید اگر ایشان شناختی در این زمینه می داشت چنین اظهار نظری نمی کرد و مشت خود را و نمی نمود. اگر آقای شهبازی نحوه دخالت و کمکی را که بهائیان به تشکیل دولت اسرائیل نموده اند بیان می فرمود شاید کمکی به حل مسئله می کرد.

بهائیان مطابق مدارک موجود نه تنها حق زندگی کردن بلکه حق سفر به اسرائیل را هم ندارند. آنطور که بر ما معلوم شده است بهائیان برای زیارت اماکن مقدسه خودشان، حداکثر ۳ روز تا ۹ روز و آنهم با اجازه، حق سفر به اسرائیل را دارند. بهائیان از هیچ گونه مزیتی که سایر ادیان هم دارند در اسرائیل برخوردار نیستند.

بعد از جنگ جهانی دوم و قبل از تشکیل دولت اسرائیل منطقه فلسطین تحت نظارت دولت انگلیس اداره می شده است. در دورانی که این حق نظارت به پایان می رسد کمیسیونی از طرف سازمان ملل برای حل اختلافات تشکیل می شود. ریاست این کمیسیون به یک قاضی

به نام هیل شاندستروم واکتدار می شود. رئیس این کمیسیون در نهم جولای ۱۹۴۷ نامه ای به شوقی ربّانی که آن زمان مسئول جامعه جهانی بهائی بوده است می نویسد: "از طرف کمیسیون مربوطه خود مأمورم که با نهایت دقت در مصالح دینی اسلام، یهود و مسیحیت در فلسطین تحقیقات کامله نمایم ... بی نهایت سبب تشکر و امتنان من خواهد بود که آن جناب نیز بعلمت مصالح دینی بهائی و اهمّیت تاریخی این سرزمین برای اطمینان بیانیه ای ارسال فرمائید". (۴۷)

در ۱۴ ماه جولای ۱۹۴۷ بلافاصله شوقی ربّانی به این سؤال پاسخ میدهد: "... وضع بهائیان در این کشور به دلالتی منحصر بفرد است. بیت المقدس هرچند که مرکز روحانی مسیحیان است ولی مرکز اداری آنان نیست و این قضیه نه فقط در باره کلیسای روم صادق است بلکه شامل جمع فرق مسیحی می گردد و نیز با آنکه ثانی الحرمین در عالم اسلام شمرده میشود و لکن حرم اعظم شریعت اسلام و مرکز حج آنان در عربستان است نه فلسطین. فقط پیروان شریعت حضرت موسی هستند که علاقه ای به موازات علاقه و بستگی بهائیان به این سرزمین دارند زیرا بیت المقدس شامل بقایای هیکل سلیمان و مرکز مؤسسات دینی و سیاسی ایشان است که علائق محکمی با تاریخ گذشته این قوم دارد و فقط در یک امر با بهائیان فرق پیدا می کنند و آن اینست که مؤسّسین ثلاثه عظمای امر بهائی هر سه در این کشور به خاک سپرده شده اند لذا این سرزمین نه فقط مرکز زیارت بهائیان در جمیع انحاء عالم است بل مرکز دائمی تشکیلات بهائی نیز هست که اینجانب افتخار قیادت آن را دارم.

شریعت حضرت بهاء الله بالمره از سیاست جداست. هرگز در این مناقشات حزن انگیزی که درباره مستقبل این کشور اجرا می گردد طرفداری از فردی بر ضد دیگر نکرده ایم و در این باره بیانیه ای و یا اشاره که متضمّن چگونگی وضع سیاسی این مرز و بوم در مستقبل ایام باشد هرگز از افراد جامعه بهائی و شخص اینجانب صادر نخواهد شد.

هدف ما تأسیس صلح عمومی در جهان است. مقصد ما اجرای عدالت در جمیع طبقات عالم انسانی است. یعنی حتی در سیاست جهان بایستی عدالت مجری گردد و چون بسیاری از نفوس که به شرف ایمان فائز شده اند از اصل کلیمی و مسلمان میباشند لذا ابدأ تعصبی به هیچ فرقه ای بر ضد فرق دیگر نداریم و بینهایت مشتاقیم که آنان را با یکدیگر به صلح و صفا دعوت نمائیم زیرا تنها بدین طریق است که صلاح و مصلحت افراد آنان و کشورشان محفوظ و مأمون می ماند.

آنچه مربوط به ماست اینست که هر تصمیمی درباره مستقبل این سرزمین اتخاذ گردد و هرکس حاکم بر این کشور شود این نکته را بشناسد که شهر عکا و حیفا مرکز روحانی و اداری شریعت جهانی بهائی است و نیز معترف بر استقلال شریعت الله گردند و بهائیان حق آن را داشته باشند که اداره امور خود را از این سرچشمه بنمایند و نیز بهائیان اطراف جهان حق زیارت و تشرّف به مقامات مقدسه بهائی داده شود تا مانند یهود و مسیحی و مسلمان که حق زیارت بیت المقدس را دارند آنان نیز به شرف زیارت ارض اقدس نائل گردند، این حقوق را معتبر دانند و معترف شوند والی الابد محفوظ و مصون بدانند". (۴۸)

با ارائه این مدارک کاملاً مشخص می شود که ادّعی آقای شهبازی در رابطه بهائیان با صهیونیسم و دولت اسرائیل بر مبنای وهم و خیال ایشان بنا شده است و دارای هیچ گونه ارزش تاریخی نیست. بهائیان نه قدرت اقتصادی داشته اند که بتوانند در تشکیل حکومت اسرائیل سهمی داشته باشند و نه قدرت سیاسی داشته اند که تعیین کننده سرنوشت اسرائیل باشند و نه بهائیان در آن سرزمین ساکن بوده اند. تعداد بهائیان در اسرائیل هیچ گاه از چند صد نفر تجاوز نکرده است. مطابق مدارک بهائیان، شوقی افندی در ابتدای زمامداری خود به بهائیان ساکن حیفا و عکا دستور داد که آنجا را ترک کنند و به کشورهای دیگر بروند. هر بهائی که این دستور را اجرا نکرده است از جامعه بهائی اخراج شده است. حال بر ما مشخص نیست که آقای شهبازی چگونه و با استناد به چه مدرکی چنین ادّعاهائی را مطرح می فرمایند.

اگر زیارت عده ای بهائی در اماکنی که از نظر آنها مقدس است جرم است چرا زیارت اماکنه مقدسه شیعه در نجف و کربلا جرم نیست؟ اگر مذهب شیعه حق خود می داند که آرامگاه ائمه خود را در نجف و کربلا بعد از آنکه توسط وهابیون عربستان سعودی ویران شد مجدداً با شکوه و جلال بازسازی و میلیونها تومان خرج آنها بکند، حتی برای مرتبه دوم بعد از خراب کردن اماکن مقدسه توسط ترکهای عثمانی مجدداً بازسازی نمایند، چرا دیگران نباید این حق را داشته باشند؟ ما این اقدام ایرانیان را ستایش و تائید می کنیم که خرابی ها را جبران کرده اند و اماکن مقدسه را مجدداً برای زائرین شیعه آماده نموده اند عملی است پسندیده.

برای بیدار کردن ذهن آقای شهبازی به دورویداد ذکر شده مختصراً اشاره ای می نمائیم.

۱- عربی به نام عبدالوهاب، علوم اسلامی را در اصفهان تحصیل می کند و مکتب وهابی را پایه می گذارد. او بسیاری از اعتقادات را بدعت میداند و با آنها مخالف است "از جمله بنای قباب عالیّه بر قبور ائمه و انبیاء و تذهیب بقاع به زروسیم و موقوف داشتن اشیاء نفیسه در مضاجع متبرکه و طواف مراقد ایشان و تقبیل عتبه را شرک دانست و مرتکبین این اعمال را با بت پرستان برابر نهاد". (۴۹)

"عبدالوهاب آهنگ کربلا نمود و با ۱۲۰۰۰ تن از ابطال و رجال خود چون سیلاب بلامغافصه به کربلا درآمد و این هنگام بامداد روز عید

پس نخستین تیغ بی دریغ در سکنه آن بلده نهاده ۵۰۰۰ تن از مرد و زن مقتول ساختند و ضریح مبارک را درهم شکستند و آلات زر و سیم و جواهر رنگین و لآلی ثمین که سالهای فراوان از هر کشوری و کشورستانی بدان جا حمل داده و خزینه نهاده بودند به نهب و غارت برگرفتند و قنادیل زرین و سیمین را فرود آورد و خشت های زراحت را از ایوان مطهر باز کردند و چندانکه توانستند در تخریب آثار و بنا کوشش کردند و بعد از ۶ ساعت از شهر بیرون شدند و اشیاء منهبیه را برشتران خویش نهاده، به جانب درعیه کوچ دادند." (۵۰).

بعد از این فاجعه شیعیان ایرانی مجدداً اماکن مقدسه را تعمیر می کنند و بابت این تعمیرات هزینه سنگینی را متحمل می شوند.

۲- ولی بار دیگر در سال ۱۸۴۴ در زمان محمدشاه قاجار نجیب پاشا وزیر بغداد به کربلا لشکر کشید. شرح این واقعه را سپهر در ناسخ التواریخ چنین گزارش می کند:

"... نجیب پاشا حکم داد تا به گشادن توپ و قوت یورش شهر کربلا را مفتوح ساخته، زایر و مجاور، و وارد و صادر را جمیعاً از دم تیغ بگذرانند، جز آن کس که در خانه ظل السلطان و خانه حاجی سید کاظم جای کنند زحمت نرسانند؛ و حشمت این دو خانه را از بقعه مطهره سیدالشهدا و روضه متبرکه عباس بن علی علیهم السلام بر زیادت بداشت.

بالجمله چون ۳ روز از مدت محاصره سپری شد، روز یازدهم شهر ذیحجه الحرام شهر را مفتوح ساخت و حکم داد تا ۳ ساعت تمام لشکریان به قتل عام قیام کردند و ۹۰۰۰ تن عرضه هلاک و دمار ساختند و در بقعه سیدالشهدا و حضرت عباس نرها از خون ناس برانندند؛ و در این دو بقعه مبارکه اسب و شتر بستند و هر مال و خزانه که در آن بلد یافت شد، به غارت برگرفتند و الواحی که در روضه منوره نصب بود خرد و درهم شکستند. بالجملة نجیب پاشا بعد از سه روز حاکمی در کربلا بگذاشت و روز چهاردهم ذیحجه به جانب بغداد مراجعت کرد." (۵۱)

بدین ترتیب در طول ۵۰ سال دو مرتبه اماکن متبرکه شیعه بدست مسلمانان وهابی و سنی خراب و مجدداً با تحمل هزینه های سنگین توسط شیعیان بازسازی می شود. ما ضمن اینکه تجاوز به اماکن متبرکه شیعه را محکوم می کنیم و عمل آنها را زشت و قابل سرزنش می دانیم و زحمت شیعیان برای بازسازی اماکن را ستایش می کنیم، از شما می پرسیم چرا این حق را برای پیروان سایر مذاهب قائل نمی باشید؟ آیا می توان شیعیان را به دلیل سفرهای زیارتی که به عراق می کنند همدستان وهابیون عربستان دانست و ایرانیان شیعه را مسئول جنایات حکام عراق معرفی کرد؟ و یا زائرین خانه خدا را همدستان وهابیون عربستان دانست؟ آنچه مسلم است ملت ما تا کنون از کشور عراق آسیب های فراوانی دیده است و خسارات زیادی را متحمل شده است درحالیکه اسرائیل تا کنون به کشور و ملت ما ضرری نرسانده است. جنگ بین اعراب و اسرائیل جنگ خانوادگی آنهاست. اختلاف دو پسر عمو است و ربطی به ملت ما ندارد.

کشورهای عربی تا کنون چه گلی برسرکشور و ملت ما زده اند که ما برای آنها سینه چاک می کنیم. آیا اعراب ادعای جزایر ایران را ندارند؟ آیا آنها خلیج فارس را خلیج عربی نمی دانند؟ آیا چشم به بخشی از خاک ایران ندارند؟ ما تجاوزات اسرائیل به فلسطین را نمی پسندیم و آن را با موازین انسانی مطابق نمی دانیم همانطور هم کشتار بی گناهان اسرائیلی را درست نمی دانیم. ما هر نوع تجاوزی را خلاف شأن انسانی میدانیم و با آن مخالف هستیم. ولی هیچ دلیلی ندارد که بهائیان را به خاطر اماکن متبرکه ای که در اسرائیل دارند همدست و موافق اسرائیل بدانیم. باید توجه داشت که بهاءالله به میل خود به عکا نرفت بلکه او را به آن منطقه تبعید کردند و در آنجا وفات نمود.

پولی که بهائیان جهان برای ساختمانهای اماکن مقدسه بهائی در اسرائیل خرج کرده اند شاید یک صدم پولی نباشد که شیعیان سالیانه در کشورهای عربی که دوست ایران هم نیستند خرج می کنند. بدین ترتیب آیا شما می توانید به خودتان حق بدهید که پول ایران را در کشورهای دشمن ایران خرج کنید ولی برای سایر گروه ها حتی این حق را هم قائل نباشید که اماکن مقدسه خود را بسازند؟ مطلب دیگر ایشان روتچیلد نقاش است. اگر یک نقاش شمایل عبدالبهاء را نقاشی کرده چه ربطی به صهیونیسم و رابطه عبدالبهاء با خانواده روتچیلد دارد؟ چگونه میتوان بین کار هنری یک نقاش و صهیونیسم رابطه ای برقرار کرد؟ استدلال های آقای شهبازی گاهی چنان نا مربوط هستند که انسان متعجب میشود.

۵- سفرهای عباس افندی بین سالهای ۱۹۱۳-۱۹۱۱ به اروپا و آمریکا:

در این بخش از نوشته آقای شهبازی راجع به سفرها چنین مینویسد: "با تبلیغات فراوان از سوی منتقدین محافل سیاسی و مطبوعاتی دنیای غرب همراه بود نشانی است آشکار از این پیوند عمیق میان سران فرقه بهائی و کانون های مقتدری در اروپا و آمریکا". ما برای شناخت این مسئله مجبور شدیم که مطلب را دنبال کنیم و اطلاعاتی از این سفرها بدست بیاوریم. این مشکل با بدست آوردن

کتابی به نام "خطابات حضرت عبدالبهاء" حل شد.

ما اجباراً این کتاب را دقیقاً مطالعه کردیم ولی هرچه دنبال روابطی که آقای شهبازی به آن اشاره کرده اند گشتیم اثری نیافتیم بلکه برعکس و برخلاف میل ایشان به سخنرانی هائی از عباس افندی برخورداریم که مایه حیرت ما شد زیرا ایشان در کلیسا، از اسلام و حضرت محمد دفاع کرده است. نمی دانیم این مسئله از دیده جناب شهبازی پوشیده مانده است و یا آیا ایشان از روی تعصب آن را ندیده گرفته اند. ما در اینجا مختصراً به برخی از سخنرانی های عباس افندی در اروپا و آمریکا اشاره می کنیم. در اینجا شاید اشاره به این نکته لازم باشد که اگر اتفاقات ۲۵ سال گذشته نیفتاده بود و اگر رهپویان وصال شیراز، شهبازی و زاهد زاهدانی و غیره راجع به بهائیت چیزی نمی نوشتند ما هم به این مسائل توجهی نمی کردیم. چون قبلاً ما هم همان مطالبی را می خواندیم که سالیان قبل آقای شهبازی می خواند ولی تغییر عقیده ایشان و نوشتن مطالب بی سروته آقایان که هیچ منطقی در آنها دیده نمی شود ما بر آن داشت که وارد این معرکه شویم و الا در گذشته در این زمینه ها کمتر کار می کردیم. و اما برگردیم بر سراسل مطلب سخنرانی های عباس افندی در اروپا و آمریکا.

اینجا مطالبی بوده است که در لندن راجع به آنها عباس افندی صحبت کرده است. آیا هیچ شخصی که حتی بوئی از انصاف برده است می تواند اینها را قبول نکند و مفید نداند. در کجای این مطالب بوئی از سیاست می آید و یا دلیل همکاری با محافل قدرتمند است و محافل قدرتمند چه استفاده ای از این مطالب می توانسته اند ببرند. آیا دفاع از اسلام جزو گناهان بوده است.

بین سالهای ۱۹۱۴-۱۹۱۱ و بنابراین آقای شهبازی "که با تبلیغات فراوان از سوی منتقدین محافل سیاسی و مطبوعاتی دنیای غرب همراه بود، نشانی است آشکار از این پیوند عمیق میان سران فرقه بهائی و کانون های مقتدری در اروپا و آمریکا" سپس آقای شهبازی به رابطه عباس افندی با محافل تئوسوفی اشاره میکند و در آخر با ملاقات های شخصیت هائی چون علامه محمد قزوینی، سید حسن تقی زاده، سردار اسعد بختیاری، جلال الدوله فرزند ظل السلطان و بالاخره علاقه ملکه رومانی به عباس افندی به عنوان رهبر تئوسوفیسم. ضمناً ایشان برای چاشنی زدن به خیالات خود علامت تئوسوفها که عبارت اند از صلیب شکسته علامت فاشیستهای آلمان، صلیب و ستاره داود را هم رسم فرموده اند.

برای آشنائی با مطالب ذکر شده توسط آقای شهبازی و شناخت واقعیت ها از گمان ها و خیال پردازی های ایشان بهترین راه مطالعه آثاری است که در این زمینه و درباره سفرها و سخنرانی های عباس افندی در اروپا و آمریکا انتشار یافته اند. بدین منظور ما مجموعه سخنرانی های عباس افندی را تهیه کرده و دقیقاً مورد مطالعه قرار دادیم به امید اینکه واقعاً نمونه ای از اتهاماتی را که آقای شهبازی وارد کرده اند پیدا کنیم ولی هرچه گشتیم کمتر یافتیم. بدین جهت بهتر آن دیدیم که مختصراً به سخنرانی های ایشان (محل سخنرانی و متن سخنرانی ها) اشاره ای نمائیم تا حقایق بر خوانندگان روشن شود و در اینجا از آقای شهبازی دعوت می کنیم که اگر مدرک دیگری در این زمینه دارند ارائه بفرمایند تا ما هم مطلع شویم. ولی اگر مدارک فقط همین ها است که ما ارائه می دهیم تغییر روش بدهد و در راه مبارزه با بهائیت راه های دیگری را انتخاب نمایند.

چون اینگونه اتهامات یقیناً به نفع بهائیان تمام خواهد شد. البته این جا باید از آقای شهبازی تشکر کنیم که ما را با گوشه هائی از تاریخ کشورمان آشنا کرد.

قبل از اینکه وارد بحث مسافرت های عباس افندی به اروپا و آمریکا بشویم لازم دیدیم که راجع به شخص ایشان و نقشی که در این جنبش داشته آگاه تر شویم.

بهترین منبعی که می تواند اطلاعات صحیحی در دسترس ما قرار دهد مهدی بامداد نویسنده شرح حال رجال ایران در قرون ۱۲، ۱۳ و ۱۴ هجری است. او درباره عباس افندی چنین می نویسد:

میرزا عباس معروف به عباس افندی که در بین بهائیان به غصن اعظم و عبدالبهاء معروفیت دارد پسر ارشد میرزا حسینعلی نوری معروف به بهاء الله است. بعد از فوت بهاء الله بین دو برادر عباس و محمد علی اختلاف در گرفت ولی نهایتاً بهائیان به طرف عباس توجه کردند.

عباس افندی در تمام طول عمر همراه بهاء الله و تحت نظر مأمورین دولت عثمانی بوده است. بعد از آزادی در سال ۱۹۱۰ برای تبلیغ عقائد بهاء الله به اروپا، آمریکا و کانادا مسافرت می کند. راجع به خصوصیات اخلاقی وی چنین مینویسد "عباس افندی مردی بوده است بسیار زرنگ، زیرک، با هوش، سانس، مطلع، باگذشت، مردم شناس و مردم دار". (۵۲)

با این خصوصیات اخلاقی که غیر بهائیان از او یاد می کنند به اروپا و آمریکا سفر می کند و در این کشورها بنام پیام آور صلح و دوستی معروف می شود. این افتخاری است برای ایران و ایرانی زیرا در زمانی که دولتمردان و رجال سیاسی ما اکثراً بامید دریافت کمک به کشورهای اروپائی روی می آوردند او برعکس رفتار آنها در تمام دوران اقامت خود در اروپا و آمریکا کوچک ترین هدیه ای از شخصی و یا گروهی قبول نمی کند و با کمال عزت نفس و بزرگی رفتار می کند. این رفتار عباس افندی را مقایسه نمائید با رفتار احمدشاه قاجار که برسر مقرری ماهیانه

که از دولت انگلیس دریافت می کرده چانه می زده است. ببینید فرق از کجا تا به کجا است.

احمد شاه با دولت و ثوق الدوله مخالفت می کرده است. علت مخالفت او را دکتر شیخ الاسلامی چنین می نویسد: "استدلال احمدشاه ظاهراً این بوده که آن مقرری پانزده هزار تومان در ماه که از انگلیس ها دریافت می کند فقط برای نگهداشتن حکومت و ثوق الدوله بر سر کار است ولی برای پشتیبانی از قرارداد، حق العمل جداگانه لازم است که آن را هنوز دریافت نکرده". (۵۳)

اکنون ما مختصراً به این سخنرانی ها اشاره می کنیم تا خوانندگان با متن سخنرانی، محل سخنرانی ها و مخاطبین آشنائی پیدا کنند.

عباس افندی از ۸ سپتامبر ۱۹۱۱ مطابق با ۱۵ رمضان ۱۳۲۹ تا ۰۳ اکتبر ۱۹۱۱ مطابق ۱۱ شوال ۱۳۲۹ در لندن، جمعاً ۶ سخنرانی و یک مصاحبه انجام می دهد. از آن میان ۴ سخنرانی در منازل خصوصی، منزل مسس بکتام مسس کرویر و یک مصاحبه با مدیر روزنامه تئوسفی ها بوده است. تا اینجا به هیچ محفلی از متنفذین و به هیچ شخص صاحب نفوذی بر نمی خوریم بلکه مهمانداران از مؤمنین به بهاء الله و خانم های سالخورده بوده اند. و اما در سخنرانی ها آنچه عباس افندی گفته شایان توجه است. در جواب مهماندار که منزل کوچک است، جواب می دهد: "باید قلوب وسعت داشته باشد... و گشایش قلوب ممکن نیست جز به محبت الله". (۵۴) ثروت و مقام فناپذیر است. آنچه ابدی است محبت الله است و محبت به عالم انسانی است. در سخنرانی دیگر می گوید: "روز وحدت عالم بشر است و اتحاد جمیع ملل. تعصبات مورث جهالت بود و اساس ضدیت بشر". (۵۵) "خونخواری از خواص عالم حیوانی و صلح و صلاح از مواهب عالم انسانی". (۵۶)

در سخنرانی در کلیسای وست مینستر راجع به الوهیت صحبت می کند: "حقیقت الوهیت محیط است نه محاط. وجود حقیقی است نه وجود ذهنی". (۵۷) در سخنرانی در روز خداحافظی با بهائیان در لندن چنین می گوید: از تقلید دست بردارید. دین باید سبب الفت و محبت باشد. "اگر سبب عداوت گردد... عدم دین به از وجود آن است". (۵۸) "در فکر آن باشید که خدمت به هر نفسی از نوع بشر نمایند و به اعتراض و انکار و استکبار و ظلم و عدوان اهمیت ندهید و اعتناء نکنید بالعکس معامله نمائید و به حقیقت مهربان باشید... به هر نفسی برسد خیری بنماید و نفعی برساند". (۵۹، ۶۰)

در مصاحبه با مدیر روزنامه تئوسفی ها چنین می گوید: "هر کسی به وحدت بشر خدمت کند در درگاه احدیت مقبول است... حضرت موسی خدمت به وحدت انسانی نمود. حضرت مسیح وحدت عالم انسانی تأسیس کرد. حضرت محمد اعلان وحدت انسانی نمود. انجیل و تورات و قرآن اساس وحدت انسانی تأسیس نمودند. شریعت الله یکی است و دین الله یکی و آن الفت و محبت است... بهاء الله تجدید تعالیم انبیا فرمود... ملل مختلفه را بهم الفت داد... در حق شما دعا می کنم و از برای شما تأییدات آلهیه می طلبم" (۶۱).

محل سخنرانی های عباس افندی در لندن در منازل خصوصی بهائیان انگلیسی بوده است و یا در کلیساها و معابد و هیچ گونه ربطی به محافل قدرتمند نداشته است. وانگهی مهم طرح مسائل و مطالب توسط عباس افندی بوده است نه محل و مخاطب آن. اگر در جمع سخنرانی ها مطالبی بر علیه قومی دینی و یا مملکتی ایراد شده بود جای اعتراض می داشت و باید به آنها اعتراض می شد ولی ما کوچک ترین مطالبی که بتوان با آن مخالفت کرد نیافتیم.

از اینرو جای تعجب است که آقای شهبازی به طرح اینگونه مطالب معترض است. مثل اینکه ایشان طرفدار خون و مرگ است و دنبال شعار شهادت مبارک می گردد. البته اگر ایشان دنبال چنین مسائلی هستند باید با سخنرانی که طرفدار صلح و دوستی و ترک تعصبات است مخالف باشد. ایشان چنان اسیر ایدئولوژی بخشی از متحجرین شیعه شده است که کلیه رویدادهای تاریخی را مطابق ذهن و سلیقه خود می خواهد و آنچه خارج از ذهن او است باطل می داند. جمله ای از هگل مناسب حال آقای شهبازی است که می گوید: "بعضی ها معتقدند که اگر رویدادهای تاریخی با ذهنیت من خوانائی ندارند بدا به حال رویدادها.

آقای شهبازی علاقمند است که بهائیان آن طور باشند که ذهن ایشان می خواهد نه آنطور که آنها واقعاً هستند.

آقای شهبازی به عنوان یک ایرانی مسلمان باید احساس غرور و سربلندی کند که یک ایرانی در انگلیس از اسلام دفاع کرده است نه آنکه تعصب چنان جلو چشم او را بپوشاند که حتی از حقیقت به نفع خود هم چشم ببوشد. خداوند در قرآن کریم نسبت به چنین انسانهایی چنین می فرماید: "خدا بر دلهايشان و برگوششان مهر نهاده و بر روی چشمانشان پرده ای است و برایشان عذابی است بزرگ". (۶۲) و هم چنین میفرماید: "کرانند لالانند کورانند و باز نمی گردند". (۶۳)

امیدواریم که آقای شهبازی از این قماش نباشد و رویدادهای تاریخی را آنطور که هستند ببیند و عقل خود را همیشه میزان بین حق و باطل قرار دهد نه آنطور که شرایط اجتماعی به او حکم می کند و یا برای جلب خاطر حکام مطالبی را اظهار کند که خود به آن معتقد نباشد.

عباس افندی نیمه سپتامبر لندن را ترک کرده به پاریس می رود و از ۱۴ اکتبر ۱۹۱۱ تا ۶ دسامبر ۱۹۱۱ جمعاً ۴۸ سخنرانی در پاریس میکند. محل این سخنرانی ها در مجمع روحانیون در کلیسا و در جمع تئوسوفیستها. هر کدام یک مرتبه و ۴۵ سخنرانی ایشان در منازل خصوصی

بهایان و در منزلی که آن زمان بهائیان اجاره کرده بودند انجام شده اند.

در همین منزل علامه محمد قزوینی و تقی زاده با عباس افندی ملاقات می کنند. دیرتر به این ملاقات ها می پردازیم. در اینجا مختصراً به مطالبی که عباس افندی در سخنرانی های خود به آنها پرداخته است اشاره می شود.

۱- همانطور که در عالم جسمانی بهار، تابستان، خزان و زمستان است "همین قسم در عالم روحانی فصولی است" (۶۴) و نتیجه می گیرد که هر دینی هم بهار و خزان دارد و در زمستان ادیان، دین جدید وضع می شود.

۲- در پاریس محافل زیادی تشکیل می شود مربوط به تجارت، صنعت، سیاست و غیره "ولی انجمن ما انجمن رحمانی است و به جهت توجه به ملکوت ربّانی" "من به درگاه احدیت عجز و نیاز می نمایم که جمیع بشر مانند شما با یکدیگر محبت و الفت نمایند". (۶۵) "دین است که سبب اتحاد من علی الارض میشود". (۶۶) "اعظم فضائل عالم انسانی علم است". (۶۷) "حیف است این موهبت را در امور مضره تلف نماید. حیف است در بغض و عداوت معرّی دارد. حیف است در ظلم و تعدی صرف نماید. باید این قوت را در احیای نفوس مبذول دارد، در خیر عمومی صرف کند". (۶۸) "۱۳۰۰ سال است میان مسلمان و مسیحی نزاع و جدال است و حال آنکه به سببی جزئی این عداوت، این سوء تفاهم زائل میشود و نهایت الفت حاصل می گردد". (۶۹)

حضرت محمد ... این قوم جاهل را همچو تربیت کرد که در اندک زمان تفوق بر سایر طوائف حاصل نمودند". (۷۰) "از جمله برهان حضرت محمد قرآن است". (۷۱) "نهایت آرزوی ما این است که جنگ و جدال از میان برخیزد. بجای جنگ صلح قرار یابد و مقابل بغض محبت بیاید". (۷۲) "اگر مدنیت جسمانی منضم به مدنیت روحانیه شود سعادت حقیقیه حاصل گردد". (۷۳)

"اوروپا در مادیات نهایت ترقی را دارد ولیکن روحانیات تأثیر و نفوذش چنانکه باید و شاید موجود نیست لهذا لازم شمردم امشب بحثی از روح بکنم". (۷۴) "انوار آلهی همیشه از شرق تابیده و عالم غرب را روشن کرده". (۷۵) "غرب ... احساسات روحانی دارند... ولی تا بحال مربی روحانی نداشتند". (۷۶) "مهربانی خوش است نه بغض و عداوت؛ عدل خوب است نه ظلم؛ رحمت خوب است نه زحمت؛ نور مقبولست نه ظلمت؛ علم عزت انسانست نه جهل؛ ... توجه به خدا خوب است... نه ضلالت" (۷۷)

سخنرانی در مجلس الیاس (اسپیریتوایست Spiritouiste) روحانیون در ۹ نوامبر ۱۹۱۱.

"... شکر می کنم خدا را که در پاریس در همچو مجمع روحانی حاضر شدم ... تأیید روح القدس مشهود است ... روح به منزله دریاست. این جمع بمنزله امواج ... انسان به جسم انسان نیست، انسان به روح انسان است ... تحرّی حقیقت سبب ظهور روح است. در آخر سخنرانی دعا می کند: خداوند ما مهربانان کریمان رحیمان این جمع را به شمع محبت روشن نما" (۷۸) "امشب باید ذکر از ترقی و بقای روح بشود" (۷۹) "اول چیزی که از برای انسان لازم است تحرّی حقیقت است" (۸۰) "اما اصل دین الله اخلاق است ... اگر چنانچه دین مخالف عقل باشد اوهاست" (۸۱) "از جمله اساس بهاء الله ترک تعصّب وطنی و تعصّب مذهبی و تعصّب جنسی و تعصّب سیاسی است. زیرا عالم بشر بمرض تعصّب مبتلا شده و این مرض مزمن است که سبب هلاک است. جمیع اختلافات و جنگ ها و نزاع ها و خونریزی ها سبب این تعصّب است" (۸۲) "عدل نیز چنین اقتضا می نماید که زنان و مردان مساوی باشند" (۸۳) "از جمله اساس بهاء الله تعدیل معیشت است ... جائز نیست که بعضی در نهایت غنا باشند و بعضی در نهایت فقر" (۸۴)

"دین ابداً در امور سیاسی علاقه و مدخلی ندارد زیرا دین تعلق به ارواح و وجدان دارد و سیاست تعلق به جسم. لهذا رؤسای ادیان نباید در امور سیاسی مداخله نمایند" (۸۵)

"هیچ مقصودی نداریم جز محبت عالم انسانی و نهایت آمل و آرزوی ما این است که الفت بین بشر حاصل شود" (۸۶)

"از بدایت عالم تا امروز، هر وقت ندای آلهی بلند شد ندای شیطان هم بلند شد ... مجمع فریسیان حکم بر قتل مسیح داد ... در زمان محمد، علمای قریش خواستند نورانیت حضرت محمد را از انتشار منع کنند ... آیا هیچ یک توانستند مقاومت نمایند؟" (۸۷) "درندگی سزاوار حیوانات وحشیه است، سزاوار انسان الفت و محبت است" (۸۸) "جمیع مظاهر مقدسه خدمت به حقیقت فرمودند. حضرت موسی ترویج حقیقت فرمود؛ حضرت مسیح تصریح حقیقت کرد؛ ... حضرت رسول تبشیر به حقیقت داد". (۸۹) "جمیع انبیاء آلهی مظاهر حقیقتند. حضرت موسی اعلان حقیقت کرد؛ حضرت مسیح ترویج حقیقت نمود؛ حضرت محمد تأسیس حقیقت کرد". (۹۰) "اعظم موهبت آلهی برای انسان علم است و امتیاز انسان از حیوان به عقل و علم است. پس اگر عقاید دینیّه منافی علم و عقل باشد البته جهل است" (۹۱) "انسان ... محتاج به نفثات روح القدس است... حضرت مسیح با آنکه از خاندان فقیر بود در عالم افکار حرکتی عمومی فوق العاده القا نمود. حضرت محمد با وجود اینکه امی بود در افکار عمومی نفوذی عجیب داشت. ملتی عرب را به اعلی درجه کمال رسانید. حضرت باب حرکتی عمومی در عالم افکار انداخت. پس معلوم شد نفوسی که مؤید به روح القدس هستند نفوذشان کامل به درجه ای که عالم را تجدید می کنند" (۹۲) "ما کلیه مطالب ایراد شده در سخنرانی های عباس افندی در پاریس را دقیقاً مطالعه کردیم. در این سخنرانی ها

کوچکترین مطلبی درباره تماس ایشان با محافل سیاسی ندیدیم.

در این سخنرانی ها کاملاً دعوت به صلح و دوستی، از بین بردن تعصبات، احقاق حقوق از دست رفته زنان، منع از جنگ و خونریزی، اثبات مقام انبیاء، تعریف و تمجید از پیغمبر خداوند محمد (ص) در بین مسیحیان، اجر نهادن به علم و تشویق به یادگیری علم، تطبیق دین با علم و عقل، نادرست بودن اوهام و خرافات، تعدیل معیشت، توجه به روحانیات، اثبات وجود روح، رد نظریه مادی گرایی، عامل بودن به عدل و داد، زشت دانستن ظلم و جور، عدم مداخله در امور سیاسی است.

بهرجهت کلیه سخنرانی ها درباره مطالب ذکر شده بوده است. آیا طرح اینگونه مطالب و مسائل به نفع جامعه بشری بوده است یا نه؟ آیا بین این سخنرانی ها و محافل قدرتمند چه رابطه ای می توانسته است وجود داشته باشد؟

اگر طرح اینگونه مسائل خلاف میل و نظر بخشی از روحانیت است، ربطی به جامعه ایرانی ندارد. امروزه بشریت تشنه این عقائد است و دیگر شعار "شهادت شهادت مبارک" خریداری ندارد. آقای شهبازی مولانا عارف بزرگ چه خوب گفته است:

چون غرض آمد هنر پوشیده شد صد حجاب از دل بسوی دیده شد.

واقعاً شماها از شدت تعصب مذهبی چنان چشم های خود را بر واقعیات می بندید که حتی مسائل و مطالبی که به نفع جامعه بشری عموماً و جامعه ایران خصوصاً میباید قبول کنید.

درباره اینگونه افراد، خداوند در قرآن کریم می فرماید سورة الکهف آیه ۵۷ "بر دل ایشان پرده افکنیم تا آیات را در نیابند و گوشه‌هایشان را کرساختیم که اگر به راه هدایتشان فراخوانی هرگز راه نیابند" و در سورة الروم آیه ۵۹ هم چنین میفرماید "این چنین خدا بر دلهای کسانی که از دانائی بی بهره اند مهر می نهد" امیدواریم که خداوند همه ما را به راه راست هدایت فرماید و چشم های ما را باز نماید و بما گوش شنوایی عطا فرماید و قلوب ما را از کینه و تعصب پاک فرماید.

ما درباره سفر عباس افندی به اروپا آنچه پیدا کرده بودیم در اختیار شما گذاشتیم. حال از شما دعوت می کنیم که اگر مدرکی مبنی بر رابطه عباس افندی با اربابان قدرت در اختیار دارید منتشر بفرمائید تا همه ببینند و از آنها آگاهی پیدا کنند. شما خوب می دانید دورانی که امکان داشت جامعه را با شاید و باید تغذیه کرد گذشته است. امروز دوران علم است دوران تکنیک است دوران کمپیوتر است و هرکس که بخواهد می تواند در هر زمینه ای که مایل باشد به اطلاعات مورد نیاز دست پیدا کند. زمانی که از چاپ و کتاب خبری نبود عده ای شیاد با طرح مسائلی که امکان تحقیق در آن زمینه ها برای همگان ممکن نبود با اشاره به اسناد مجعول و نادرست اسباب تحقیق جامعه را فراهم می کردند و بر خر مراد سوار بودند. امروزه در هر گوشه ای از دنیا می توانید به هر مطلبی که مورد علاقه شما باشد دست پیدا کنید. ما در ظرف مدت کوتاهی آنچه مربوط به باب و بهاء الله بود تهیه کردیم و از اینرو می توانیم بدون پیشداوری و تعصب و فقط با تکیه بر مدارک غیرقابل انکار به مطالب نگاه کنیم. اظهار نظرهای شما به نظر ما نه از باب عدم آگاهی شما بلکه بخاطر تعصب شما نسبت به بهائیان است. و تنها این مسئله است که ما را وادار کرد برخلاف شما که افکارتان ملامت از تعصب و بدبینی است مسائل را در رابطه با بهائیان آنطور که هست ببینیم. چون ما هیچ گونه پیشداوری نسبت به آنها و عقائدشان نداریم. آنچه تا کنون ما از شما و رده های که نوشته شده است فهمیده ایم به انبانی از گاه می توانیم تشبیه کنیم که حتی دانه ای از گندم هم در آن یافت نمی شود. در واقع از این گفتارها نه بوئی از تحقیق می آید و نه نسیمی از حقیقت می وزد. اظهار اینگونه مطالب و بستن تهمت های ناروا و بی مدرک به بهائیان فقط می تواند به نفع آنها باشد. چون انسان هائی که از عقل بی بهره نیستند طبعاً اتهامات وارده به آنها را نادرست و از روی تعصب می دانند و نسبت به آنها ابراز همدلی و همدردی خواهند کرد همان طور که ما می کنیم.

۶- سفر پر هیا هوی عباس افندی به اروپا و امریکا

در صفحه ۱۳ نوشته آقای شهبازی به این مطلب برمی خوریم "سفر پرهیاهوی عباس افندی به اروپا و آمریکا و حمایت های گسترده از او درست در زمانی رخ داد که آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی دور رهبر نامدار انقلاب مشروطه به شدت در زیر ضربه بودند خسته و درمانده و خائف بر جان خود بودند".

ما قبل از اینکه کنکاشی در چند و چون مطلب اظهار شده از ایشان بنمائیم چند سؤال از جناب شهبازی داریم که امیدواریم ایشان حد اقل جوابی برای آنها داشته باشند.

۱- انجمن سری در کجا تشکیل می شده، برنامه آنها چه بوده است؟ چه اشخاصی در آن عضو بوده اند و چه رابطه ای بین اعضاء انجمن سری و بهائیان بوده است؟

سفرهای عباس افندی در اروپا با انقلاب مشروطه چه ربطی می توانسته است داشته باشد. چون در هیچ یک از سخنرانی های نامبرده در اروپا کوچک ترین اشاره ای به انقلاب مشروطه نشده است. این رابطه اگر بوده است چه نوع رابطه ای بوده است؟ آنچه مسلم است جامعه بابی بعد از ترور ناموفق جمعی بابی نسبت به ناصرالدین شاه سخت تحت فشار قرار می گیرد و عده زیادی از سران بابی کشته می شوند. دولت و روحانیت هرکدام از دید خود و از نقطه نظر منافع خود با بابیان سرستیز دارند. دولت به دلیل قصد ترور ناموفق شاه، و روحانیت به علت اینکه بابیان نه تنها با روحانیت مخالف بودند بلکه وجود آنها را اساساً غیرضروری می دانستند و معتقد بودند که دوران فرمانروایی و فتوای آنها با ظهور باب خاتمه یافته است. بدین جهت روحانیت با تمام قوا بر ضد آنها قیام کرده و هدف آنها هم نه مخالفت با بابیان و بهائیان بلکه نابود کردن آنها بوده است. از آن زمان روحانیون و کوچک ابدال های آنها از هیچ گونه تهمت و افتزائی به بابیان و بهائیان خودداری نکرده اند. روحانیت در این زمینه بسیار موفق بوده است تا جایی که هیچ یک از روشنفکران ایرانی تا به امروز به خود زحمت نداده اند کوچک ترین تحقیقی درباره بهائیان ننمایند.

بهائیت برای آنها به صورت قلعه ممنوعه است که اگر نزدیک آن رفتی دست خواهد سوخت. ما در این مدت به هرکشوری که سفر کردیم جای پائی از بهائیان دیدیم. از بین سرخ پوستان آمریکائی و اسکیموهای کانادائی و سیاهان آفریقائی تا سفیدپوستان اروپائی همه جا بهائیان را دیدیم. با خود فکر کردیم این همه بهائی از گروه ها و فرق مختلف آیا همه ساخته و پرداخته دست روسیه، انگلیس و اسرائیل هستند؟ آیا هیچ آدم عاقلی می تواند چنین تصویری داشته باشد که آلمانی و انگلیسی و اتریشی و سوئدی ... بهائی جاسوس هستند. اگر اینها جاسوس هستند اینهمه دستگاه های جاسوسی جهان از آنها خبر ندارند ولی آخوندی که از قم پا بیرون نگذاشته و سروکارش با فقه است چگونه اطلاعی دارد؟

چگونه ایرانی می تواند نسبت به این پدیده تا این حد بیگانه باشد. آنها در زمانی که اگر شاعری شعری ساخته جزو بزرگان به حساب می آید و جامعه ای که از درد بی کسی هر ناکسی را بزرگ جلوه می دهد، در جامعه ای که سید جمال اسد آبادی را فیلسوف شرق می نامد آیا مایه افتخار نیست که یک ایرانی ۱۵۰ سال قبل حرفهائی زده است که امروزه در جهان خریدار دارد؟ آیا افتخار نیست که یک انگلیسی، آلمانی، فرانسوی بهائی به ایران به خاطر علاقه مذهبی اش علاقه مند باشد و زبان فارسی را یاد بگیرد و با فرهنگ ایران آشنا شود؟ امروزه جوامع بشری برای جلب توریست و آشنائی با فرهنگ های دیگر انواع و اقسام ابتکارات را به خرج می دهند. آیا اگر حماقت شاهان قاجار برای تبعید بهائیان به عثمانی نبود و آنها در ایران زندگی می کردند خیلی برای جامعه ما بهتر نبود؟ اگر اینها معابدی را که از روی اجبار در اسرائیل ساختند در ایران می ساختند سالیانه صدها هزار نفر بهائی از سراسر جهان به ایران نمی آمدند؟ همه این خسارات توسط کینه روحانیون و حماقت سیاستمداران به ایران زده شده است. آیا فکر می کنید که روحانیت حاضر است اشتباهات خود را بپذیرد؟ اگر چنین فکر می کنید سخت در اشتباه هستید. آنها برای حفظ ثروت و مقام بدست آورده به هیچ چیز و هیچ کس رحم نخواهند کرد.

مخالفت روحانیون با بهائیان فقط و فقط به این خاطر است و الا نه دل آنها برای ایران میسوزد و نه ایرانی بلکه برای اینکه بهائیان به آنها سواری نمی دهند. اگر قرار باشد تعداد بهائیان زیاد شود طبعاً جایی برای روحانیت نخواهد بود. به نظر ما این تنها دلیل مخالفت آنها با بهائیان است.

ایراد ما به روحانیت فقط برسر این مسئله است که آنها راست و درست علت مخالفت خود را بیان نمی کنند. از اینرو مجبور هستند که اتهاماتی واهی بهم بیافند. تا بتوانند مریدان را دور خود جمع کنند و به هدف های خود برسند؟ در یک کلام مخالفت روحانیون با بهائیان فقط به خاطر ترس از دست دادن مریدان است و لا غیر. بقیه همه حرفهائی است که حتی خود آنان هم سخت میشود باور کرد که قبول داشته باشند.

۷- سفر عباس افندی به آمریکا

عباس افندی از مارس ۱۹۱۲ تا دسامبر ۱۹۱۲ در ۹ ماه جمعاً ۵۸ سخنرانی در شهرهای مختلف آمریکائی کرده است. نیمی از این سخنرانی ها در منازل خصوصی اشخاص بوده است که اکثراً از بهائیان آمریکا بوده اند و مشخصاً جزو اشخاص با نفوذ نبوده اند. بقیه سخنرانی ها در کلیسا های مسیحیان و کنیسه های یهودیان و انجمن ها و مصاحبه با روزنامه ها بوده است.

البته ناگفته پیداست با روحیه ایرانی که در پشت هر درخت و سنگی توطئه ای می بیند این سخنرانی ها هم ایجاد توهّم برای گروهی ناآگاه کرده باشد. اما همه آنها که در اروپا و آمریکا بوده اند می دانند که گروه های مخالف حکومت در کشورهای مختلف همیشه در اینگونه اماکن سخنرانی کرده اند. آنچه که تازگی داشته تا آن زمان هیچ کدام از روحانیون شیعه در چنین سخنرانی هائی شرکت نکرده بودند چون

اگر خوب به تفکرات آن روز آنها توجه نمائید می بینید که البته در کلیسا راجع به غسل جنابت، غسل تربیعی، غسل ارتماسی، حیض و نفاس، گرفتن جزیه از کافران و ترویج شریعت با شمشیر، سنگسار زنان، حجاب اجباری، نجس بودن کفار، مزایای حرمسرا و ضرورت زنجیرزنی و قمه زنی و غیره نمی شده است سخنرانی کرد.

اما البته راجع به ترک تعصبات، تعلیم و تربیت اجباری، حل مشکل اقتصاد، زشت بودن جنگ و خونریزی، احترام به کرامت انسانی، نجس ندانستن هیچ کس، برادری و برابری برای سیاه و سفید، مسلمان و مسیحی، یهودی و بهائی، منع تعداد زوجات، می شده است به سخنرانی پرداخت و کسی که این اعتقادات او بوده است به حق پیغمبر صلح نامیده می شده است. در جواب سؤال " آیا شما مسیح هستید؟ فرمودند من بنده خدا هستم." (۹۳) عباس افندی با غنای طبع در سفر خود نه هدیه ای را قبول می کند و نه حاضر به ملاقات با صاحبان ثروت و قدرت است. برای نمونه زرقانی در بدایع الآثار می نویسد:

در نیویورک شخصی بنام کارنیگی که از ثروتمندان بود از عباس افندی چندین بار دعوت کرد اما او نپذیرفت. جنرال قنصل ایران وساطت نمود. "گفتم اگر شخص فقیری بود من منزل او می رفتم اما چون اول نمره اغنیا و مشهور است لهذا صلاح نیست. مقصد این است که من به آن گونه نفوس اعتنا ننمودم." (۹۴) عباس افندی به آنهایی که در مسافرت همراه او بودند می گوید به فرموده حضرت مسیح عمل کنید. از هر شهری عبور می کنید چنان منقطع باشید که غباری از آن شهر به دامن شما نشیند.

بهائیان آمریکا ... مبلغ ۱۶ هزار دلار ... مخارج سفر برای عباس افندی فرستادند. چون برات ... رسید فوراً پس فرستادند و از ... اسکندریه به ... احمد سهراب که در واشنگتن بوده است نوشتند: که این وجوه را بزودی به صاحبانش رد کنید. (۹۵)

در آمریکا عباس افندی را پیغمبر شرق و نبی صلح می نامیدند، ولی او خود میگوید: " من پیغمبر نیستم بنده خدا هستم و نامم عبدالبهاء است." (۹۶)

حال با این شرح مختصری که از رفتار عباس افندی در آمریکا آشنا شدیم سخنرانی های این سفر را نیز مورد بررسی قرار می دهیم تا ببینیم او در این سخنرانی ها چه گفته است که این چنین آقای شهبازی را ناراحت کرده است.

حمد خدا را که در این محفل اجناس مختلفه جمعند ... پس الفت شرق و غرب ممکن است ... درندگی سزاوار عالم حیوانی است ... شایسته انسان ... محبت است. دین باید مطابق علم باشد. اگر مخالف باشد جهل است. تعصب هادم بنیاد بشری است. زن و مرد باید دارای حقوق مساوی باشند. مشکل اقتصاد باید حل گردد. (۹۷) در این کشور ترقیات مادی بسیار است ولی ترقیات روحانیه بکلی عقب مانده (۹۸).
سخنرانی در کلیسای اسنشن (Ascension): در این سخنرانی میگوید: اساس مدنیت الهیه صلح اکبر است ... وحدت عالم انسانی است. (۹۹)

سخنرانی در انجمن افکار جدید (New Thought Forum): این جمع محترم است که الحمدلله نفوس در نهایت مهربانی ... و وفاق اند. امیدوارم جمیع عالم با هم الفت یابند. (۱۰۰)

سخنرانی در هتل انسونیا خطاب به اسقف کلیسا: می خواهم سوء تفاهمی که میانه ملل شرق و غرب است برطرف شود تا کل محبت تامه به یکدیگر پیدا کنیم. (۱۰۱)

محل سخنرانی هائی که ذکر نمی شود در منازل شخصی افراد بهائی بوده است:

عنقریب ملاحظه خواهید نمود که چگونه شرق و غرب دست در آغوش شود و علم وحدت عالم انسانی خیمه برافرازد ... نفوس به اسم انگلیزی و جرمنی افتخار نکنند. فرسای و عربی نامیده نشود. جمیع ملت واحده گردند. (۱۰۲)

سخنرانی در کتابخانه ملی واشنگتن: " این مجلس را دلیل بر این میگیریم که ممکن است ملت شرق و غرب متحد شوند و ارتباط تام به میان ایران و آمریکا حاصل گردد. زیرا برای ترقیات مادی ایران بهتر از ارتباط به آمریکائیان نمی شود و هم از برای تجارت و منفعت ملت آمریکا مملکتی بهتر از ایران نه. چه که مملکت ایران مواد ثروتش همه در زیر خاک پنهان است. امیدوارم ملت آمریکاسبب شوند که آن ثروت ظاهر شود و ارتباط تام در میان ایران و آمریکا حاصل گردد. خواه از حیث مدنیت جسمانی خواه از حیث مدنیت روحانی به یکدیگر معاونت نمایند تا آنکه مدنیت مادی آمریکا در ایران و مدنیت روحانیه ایران در آمریکا نهایت نفوذ و تأثیر نماید." (۱۰۳)

آقای خاتمی صد سال بعد از سخنانی که عباس افندی در آمریکا ایراد کرده بود، در همان قاره از گفتگوی تمدن ها سخنرانی می کند. به روایتی همان حرف عباس افندی را میزند که آقای شهبازی نمی پسندد.

پیشنهادی که عباس افندی ۹۴ سال قبل به جامعه می دهد تا چه اندازه می توانسته است مفید باشد. اما در دوران قاجار و هرج و مرج بعد از آن، گوش شنوایی برای پیشرفت جامعه نبوده است. سالیان بعد با برقراری روابط بین ایران و آمریکا و اروپا تا حدودی امکانات رشد مادی

جامعه فراهم شد. کشورهای عربی و خصوصاً عربستان سعودی با استفاده از تکنولوژی آمریکائیان مشغول استخراج نفت شدند ولی متأسفانه درآمد آن خرج انتشار عقائد و هابگیری و ترویج خشونت شد. عباس افندی با درک عمیقی که از جامعه داشته ضرورت همکاری کشورها را تشخیص داده بوده است. وقتی امروزه می بینیم که روسیه با آن قدرت عظیمی که بوجود آورد برای استخراج معادن سیبری به کمک آلمان، فرانسه و آمریکا محتاج است و با آنها همکاری میکند. آیا ما نباید با همکاری با سایر کشورها مشکلات صنعتی و اقتصادی خود را حل کنیم؟

سخنرانی در کلیسای یونیورسالیست (Universalist church):

آنچه قیس فرمودند ... شایان ستایش است ... زیرا مخالف تعصبات طبیعی است ... هرکس با بندگان مهربان باشد متابعت خدا نموده ... اساس ادیان الهی واحد {یکی است} ... ما باید بجان و دل بکوشیم تا این عداوت و بغضا محو شود. (۱۰۴)

سخنرانی در هوارد یونیورسیتی (Howard University) دانشگاه سیاه پوستان:

امروز من در نهایت سرورم زیرا... در این مجمع... سفید و سیاه با هم هم نشین اند. در پیش خدا سفید و سیاه نیست (۱۰۵).

سخنرانی در مهمانی ضیاء پاشا سفیر عثمانی :

اساس جمیع ادیان حقیقت است و حقیقت یکی است تعدد ندارد... اختلافات از تقالید است. (۱۰۶)

سخنرانی در کلیسای موحدین آل سولز (Allsouls):

در این جمع محترم می خواهم ذکر از وحدانیت الهیه کنم. (۱۰۷)

سخنرانی در کلیسای گریت متودیک (Great Methodic Church):

ادیان الهی سبب الفت و محبت بوده. اگر دین سبب نزاع گردد عدم آن بهتر است. حضرت محمد ظاهر شد و در جزیره العرب قبائل عرب را با یکدیگر متحد نمود. حضرت موسی ترویج حقیقت نمود؛ حضرت مسیح مؤسس حقیقت بود، حضرت محمد حامی حقیقت بود. جمیع انبیاء نور حقیقت بودند. (۱۰۸)

سخنرانی در معبد ترمونت در بستن (Termount Temple Baston):

توحید... اساس وحدت عالم انسانی است. اما تقالید سبب تفریق بشر... اگر بشر دست از تقالید بردارد جمیع ملل و ادیان متحد شوند و جمیع با یکدیگر مهربان گردند. (۱۰۹)

سخنرانی در دانشگاه کلارک (Clarc University):

انسان به عقل و علم ممتاز از حیوان است. علم کشف حقیقت ادیان الهی کند... علم انسان را از اسارت طبیعت نجات دهد. (۱۱۰)

سخنرانی در کمبریج (Cambridge):

این سخنرانی هم مربوط به علم و اهمیت علم است. "علم اعظم منقبت عالم انسانی است علم سبب کشف حقایق است. ولی علم بردو قسم است: علوم مادی و علوم الهیه. علوم مادی کشف اسرار طبیعت کند علوم الهیه کشف اسرار حقیقت نماید." (۱۱۱)

سخنرانی در کنگره انجمن آزادی (Ford Hall):

ادیان الهیه به جهت محبت بین بشر نازل شده. (۱۱۲)

سخنرانی در کلیسای مونت موریس بیس (Mont Moriss Beats Church):

اعظم موهبت در عالم انسانی قربیت الهیه است. (۱۱۳)

سخنرانی در انجمن تیاسفی ها:

مطالب این سخنرانی وحدت عالم انسانی، صلح عمومی، خدا قدیم است:

"اگر به تدقیق و تحقیق در جمیع تواریخ ملاحظه کنیم می بینیم که اساس اتحاد و اتفاق، همیشه ادیان الهی بوده و اعظم سبب به جهت وحدت بشر بوده است یعنی اساس ادیان الهی، نه تقلید که الآن در دست ناس است. (۱۱۴)

سخنرانی در کلیسای موحدین (Theological Church):

انشاءالله ارتباطی مابین شرق و غرب حاصل شود ... ما باید متابعت سیاست الهیه کنیم. جمیع ملل و خلق را دوست داشته باشیم. به جمع مهربان باشیم و جمیع را برگ و شکوفه و ثمر یک درخت دانیم. (۱۱۵)

سخنرانی در کلیسای بپتیست (Baptist Church):

انسان دارای قوه معنویه است که فوق عالم طبیعت است. صحبت از تعالیم بهاءالله است. تحریر حقیقت که ضد تقلید است. وحدت عالم انسانی. دین باید سبب الفت باشد، دین باید مطابق علم باشد، تعصبات هادم بنیان بشری است، تعدیل معیشت، جمیع بشر نزد خداوند یکسانند. تربیت علوم لازم است، تساوی حقوق زن و مرد، صلح عمومی. (۱۱۶)

سخنرانی در انجمن تیاسفی ها:

در این جلسه بحث بر سر "مسئله بقای روح" است. (۱۱۷)

سخنرانی در کلیسای موحدین دوبلین:

اهمیت تربیت:

اگر انسان تربیت نشود در نهایت توحش است. (۱۱۸)

سخنرانی در کلیسای موحدین مونترال:

مطالب مطرح شده:

"خداوند عالم جمیع را از تراب خلق فرموده... دین باید سبب الفت و محبت باشد... دین باید مطابق علم و عقل باشد." (۱۱۹)

سخنرانی در کنیسه یهودیان مینا پولس (Minneapolis):

"خداوند عقل داده که پی به حقایق بریم. اگر مسئله ای مخالف عقل است بدانیم که شایان اعتماد نیست بلکه اوهام است." "در این قرن... باید... با جمیع ادیان در نهایت الفت و محبت سلوک گردد. از جمله ادیان عظیمه الهیه دین موسوی است. از جمله دین عیسوی است از جمله دین محمدی است." عباس افندی در کنیسه یهودیان از مسیحیت و اسلام دفاع می کند. کاری که تا آن زمان سابقه نداشته است. "چرا باید بین یهود و نصاری و مسلمان عداوت باشد؟" (۱۲۰)

سخنرانی در کلیسای سانفراسیسکو:

اعظم موهبت الهی محبت است. درنده خوئی را شأن انسان نمی داند. الفت و محبت را لازم می داند و توصیه می کند. (نقل به مضمون (۱۲۱)

سخنرانی در دانشگاه لیلانداستنفرد (Leland Stanford University):

اعظم منقبت عالم انسانی علم است... علم سبب روشنائی عالم است... علم سبب عزت عالم انسانی است. (۱۲۲)

سخنرانی در کلیسای موحدین:

اعظم اساس ادیان الهی توحید است: "حقیقت الوهیت در تصور انسان نیاید. انسان ادراک حقیقت الوهیت ننماید زیرا انسان حادث است و حقیقت الوهیت قدیم. انسان محدود است، حقیقت الوهیت غیر محدود." (۱۲۳)

سخنرانی در کلیسای ژاپنی ها:

در این سخنرانی مضرات تعصبات شرح داده می شود و از اسلام چنین تعریف می شود: "حضرت محمد در بین اینها پیدا شد. این قبایل متوحشه را تربیت کرد اینها را متخلق به صفات حسنه نمود... اینها را تعلیم داد و بدرجه ای

جدید از آسانسور و برق و قالی در پلکان و تلفون و غیر ذلک و آپارتمان وسیعی است دارای شش هفت اتاق و شاید بیشتر و دو سالون و موبلهای خیلی مجلل. وارد دالان آپارتمان که شدم دیدم در دالان متفرق دو بدویا سه یا چهار هر دسته ای با یکدیگر مشغول صحبت اند و به آمد و رفت کسی توجهی ندارند فوراً دانستم که مثل مجالس روضه خوانی ایران است که کسی بکسی نیست دعوت یا اخبار قبل الوقت یا کارت دادن یا استیدان و نحو ذلک هیچ در کار نیست. رفیق همراه من هم داخل یکی از آن اجتماعات سرپای دالان گشته تقریباً از نظر من گم شد. قریب شش دقیقه سریا حیران مانده ایستاده نمی دانستم چه بکنم. ناگاه نظرم به یکی از آشنایان پارساله پاریس خود ملقب به تمدن الملک افتاد که جوانی است از اهل شیراز و بهائی متصلبی است، بطرف او رفتم و او هم همین که مرا دید فوراً بطرف من آمد و دست داد. من گفتم چطور باید خدمت عبدالبهاء رسید گفتم همین الآن در سالون تشریف دارند بفرمائید سالون، این را گفتم و فوراً یک صندلی برد در سالون بعد از نیم دقیقه برگشت و گفت بفرمائید من داخل سالون شدم چشمم به عبدالبهاء افتاد و بلا تأمل او را شناختم زیرا که عکسش را سابق مکرر در بعضی مجله ها و روزنامه ها و در بعضی کتب دیده بودم و چشمم آشنا با قیافه او بود، عمّامه بسیار کوچک مولوی بلکه عبارت اصحح یک دور فقط پارچه سفیدی روی یک فینه سفید پیچیده بر سر و یک لبّاده بسیار وسیع (آبدست) قهوه رنگ با آستینهای بسیار فراخ بر تن با ریش و ابروهای سفید مانند پنبه و چشمهای درخشان تیزبین و چهره قوی مردانه تقریباً از جنم صورت تولستوی در روی یک صندلی مخملی (Fauteuil) در بالای سالون پشت به پنجره نشسته و اطراف سالون (چون دو سالون بود تو در تو یکی بزرگتر که خود او فعلاً آنجا بود و یکی دیگر کوچکتر) زن و مرد ایرانی و مصری و امریکائی و انگلیسی و فرانسوی و غیرهم قریب به سی و پنج نفر بود که بیشترشان زن بودند روی صندلیها همه سراپا گوش صامت و ساکت نشسته، ابداء صدائی و حسی از کسی بلند نمی شد مخصوصاً ایرانیها غالباً با کلاه ایرانی و دستهای همه بر سینه مثل مجسمه بی حرکت و راست نشسته بودند کما لنا علی رؤسهم الطیر و نگاه ایشان هرکسی به شخص خودش بود و فی الواقع ممکن بود شخص ایشانرا به مجسمه اشتباه کند از بس بی حرکت و بی صدا و بی علامات حیات بودند.

من آهسته وارد شده سلامی کرده خواستم همان پائین سالون بزرگ بنشینم. فوراً عباس افندی برخاسته تواضع بسیار نمایانی از من نموده گفت "بالا بفرمائید، بالا بفرمائید" من قدری بالا تر رفته خواستم بنشینم باز گفت "بالا بفرمائید" "اینجا بفرمائید" و صندلی را بالای دست خود در طرف راست خود اشاره کرده من برای اینکه او ایستاده نماند فوراً رفته آنجائی که نشان داده بود نشستم، قریب دو سه دقیقه احوال پرسی گرمی از من کرد که عین عبارتش یادم نیست ... عباس افندی دنباله نطق خود را گرفته جمله به جمله با فارسی فصیح شمرده گفت و دریفوس^۱، حاصل آن جمله را بفرانسه ترجمه می کرد ...

باری مضمون سخنان او از اینجا که من شنیدم بطور اختصار این بود که بنی اسرائیل در قعر ظلمت فرورفته بودند و با یکدیگر دائماً در جنگ و نزاع و جدال بودند و آلهه متعدّد می پرستیدند، خداوند موسی را برای هدایت ایشان فرستاد و ایشان را از وادی ضلالت به شاهراه هدایت رسانید. پس از قرون عدیده بواسطه دنیاپرستی علمای بنی اسرائیل مذهب حضرت موسی فاسد گردید و آلت جلب منفعت کشیشان گشت لهذا حضرت عیسی روح الله ظاهر گردید و جان خود را در سر این کار گذارد ... و کذلک حضرت رسول و سپس بزعم ایشان سید علی محمد باب و بهاء الله و خود او الخ ...

باری پس از اتمام این نطق دست مرا گرفته بآن سالون کوچک تر دیگر در جنب این سالون بزرگ برد و مدتی با هم صحبتهای متفرقه غیرمذهبی کردیم، و من چند سؤال راجع به اسمعیلیه (چون در آن حین مشغول طبع جلد سوم جهاننگشای جوینی بودم که عمده موضوعش در خصوص تاریخ اسمعیلیه است) از او کردم یعنی اسمعیلیه فعلی شامات، او همه را جواب متین صحیح داد ... بعد از او پرسیدم اینکه در ایران معروف است که جسد باب را به دستورالعمل حضرتعالی از اطراف طهران به جبل کرمل مشرف بر حیفا آورده اند و آنجا دفن کرده اند راست است، صریحاً و واضحاً جواب داد که بلی من در سنه فلان (که راقم این سطور فعلاً سنه آن به خاطر نمی آید) این قضیه را اجرا کردم. باری بعد از صحبت های متفرقه مرا به ناهار نگاه داشت و از جمله غذای سرفره آبگوشت بسیار لذیذی بود با نخودهای بسیار پزای اعلی که در پاریس وجودش بسیار نادر است، و چندین مرتبه دیگر هم چه منزل دریفوس و چه در منزل همشیرهایش میسز دریفوس با حضور عباس افندی یاب به شام مهمانی بودم، تا اینکه از پاریس خارج شد.

در همان اوقات که من در پاریس به ملاقات عبدالبهاء نایل شدم جناب آقای سید حسن تقی زاده سفیر سابق ایران در لندن در همانجا تشریف داشتند و ایشان نیز به ملاقات او رفتند و او با نهایت تجلیل و احترام ایشان را پذیرفت و من اکنون در طهران از ایشان خواهش نمودم

¹ Hippolyte Dreyfus یکی از یهودیان فرانسه بود که بهائی شده و بواسطه اینکه وکیل دعاوی و نطق خوبی است نماینده عام بهائیان پاریس است و احتمال قوی میدهم که الآن جزو احیاناً باشد و چندین سال باشد که مرحوم شده باشد.

که آنچه از آن ملاقات آن‌ان به خاطر ایشان مانده است مرحمت فرموده برای درج در مجله یادگار بر روی چند صفحه کاغذ مرقوم دارند، ایشان نیز به عادتشان در مسارعت در امور نافع علمیه خواهش مرا بجا آورده و فصل ذیل را مرقوم فرمودند که ذیلاً به عین عبارت درج می شود:

۸- تفصیل ملاقات آقای تقی زاده با عبدالبهاء

"ظاهراً در اواخر ۱۹۱۱ مسیحی بود که اینجانب از استانبول، که در آنجا از اوّل فوریه سال مزبور به این طرف توقّف داشتم، بنا به دعوت مرحوم حاج علی قلیخان سردار اسعد بختیاری به پاریس رفتم و مدت کمی (گویا دو یا سه هفته) در پاریس بودم (در این بین سفری چند روزه به لندن نموده و به پاریس برگشتم و بعد باز از پاریس به استانبول عودت نمودم). این اوقات مقارن اولتیماتوم های مشهور روس به ایران برای اخراج مستر شوستر آمریکائی بود که عواقب وحشتناک آن و کشتار تبریز و دار زدن ثقة الاسلام در روز عاشورای سال ۱۳۳۰ قمری هجری مساوی با ۳۱ دسامبر ۱۹۱۱ مسیحی در موقع ورود من با استانبول مسموع شد.

در موقع بودن من در پاریس روزی بر حسب وعده به دیدن عباس افندی عبدالبهاء رئیس فرقه بهائیان رفتم و مشارالیه صبح یکی از روزها که تاریخ تحقیقی آن در خاطر من نیست و همان مصادف یاد داشته‌های روس به ایران بود مرا در منزل خود که عمارتی پاکیزه بود (می گفتند به ماهی چهارهزار فرانک یعنی ۱۶۰ لیره طلای انگلیسی کرایه کرده) پذیرفت.

از دهلیز به اطاق بزرگی که گویا محل پذیرائی عمومی و خطابه های او بود داخل شده و از آنجا نیز به اطاق کوچکتر دیگری که اطاق خواب او بود رفتم در آن اطاق خواب خیلی عالی مرا به گرمی پذیرفت و تا حوالی ظهر صحبت کردیم. ...

از مطالبی که خاطر من می آید صحبت شد یکی آن بود که من از او پرسیدم که از قرار معلوم شما طالب آزادی در ایران هستید و از این جهت آیا سزاوار نیست که اتباع شما بدستور شما در مواقع لازمه به آزادی طلبان سیاسی ایرانی (غیربهائی) همراهی و مساعدت کنند مثلاً در انتخابات و غیره؟ جواب داد که ما اصولاً آزادی را دوست داریم برای اینکه نعمتی از نعم الهی است و نزد خدا مطلوب است ولی نه برای اینکه آزادی به پیشرفت و انتشار امر ما کمک می کند.

مطلب به معنی نقل شد و عین عبارات در خاطر من نیست بعد از چند روز آقایان میرزا اسدالله (معتم و به لباس قدیم) و میرزا عزیزالله خان ورقاء (که در بانک روس در طهران مستخدم بود) از اصحاب عبدالبهاء به دیدن من آمدند و از جانب عبدالبهاء پیغام مودت آورده گفتند آقا خواهش دارند شبی برای شام آنجا تشریف بیاورید، من هم اجابت کردم و در شب موعود رفتم. ...

صحبت‌های او در آن شب شیرین و دلکش بود. صحبت مذهبی چندان بمیان نیاورد و از اوایل عمر خود حرف زد و یاد از بچگی خود کرد و گفت که مادرم یک دو قرانی یا پول نقره به گوشه دستمال گره زد و به من داد که بروم و آذوقه بخرم، وقتی که در کوچه می رفتم در بازارچه کربلائی عباسعلی طهران یکی از بچه ها فریاد کرد که یک بچه بابی و لذا اطفال به من هجوم آوردند که بزنند و خیلی ترسیدم و فرار کردم آنها دنبال نمودند تا خود را به کریاس (هستی) خانه پدر صدرالعلماء (یعنی ظاهراً پدر صدرالعلماء و آقا میرزا محسن داماد سید عبدالله بهبهانی که در اوایل مشروطیت معروف بودند یا شاید جد آنها) انداختم و در آن کریاس نیمه تاریک آنقدر ماندم تا کوچه خلوت شد و به خانه برگشتم و مادرم نگران شده بود...

عبدالبهاء شخصاً بسیار مؤدب و معقول و بقول معروف "مبادی آداب" بود و در ملاقات کنندگان تأثیر خوب داشت و بواسطه اهتمامی که به نظافت و رعایت رسوم و آداب فرنگی داشت آبرومند بود و وقتی که با عبا و قبای سفید خیلی تمیز در خیابانها یا باغ راه می رفت توجه مردم فرانسه را جلب می کرد. نسبت به اینجانب هم به احترام و ادب رفتار می کرد ...

ظاهراً شبی که پیش عبدالبهاء رفتم او از عزیزالله خان پرسید که در روزنامه "تان" و غیره از ایران چه خبر است. " (۱۲۸) آیا از ملاقات این دو شخصیت معروف با عباس افندی ضرری به گروهی و یا شخصی رسیده است؟ و یا آیا مطلب مضری مطرح شده است؟ آنچه بوده است علاقه عباس افندی به ایران و سرنوشت ایران بوده است.

امثال آقای شهبازی ها درباره بهائیان دچار دردی هستند که خداوند در قرآن می فرماید سوره الفتح "این است وصفشان در تورات و در انجیل که چون کشته ای هستند که جوانه بزنند و آن جوانه محکم شود و برپاهای خود بایستد و کشاورزان را به شگفتی وادارد تا آنجا که کافران را به خشم آورد."

در این زمینه جمله ای است از بهاءالله در مناجاتی از او که به عربی و به نام او است. سلطانی، عالم و حکیم مینویسد:

" مثل شعله آتش بسوزان دشمنان را، و مثل چشمه حیات باش برای دوستانت". (ترجمه به مضمون)

چون از نظر ما این مطلب با فلسفه اعتقادی بهائیان همخوانی نداشت از یک دوست بهائی شرح این جمله را سؤال کردیم و او این مسئله را این طور تفسیر کرد و یا شرح داد که منظور این است که بر اثر استقامت بهائیان در برابر زورگویی مخالفان و با صبر و بردباری مشقات را تحمل کردن و عکس العمل نشان ندادن، آنها را در آتش حسد میسوزاند و برای بهائیان سرچشمه حیات می گردد.

از این سؤال و جواب من با دوست بهائی مدتها گذشت تا زمانیکه جمله آقای شهبازی را دیدم که نوشته بود "عبّاس افندی پس از بازگشت از این سفر وزن و اهمیتی تازه یافت" (۱۲۹) به این نتیجه رسیدم که چه شرح جالبی از این جمله توسط آن دوست داده شده بود.

بدین ترتیب نه از حضور جریانهای متعدّد قدرتمند در سفرهای عبّاس افندی خبری بوده است نه عبّاس افندی به نام رهبر ماسونی تئوسفی معروف بوده است و نه برای سفرهای او از طرف جمعی با نفوذ تبلیغ شده است و نه در سخنرانی ها از حزبی و یا گروهی طرفداری شده است.

ما شرح ملاقات تقی زاده و محمدقزوینی را با عبّاس افندی به روایت خود آنها نقل کردیم. اگر شاهزادگان قاجار به ملاقات او رفته اند حتماً تقاضائی داشته اند و اگر عبّاس افندی به آنها کمکی کرده بود امروز همه می دانستند.

ملکه رومانی مطابق کدام مدرک و سند عبّاس افندی را به نام رهبر تئوسفی می شناخته است. آیا در یکی از آثار عبّاس افندی میتوان مدرکی نشان داد که او طرفدار مکتب تئوسفی بوده است؟ همانطور که نشان دادیم عبّاس افندی تبلیغ برای احکام پدرش می کرده است نه برای سایر مکاتب.

با بررسی سخنرانیهای عبّاس افندی کاخ تفکرات آقای شهبازی مانند حبیبی از صابون در هوا می ترکد. مخالفت آقای شهبازی با عبّاس افندی نه به خاطر طرح مسائلی است که او در مسافرت خود مطرح کرده است بلکه بخاطر این است که او شیعه ۱۲ امامی نبوده است و الا کدام انسان عاقلی به شخصی که در کلیساها از اسلام دفاع می کند خرده می گیرد.

همانطور که قبلاً یادآور شدیم تعصب چشم را کور می کند و خرد را به مرخصی میفرستد تا بتواند اینگونه تروخشک را بهم بیافد. بهاءالله می گوید "اول انسانیت، انصاف است و جمیع امور مربوط به آن." (۱۳۰) البته انتظار انصاف از شهبازی ها داشتن دور از خرد است.

۹- مطلب آخوند ملا محمد کاظم خراسانی و شیخ عبدالله مازندرانی و خائف بودن آنها از جانشان از ترس انجمن سری

در این بخش آقای شهبازی اشاره به نامه ای از شیخ عبدالله مازندرانی می کند:

" انجمن سری مذکور که مرکز و به همه بلاد شعبه دارد و بهائیه لعنهم الله تعالی هم محققاً در آن انجمن عضویت دارند و هکذا ارامنه و یک دسته دیگر مسلمان صورتان غیر مقید به احکام اسلام که از مسالک فاسده فرنگیان تقلید کرده اند هم داخل هستند."

بعد از خواندن این چند خط، سؤال برای خواننده پیش میآید اگر انجمن سری بوده است آقای مازندرانی از کجا می دانسته چه کسانی در آن عضو بوده اند مگر اینکه خود ایشان در آن انجمن عضو بوده باشد و اگر ایشان عضو نبوده اند و دقیقاً از وجود بهائیان، ارامنه و مسلمانان آگاه بوده اند آیا دیگر انجمن سری بوده است؟ و آیا وظیفه شرعی و عرفی ایشان معرفی آنها نبوده است و چرا این وظیفه را انجام نداده اند. در حقیقت بطلان این ادعا آشکارتر از آن است که درباره آن بحثی شود.

اما واقعیت اینکه دو نفر قصد سفر به فلسطین و ملاقات با عبّاس افندی را داشته اند. یک نفر به نام سید عبدالحسین رفیعی اردستانی و دیگری به نام میرزا اسدالله مازندرانی معروف به فاضل مازندرانی. اینها تصمیم داشته اند که قبل از سفر به عکا به ملاقات ملاکاظم خراسانی هم بروند. این دو نفر که سالیان دراز در ایران زندگی کرده اند نه اهل مبارزه بوده اند و نه اهل ترور. آقای آبادیان دوست و همکار آقای شهبازی می نویسد: "نصرالله باقروف از بهائیان قفقاز، میرزا عزیزالله خان ورقا از یهودیان بهائی شده (جرم ایشان دوبرابر بوده است، یهودی الاصل که بهائی شده بوده است. البته یهودیان که مسلمان شده اند مهم نیست). خانم دکتر مودی آمریکائی هم تلاشی وسیع برای آزادی آنها به کار بردند. آخوند خراسانی هم تلگرافی به دولت راجع به فاضل و آقا میرزا عبدالحسین کرد که آن دو مداخلت در سوء نیتی به هیچوجه نداشتند و منظورشان هدایت و دلالت به عقاید مذهب خودشان بود." (۱۳۱). آقای شهبازی نظر رسمی ملاکاظم را قبول ندارد اما به گمان و حدس خود اطمینان دارد.

عبّاس افندی در باره انجمن ها به بهائیان ایران چنین دستور می دهد:

"ای یاران آلهی، از قرار مسموع نوهوسانی در ایران تأسیس انجمن پنهان نمایند و در امور سیاسیّه مداخله کنند و به عنوان های مختلفه جمعیتها تشکیل نمایند و نفوس را به دخول در جمعیت دلالت کنند. احبای آلهی به نصّ قاطع ربّانی باید از این امور احتراز نمایند و بکلی

اجتناب کنند. در امور سیاسی، نه با انجمنی دمساز گردند و نه با جمعیتی همراز شوند." (۱۳۲)

"اگر نفسی موفق بر آن گردد که خدمتی نمایان به عالم انسانی علی الخصوص به ایران نماید، سرور سروران است و عزیزترین بزرگان. این است غنای عظیم و این است گنج روان و این است ثروت بی پایان." (۱۳۳)

بدین ترتیب فرضیه های آقای شهبازی در زمینه رابطه بهائیان با انجمن سری و سوء قصد به جان روحانیون، حباب صابونی بوده است که ایشان قصد داشته بر روی آن قصر اتهامات خود را بنا کند.

بهائیان به دستور عباس افندی از دخالت در سیاست بطور کلی برکنار بودند. گو اینکه از نظر فکری بایه پیشتاز تفکرات مشروطه خواهی بودند ولی به عللی از دخالت در امور سیاسی ممنوع شده اند. این دلائل و یا علل چه بوده اند؟ عباس افندی به بهائیان در نامه ای به احمد سهراب در واشنگتن چنین می نویسد:

"من به یاران نوشتم که به کلی از مداخله در امور سیاسی به نص قاطع جمال مبارک ممنوعید. ابدأً به انجمنی همدم نگردید و عضویت مجلس را قبول ننمائید حتی از این امور وجهاً من الوجوه دم نزنید. ساکت و صامت باشید و مطیع و منقاد هر حکومت. از فتنه و فساد بیزار گردید و از جمع احزاب درکنار باشید در آن وقت بعضی از ضعفاء اعتراض نمودند که مدار این هیجان عمومی بر تحصیل عدالت و رفع مضرت است چرا باید مذموم و مقذوح باشد؟ عاقبت به اثر قلم خود نگاشتم که این حرکت جمهور آن حرکتی است که در نص کتاب چهل سال پیش صریحاً مذکور." (۱۳۴)

اگر بهائیان به نفع مشروطه فعالیت می کردند مشخصاً روحانیون طرفدار استبداد آن را پیراهن عثمان کرده مردم را بر علیه مشروطه تحریک می کردند و مشخصاً نتیجه معکوس می داد. کما اینکه بدون اینکه بهائیان کوچک ترین دخالتی در مشروطه داشته باشند روحانیون از طرف آنها و به نفع مشروطه و فقط به خاطر تحریک مردم اعلامیه ها منتشر کردند. وظیفه عباس افندی به عنوان رهبر جامعه بهائی در آن برهه از زمان در درجه اول حفظ جامعه بهائی بوده است و از اینرو درست تشخیص داده بود که اگر بهائیان در مشروطه دخالت کنند اولاً بهائیان قتل عام می شوند و ثانیاً مشروطه پا نمی گیرد.

نگاهی به لوائح شیخ فضل الله نوری این مسئله را روشن می کند:

"برای العین همه دیدیم می بینیم که از بدو افتتاح این مجلس جماعت لاقید لابلای لامذهب از کسانی که سابقاً معروف به بابی بودن بوده اند و کسانی که منکر شریعت و معتقد به طبیعت هستند همه در حرکت آمده و به چرخ افتاده اند سنگ هاست که به سینه میزنند و جنگ هاست که با خلق خدا می کنند و دیگر روزنامه ها و شب نامه ها پیدا شد اکثر مشتمل بر سبب علماء اعلام و طعن در احکام اسلام و اینکه باید در این شریعت تصرفات کرد و فروعی را از آن تغییر داده تبدیل به احسن و انبسط نمود و آن قوانینی که به مقتضای یک هزار و سیصد سال پیش قرار داده شده است باید همه را با اوضاع و احوال و مقتضیات امروز مطابق ساخت. از قبیل اباحه مسکرات و اشاعه فاحشه خانه ها و افتتاح مدارس تربیت نسوان و دبستان دوشیزگان و صرف وجوه خوانی و وجوه زیارات مشاهد مقدسه در ایجاد کارخانه جات و در تسویه طرق و شوارع و در احداث راههای آهن و در استجلاب صنایع فرنگ و از قبیل استهزاء مسلمانها در حواله دادن به شمشیر حضرت ابوالفضل و یا به سرپل صراط." (۱۳۵)

"در این عصر ما فرقه ها پیدا شده اند که بالمره منکر ادیان و حقوق و حدود هستند ... اینها یک نحو چالاکتی و تردستی در اثاره فتنه و فساد دارند و بواسطه ورزشی که در این کارها کرده اند هر جا که هستند آنجا را آشفته و پریشان می کنند. سالها است که دو دسته اخیر از اینها در ایران پیدا شده و مثل شیطان مشغول و سوسه و راهزنی و فریبندگی عوام اَصْلٌ مِنَ الانعام هستند. یکی فرقه بایه است و دیگری فرقه طبیعیه" (۱۳۶). بازرگان راجع به شیخ فضل الله نوری چنین می گوید: "برای شیخ فضل الله نوری که حرکتش ضد آزادی بود و ضد مشروطه بود و با روس ها هم زد و بند داشت تقدس قائل میشوند و بزرگراه هم به نام او میکنند." [مصاحبه بازرگان با یوسفی اشکوری، ص ۳۶]

آیت الله شیخ شهید فضل الله نوری که به نام او امروزه افتخار می کنید، اشاعه فاحشه خانه ها را بر اثر افتتاح مدارس دختران میدانند و روضه خوانی و سینه زنی و زیارت امام زاده ها را واجب تر از ساختن راه و کارخانه می داند. ولی برخلاف میل شیخ فضل الله و اعوان و انصارش از روی جبر تاریخی فرزندان خلف او چاره ای جز این ندیدند که برای میلیونها دختر ایرانی مدرسه و دانشگاه بسازند و امروزه شاهد آن باشیم که هزاران بانوی نویسنده و شاعر و حقوق دان و سیاستمدار در درون حکومت اسلامی باشند و نه تنها به پست های معاون رئیس جمهور و مدیرکل اکتفا نکنند که قصد وزیر و رئیس جمهور شدن هم دارند. سید علی محمد باب هم همین را می خواست و معتقد بود همانطور که با یک پا نمی شود حرکت کرد بدون مشارکت زنان هم نمی توان جامعه ای موفق داشت.

البته شیخ فضل الله تنها روحانی نبود که سعی در معرفی بهائیان به عنوان طرفداران مشروطه داشت. یحیی دولت آبادی که از مخالفین سرسخت بهائیان و از فعالین مشروطیت بوده چنین می نویسد:

"سید محمد یزدی و امثال او از قول بابی ها کاغذ می نویسند از مشروطه تمجید می کنند و آن نوشتجات را در حضرت عبدالعظیم منتشر ساخته از آنجا به شهر طهران آورده شهرت می دهند که مشروطه خواهان نوشته اند و هر یک آنها از هرگونه تشبث برای بدنام ساختن آزادخواهان دریغ نمی دارند." (۱۳۷)

"در شب دوشنبه سیم ربیع الثانی ۱۳۲۶ چهارساعت از شب رفته حاج ابوالحسن نام از اجزای انجمن ارومیه در بازار طهران دکان خود را بسته به خانه می رود. در بازار دو نفر را می بیند ورقه اعلانی به دیوار چسبانیدند و گذشتند. حاج مزبور نگاه می کند اعلان به چاپ ژلاتین است از طرف طائفه بهائی یعنی به عنوان آنها قریب به این مضمون «ما طایفه بهائی و داشتیم میرزارضا ناصرالدینشاه را کشت. ما اوضاع مملکت را متقلب نمودیم. ما مجلس را تأسیس کردیم. اجزای مجلس اغلب از ما هستند همه این کارها را ما کردیم که آزادی پیدا کنیم و از پرده خفا درآئیم حال اگر شاه بما آزادی داد ما خود مجلس را برهم خواهیم زد و خاطر شاه را از این رهگذر آسوده خواهیم کرد و اگر نکرد ما هم چنین و چنان خواهیم کرد. امضاء طایفه بهائی» حاج ابوالحسن مشغول خواندن اعلان است که پیش روی او پلیسهای بازار بعضی از همین اعلانات را کنده در دست دارند و می آیند. حاج ابوالحسن به آنها می گوید پیرمردی با سید جوانی را دیدم این اعلانات را می چسبانید و از این طرف رفتند. پلیس آنها را تعقیب می نماید و پیرمرد گرفتار می شود او را با بسته اعلان و ظرف سریش که در دست داشته به نظمیّه برده در استنطاق می گوید من نوکر سید علی یزدی هستم، سید علی آقا یزدی یکی از مآلاها است. در زمان مظفرالدینشاه طرف توجه شاه و اندرون او بوده. برای شاه و حرمسرا استخاره می کرده دعا می نوشته. در قضیه میدان توپخانه چنانکه از پیش نگارش یافت با شیخ فضل الله نوری همدست بوده و اکنون در خانه نشسته با کسی آمد و شد ندارد. فردای آنروز خبر در شهر منتشر شده پیرمرد را می برند به عدلیه. آنجا استنطاق می شود و سید علی آقا یزدی به عدلیه جلب می گردد. این اول دفعه است که یکی از مآلاها به عدلیه جلب می شود سید علی آقا در عدلیه اظهار می کند که پیرمرد نوکر من نیست بلکه نوکر سید محمد برادرزاده من است و سید محمد مرد شوری است و با من بد است به نوکرش سپرده اگر گرفتار شدی بگو نوکر سید علی آقا هستم. عدلیه درصدد تحقیق برمی آید و معلوم می شود سید علی آقا بی تقصیر است او را رها می کند. سید علی آقا در این ایام می خواسته است به مشروطه خواهان نزدیک گردد و چند روز پیش از این واقعه به ملک المتکلمین پیغام داده دو سه نفر از مشروطه خواهان بیایند مرا ملاقات نمایند کار لازمی دارم ولی کسی نرفته است چه وضع کنونی ما از بدگمانی ها طور است که هیچکس نمی تواند با کسی از مخالفین آمد و شد کند و مشروطه خواهان با مستبدین به کلی متارکه دارند.

در اینموقع سید علی آقا آن حسن طلب را شاهد صدق قرار داده می گوید من میخواستم از خیالات فاسد برادرزاده ام شمارا مسبوق نمایم و هم کاغذی از سید محمد یزدی به خط خودش بدست می آید که به مصطفی خان حاکم طهران نوشته به او خبر می دهد که اعلاناتی باین مضمون منتشر خواهیم کرد و نیز چند ماه پیش کاغذی در یکی از کتابخانه های طهران بدست می آید که از بغل فرستاده سید محمد یزدی افتاده و به یکی از مخدرات حرم شاهی تقریباً به مضمون ذیل نوشته عرض کنید چنین و چنان کردم و از اقدامات خود بر ضد مجلس و مشروطه نتیجه گرفته از این کاغذ معلوم می شود که سید محمد به انجام اینگونه اقدامات مأموریت دارد. کاغذ مزبور نزد احتشام السلطنه که رئیس مجلس بود فرستاده شده و بعد از انفصال وی از ریاست میرزا جهانگیرخان مدیر صوراسرافیل می رود آنرا از احتشام السلطنه گرفته ضبط می گردد و بهر حال در عدلیه ثابت می شود که این خیانت مستند به سید محمد یزدی است و این یکی از نقشه های حوزه استبدادی است که چون این اعلانات نشر شد مجلسیان و مجلس متهم به بهائی گری شوند و یکدسته از اشرار را اسلحه داده بودند بعد از انتشار اعلانات مزبور بریزند با مشروطه خواهان زد و خورد کنند به عنوان حمایت دین و مذهب و در میانه چندین نفر را که علمدار مشروطه و طرف توجه ملتند کشته آن وقت دولت برای دفع مفسده دخالت نموده مجلس را بواسطه اتهام مجلسیان تعطیل نماید. نقشه مستبدین کشف می گردد سید محمد یزدی با آن ریش و عمامه و صورت تقدس که دارد در عدلیه محبوس و مغلول میشود زنجیر شدن سید محمد و کشف شدن پلتیک مستبدین برای مجلسیان مفید می شود و از روی غرور تصور می کنند هرچه نقشه استبدادی بر ضد مجلس و مجلسیان بود با سید محمد یزدی زیر زنجیر رفت و دیگر در پس پرده چیزی نیست. از طرف دیگر با وجود ثبوت خیانت سید محمد یزدی روحانیون حتی طرفداران مشروطیت به محبوس و مغلول بودن او رضایت نداده بر خود می ترسند این است که اندکی ریزه خوانی می کنند ولی به جایی نمی رسد. دو روز بعد از زنجیر شدن سید محمد شبی قاضی قزوینی که مردی مشروطه خواه و با غیرت است و در اطاق استنطاق عدلیه عضویت دارد نزد نگارنده آمده کاغذی از سید محمد نشان می دهد که خطاب به ملت و مشروطه خواهان نوشته پای آنرا با مهر چهارگوشه کوچک خود مهر کرده به تقصیر خود اعتراف نموده خواهش عفو کرده در ضمن نوشته است که اگر مرا مرخص نمائید مخارج یکصد نفر طفل مجانی را در یک مدرسه خواهم داد و خدمات دیگر هم به ملت میکنم. قاضی می پرسد آیا صلاح هست به جاهای دیگر نشان بدهم می گویم ضرری ندارد و به هر صورت باید او را تبعید کنند." (۱۳۸)

حال با توجه به مطالب ذکر شده می توان تشخیص داد که اینگونه نامه ها که آقای شهبازی به آن استناد می کند تا چه میزان می تواند مورد

عبّاس افندی با زیرکی خاصّ خود تشخیص داده بود که نباید در کشاکش جنبش مشروطه شرکت کند چون دخالت بهائیان به ضرر مشروطه خواهان و به قتل عامّ مجدد بهائیان می انجامید. او با زیرکی این برنامه روحانیون طرفدار استبداد را نقش بر آب کرده است. با وجود دستورات صریح عبّاس افندی به عدم دخالت در سیاست هنوز آقایان سعی در متهم کردن آنها دارند وای به روزی که از آنها کوچک ترین مدرکی بدست می آمد.

محمد علی شاه با مشورت با مستبدین برای فریب ملاً کاظم خراسانی تلگرافی به نجف می زند و دلیل به توپ بستن مجلس را چنین ذکر می کند: "آزادی را که از لوازم استقرار مشروطیت بود جمعی از مفسدین وسیله پیشرفت اغراض باطنیه و خیالات فاسده خود که مبین و منافی با اساس شرع مقدّس اسلام بود قرار داده در ذهن عوام نوع دیگر رسوخ دادند ... انجمن بایه تشکیل داده و گفتگوی آزادی این طایفه را به میان آوردند. دیدم نزدیک است در اساس شرع مقدّس نبوی رخنه انداخته". (۱۳۹)

اما ملاً کاظم خیلی زیرک تر از آن است که این مسئله را قبول کند و جوابی می دهد باین مضمون:

"جواب تلگراف شاه از طرف رؤسای روحانی نجف اشرف .

آقای حاج شیخ عبدالله مازندرانی حاج میرزا حسین حاج میرزا خلیل آخوند ملاً کاظم خراسانی، و چنانکه هممّ کامله در این موقع واقعاً به اصلاحات مملکتی متوجه بود این اغتشاشات مملکت ویرانه ساز خصوصاً آذربایجان که هزاران نفوس و اعراض تلف شده و می شود نمی شد و سرحدات مملکت چنین بی صاحب نمی ماند و پای اجانب به مملکت باز نمی شد و در طهران با آن امنیت به چنین هیئت موحشه تشکیل اردو نمی فرمودند. دفع مفسد و قلع و قمع فرقه ضالّه بایه خذلهم الله تعالی به وزارت عدلیه ارجاع و بعد از ثبوت شرعاً بر وفق قوانین مشروطیت اسهل ما یکون و موجب استحکام اتحاد دین و دولت بود. گرفتار شدن آن صاحب اعلانات کفریه که از لسان بایه منتشر می نموده به عرض اقدس نرسیده است؟ هزاران افسوس که مفسدین نمک ناشناس محض تشرف به مقصود خودشان ساحت اقدس ملوکانه را به چنین اقدامات موجب یأس کلی و مکرر نقض عهود و ایمان مؤکده آورده و این عهد فرخنده را که سزاوار بود سردفتر سعادت گردد دچار چنین بدنامی های ابدیه نمودند." (۱۴۰)

روحانیون آگاه نجف به نیات روحانیون مستبد ایران آگاهی دارند. در نامه مشخصاً به شاه جواب می دهند که اگر بایان مفسده جوئی می کردند بایست در عدلیه محاکمه می شدند و به شاه گوشزد می کنند که شما متأسفانه به اعلامیه هائی که از طرف آنها می دهند گوش داده اید و مرتکب این عمل زشت شده اید. در اینجا مشخص می شود که ملاً کاظم و مازندرانی هر دو از اعلامیه هائی که مفسده جویان به نام بابی ها و بهائی ها منتشر می کردند آگاهی داشته اند و مسببین را می شناخته اند. اما امروزه بعد از ۱۰۰ سال مورخ تازه کار با اطلاعات محدود سعی در واژگونه نگاری رویدادها به همان سیاق مفسده جویان گذشته دارد ولی باید به ایشان یادآور شد که دوران گذشته است.

بعد از تیراندازی بایان به ناصرالدین شاه روحانیت شیعه به آرزوی دیرینه خود که همکاری تمام عیار با دولت بود رسید. چون تا آن زمان دولت قصد نابودی جنبش بابیه را نداشت ولی این واقعه، روحانیت و دربار را یک دل و یک زبان کرد که جنبش بابیه را ریشه کن کنند. بعد از این واقعه و زمانی که رهبری جامعه بابی به دست میرزا حسینعلی نوری ملقب به بهاءالله افتاد او کوشش کرد که جامعه بابی را از زیر ضربات مهلک خارج سازد.

از آن زمان جامعه بابی و بعداً بهائی راه دیگری را انتخاب کردند و آن راه صلح و دوستی بود. بهاءالله در نامه ای که به ناصرالدین شاه از عکا می نویسد ضمن محکوم دانستن سوءقصد به جان شاه تأکید می کند که بهائیان دیگر به هیچوجه گرد اعمال خشونت نمی گردند. در نامه چنین می نویسد:

"آنچه از قبل بعضی از جهال ارتکاب نموده اند ابداً مرضی نبوده. **إِنْ تُقْتَلُوا فِي رِضَاهِ لَخَيْرٍ لَكُمْ مِنْ أَنْ تُقْتَلُوا** {اگر کشته شوید بهتر است که بکشید}. " (۱۴۱) " ... این فانی بعد از ورود عراق کل را از فساد و نزاع منع نمود. " (۱۴۲)

"لذا هر نفسی که اراده نصرت نماید باید اول به سیف معانی و بیان، مدینه قلب خود را تصرف نماید و از ذکر ماسوی الله محفوظ دارد و بعد به مدائن قلوب توجه کند. این است مقصود از نصرت. ابداً فساد محبوب حق نبوده و نیست." (۱۴۳)

در نامه دیگری که به لوح دنیا معروف است بهاءالله می گوید:

"بر نصرت امر قیام نمائید و بجنود بیان به تسخیر افئده و قلوب اهل عالم مشغول شوید. باید از شما ظاهر شود آنچه که سبب آسایش و راحت بیچاره گان روزگار است." (۱۴۴)

"نزاع و جدال شأن درنده های ارض. به یاری باری، شمشیرهای برنده حزب بابی به گفتار نیک و کردار پسندیده، به غلاف راجع" (۱۴۵)

اینها نمونه ای بود از دستورات بهاءالله به بهائیان. بدین ترتیب کلیه اتهاماتی که بر آنها در مسئله دخالت در سیاست و غیره زده میشود، فقط از روی غرض و تعصب است و هیچ مدرکی برای اتهامات خود ارائه نمی دهند. اگر یک بهائی خطائی کرد باید در یک دادگاه صالحه محاکمه و مجازات شود ولی هیچ کس حق ندارد گروهی را بدون دلیل متهم به اتهامی واهی نماید و هیزم آور تعصب و کینه جوئی شود.

۱۰- کارکردهای اطلاعاتی فرقه بهائی

آقای شهبازی می نویسد: " در دوران جنگ اول جهانی فرقه بهائی کارکردهای اطلاعاتی جدی به سود دولت بریتانیا داشت و این اقدامات کار را بدانجا رساند که گویا در اواخر جنگ مقامات نظامی عثمانی تصمیم گرفتند عباس افندی را اعدام کنند." (۱۴۶)

آیا آقای شهبازی میتواند این کارکردهای به اصطلاح جدی را با ارائه سندی نشان بدهد؟

اگر عباس افندی جاسوسی می کرده است باید در اسناد ترکیه مدرکی در این زمینه باشد. ترک ها چنین ادعائی ندارند ولی جالب است که آقای شهبازی به خود حق می دهد چنین ادعائی را بنماید با این تصور که خوانندگان را فریب دهد. آیا این کار ایشان توهین به عقل و خرد انسانها نیست؟

" پس از پایان جنگ اول جهانی، شورای عالی متفقین قیمومیت فلسطین را به دولت بریتانیا واگذار و ... سر هربرت ساموئل به عنوان نخستین کمیسر عالی فلسطین در این سرزمین مستقر شد ... دوستی و همکاری نزدیکی میان او و عباس افندی وجود داشت و در اوایل حکومت ساموئل در فلسطین بود که دربار بریتانیا عنوان " شهباز طریقت امپراتوری بریتانیا " را به عباس افندی اعطا کرد." (۱۴۶)

در ابتداء باید بدانیم که عباس افندی هیچگاه از این لقب استفاده نکرده است و در هیچ نامه رسمی و غیررسمی اسمی از این لقب نیست. علت واگذاری این لقب به عباس افندی تهیه و انبار کردن به موقع گندم و نجات مردم از گرسنگی در جنگ بوده است و بدین علت و به علت بذل و بخششی که داشته مورد احترام همه گروه های ساکن در حیفا بوده است.

۱۱- سخنرانی های بزرگان مذهبی در تشییع جنازه عباس افندی

در تشییع جنازه او نمایندگان و اعضاء همه مذاهب و ادیان ساکن حیفا شرکت کرده اند.

روزنامه النفر شرح روز تشییع جنازه و سخنان نمایندگان مختلف را مفصل نوشته است که در اینجا ترجمه بعضی از سخنرانی ها به نظر خوانندگان می رسد:

"روزنامه النفر چاپ حیفا به شماره ۲۸۸۹-۹ مورخه روز سه شنبه اول دسامبر ۱۹۲۱" (۱۴۷)

حضرت ادیب یوسف افندی خطیب نماینده اسلام احساسات همکیشان خود را چنین بیان نمود:

" ای معشر عرب و عجم برای که گریه و زاری می کنید؟ آیا برای کسی است که در حیات دیروزی خود بزرگ بود و در موت امروزی بزرگتر است؟ اشک برای کسی که به عالم بقا شتافته مرزید بلکه برای از کف رفتن تقوی و عقل و احسان ندبه کنید. برای خود زاری کنید چه که فاقد شمائید، فقید شما. رهگذری بود که از عرصه این جهان فانی به عالم باقی قدم گذاشت. ساعتی برای خاطر کسی زاری کنید که قریب به هشتاد سال به حال شما گریه کرد. نظر به راست کنید نظر به چپ کنید. نظر به شرق و غرب نمائید ببینید چه عظمت و جلالی غیبت نموده، چه پایه بزرگ صلحی منهدم شده، چه لب های فصیحی خاموش گشته. وا اسفا قلبی نیست که از غم این مصیبت، دردناک نیست و دیده ای نیست که پر سرشک نیست. وای بحال فقرا، احسان از آنها مقطوع شد. وای بحال یتیمان که پدر بزرگوارشان از دست رفت. اگر حیات سر عبدالبهاء به قربانی بسیاری از روح های قیمتی مصون می ماند در این راه بسی از نفوس، جان خود را فدا می نمودند. ولی یاد تقدیر به غیر از این امضاء نموده، هر آینه ای قبلاً مقدر گشته و فرمان الهی خلل پذیر نیست. از اعمال این فائد انسانی چه بیان کنم زیرا که خارج از حد وصف و بیان است. به همین اکتفا می کنم که بر هر قلبی اثری دائمی گذاشت و بر هر زبانی ذکر خیری عظیم. و کسی که چنین تذکارتی بس عزیز و دائمی باقی بگذارد هرگز نمرده است.

ای اهل ابهی به خود تسلیت دهید. حلیم و صبور باشید. کسی در شرق و یا غرب نیست که به شما تسلیت دهد زیرا که خود را بیشتر محتاج به تسلیت می داند."

و حضرت فاضل ابراهیم افندی نماینده ملت مسیحی بیانات ذیل را ادا نمود:

"...چقدر این مصیبت جانگداز، تلخ و ناگوار است. این خسارت فقط راجع به مملکت ما نیست بلکه یک فاجعه عمومی است. حضرت عبدالبهاء عباس قریب به هشتاد سال زندگی فرمود و آتیه حیاتش همچون حیاتِ مرسلین بود. حضرتش ناس را تهذیب فرمود. تعلیم نمود. احسان کرد و ارشاد فرمود تا آنکه قومش را باعلی ذروره جلال فائز نمود. لذا از درگاه حضرت رب الارباب حضرتش را ثواب و جزاء عظیم از پی خواهد بود. ایها الناس بدانید عباس مفقود نشده و نور بهاء خاموش نگشت. شعاع این نور الی الابد پاینده و درخشنده است. سراج بهاء، حضرت عبدالبهاء عمری نمود که از آن معانی حیات ابدی مُنبعث گشت و از آن تجلیات حیات روحیه هویدا شد. تا اینکه از این دنیا رخت بریست و به جنت پروردگار انتقال فرمود در حالتیکه ملبس بردای اعمال طیبه و صفات عزیزه بود. بلی حصار محترم صحیح است که جسد مطهر این شخص عظیم را به مقام اخیرش مشایعت می کنید ولی به یقین مبین بدانید که روح عباس همیشه در بین شما باعمال و اقوال و صفات و تمام جواهر حیات باقی و برقرار است. به جسد مادی عباس وداع می کنیم و جسماً از نظر ما غیبت می فرماید ولیکن حقیقت عباس روحانی از افکار و عقول ما مفارفت نمی نماید و ذکر حضرتش از افواه منقطع نخواهد شد. ای راقد عظیم مقدس، تو ما را احسان کردی ارشاد نمودی تعلیم فرمودی. درین ما به عظمت به تمام معنی عظمت، زندگی فرمودی. ما را مفتخر به اعمال و اقوال خود نمودی. مقام و منزلت شرف را به اعلی ذروره جلال رساندی. به کل رأفت نمودی و ناس را تهذیب کردی تا آنکه تاج وهاج ظفر و فیروزی را حامل گشتی. در عین سعادت در ظل رحمت پروردگار بیاسای. و هو یجزیک خیر الجزاء."

نماینده جمعیت یهود مسیو سالومن بوزاکلو بزبان فرانسه مراتب خضوع خود را در قالب کلمات ذیل بیان نموده:

"در قرن انتشار فلسفه حسی و غلبه مادیات خیلی عجیب و نادر است که فیلسوفی به احاطه عبدالبهاء عباس یافت شود، آن وجودی که به قلب و عواطف تکلم می کند و روح را به تعالیم و مبادی حسنه اش سیراب می نماید. چه که مبادئی است که اساس تمام عقائد و اخلاق صافیه است. با الواح و بیانات و حرکات مخصوصه و با آن مضامین دلکش با هریک از نابغه های عصر که طرف می شد آنها را همیشه قانع می فرمود. نفوس حیه، صاحب قوه دیگری هستند. حیات شخصی و اجتماعی او بزرگ ترین سرمشق فداکاری و عفو برای خیر دیگران بود. فلسفه عباس بسیط و آسان است و به واسطه همان سادگی، عظیم است. چه که موافق با طبایع بشری است، که امروزه به واسطه اغلاط و تعصبات و موهومات موجوده لطافتش را گم کرده. عباس در حیفا فلسطین ارض مقدس مثبت انبیاء رحلت فرمود. سرزمینی که قرن ها متروک و بی ثمر مانده بود، روح جدید یافته مقام و شهرت اولیه خود را از سر می گیرد. در مصیبت رحلت این پیمبر گریه و زاری می کنیم. ما فقط نفوسی نیستیم که حضرتش را تجلیل می نمایم، در امریک و اروپ و در تمام ممالکی که مسکن مردمان وجدان پرست است و مردمانی که در این دنیای دون تشنه عدالت اجتماعی و اخوت هستند نیز در این مصیبت عزا دارند. عبدالبهاء رحلت فرمود بعد از آنکه از استبداد و تعصبات دینی و هتک احترام حریت افکار در اینعالم، صدمات و ابتلائات زیاد دید. حضرتش سنوات عدیده در عکا که باستیل عثمانی بود مسجون بود. بغداد پایتخت عباسیان نیز حبس او و پدرش را مشاهده کرد و ایران مهد قدیم فلسفه پر حلاوت الهی ابناء خود را که این عقائد را در این سرزمین ایجاد نموده بودند بیرون کرد. آیا در این وقایع اراده الهی مشاهده نمی شود که همیشه اراضی موعود را اختصاصی داده که چون گذشته در آینده هم، منبع افکار سامیه باشد؟ کسی که گذشته ای به این درخشندگی دارد هرگز نمرده است. کسی که چنین مبادی عالیه را تعلیم فرموده و منتشر نموده است و مقام خود را در نظر قارئین آن مبادی مرتفع نمود مکلل به خلود و بقای ابدی است."

این بود مختصری از آنچه پیشوایان سایر مذاهب در سوگ مرگ عباس افندی گفته اند. آیا نباید چنین شخصی مورد احترام هموطنان خود قرار گیرد؟ آیا او با گفته ها و کارهای خود برای ایران و ایرانی افتخار نیافریده است؟ آیا او شایسته احترام و تقدیر نیست؟

۱۲- کابینه سید ضیا و سران بهائی

آقای شهبازی می نویسد: "اندکی بعد از کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹ ... در کابینه سید ضیاء یکی از سران درجه اول بهائیان ایران به نام علی محمدخان موقرالذوله، وزیر فواید عامه و تجارت و فلاحت شد. این مقام نیز به دلیل خدمات بهائیان در پیروزی کودتا به ایشان عطا شد." اولاً آقای شهبازی باید توضیح بدهد و مدرکی ارائه بفرماید که موقرالذوله از سران درجه اول بهائیان بوده است. تا آنجا که ما تحقیق کردیم بهائیان نه سردار دارند و نه درجه یک و درجه دو و نه ایشان در تاریخ های بهائی تا آنجا که ما تحقیق کردیم نقشی داشته اند. در ثانی اگر بر اثر خدمات بهائیان به کودتا یکی از وزارت خانه های بی اهمیّت به آنها داده شده چه خدماتی شیعیان کرده اند که وزارت خانه های

جنگ، خارجه، اقتصاد و دارائی را اشغال کرده اند. خواهشمندیم درباره این مطلب توضیحی بفرمائید.

راجع به رضاخان و به قدرت رسیدن او مورّخین دیگر ایرانی به اندازه کافی با استناد به مدارک رسمی کار کرده اند. این اظهار عقیده شما دارای اعتبار چندانی نیست. ولی آیا شما میتوانید به این سؤال جواب بدهید که شاهان صفوی و قاجار که خود را نایبان ائمه میدانستند و بدون اجازه علما از خوردن آب هم ابا میکردند چه دسته گلی بر سر ملت ایران زدند؟ مظفرالدین شاه که بدون اجازه و استخاره سید بحرینی کاری نمی کرد چه مرحمتی در حقّ ملت ایران کرد؟ فتحعلی شاه که با اجازه روحانیون شیعه و به دستور آنها در یک جنگ نابرابر با روس ها نیمی از کشور را از دست داد از نظر شما چون شیعه بوده است بسیار کار خوبی کرده است و باید مورد ستایش قرار گیرد؟

معلوم نیست منظور آقای شهبازی از آوردن جمله ای از شوقی افندی در باره ساموئل: "ایشان در مواقع مواجه شدن با مسائل و غوامض مربوطه به دیانت بهائی همه گاه جانب عدل و شرافت را می گرفتند" چیست؟ اشکال آقای شهبازی به کجا است، آیا از شخصی که به عدل و شرافت قضاوت کرده است تشکر کردن خطا است؟

۱۳- بهائیان و مؤسسات غربی در ایران

اگر بایان و یا بهائیان در سفارتخانه ای و یا شرکت خارجی استخدام شده اند از نظر آقای شهبازی گناهی نابخشودنی بوده است ولی اگر در برابر یک بهائی ۱۰۰ نفر شیعه استخدام شده اند البته که از نظر ایشان مهم نبوده است. اگر بهائیان استخدام شده اند دلیل آن درستکاری و سالم بودن آنها در امور مالی بوده است. در ثانی چون بهائیان معاشرت با همه اقوام و ملل را جزو دستورات مذهبی خود می دانند اشکالی از نظر آنها در کار نبوده است اما برعکس مسلمانان شیعه که مسیحیان را نجس می دانند و معاشرت با آنها را قرآن کریم ممنوع فرموده است به چه دلیل به نوکری مسیحیان گردن گذاشته اند؟ این را باید شما جواب بدهید. توجه شما را به سوره مائده آیه ۵۱ جلب می نمایم. " ای کسانی که ایمان آورده اید یهود و نصارا را به دوستی بر مگزینید آنان خود دوستان یکدیگرند. هرکس از شما که ایشان را به دوستی گزیند در زمره آنها ست و خدا ستمکاران را هدایت نمی کند." (۱۴۸)

سوره مائده آیه ۵۷ " ای کسانی که ایمان آورده اید اهل کتاب را که دین شما را مسخره و بازی می گیرند و کافران را به دوستی بر مگزینید و اگر ایمان آورده اید از خدا بترسید." (۱۴۹)

آقای شهبازی، استخدام یک بهائی در یک شرکت خارجی جرم نیست و اگر جرم است ۹۹ درصد آن شامل حال شیعیان و شاید یک درصد آن شامل حال بهائیان می شود.

نه در دوران قاجار و نه در هیچ دورانی بهائیان مطابق اسناد موجود به هیچ سفارتخانه خارجی پناه نبردند غیر از یک مورد در اصفهان که آنها هم از کنسولگری روسیه اخراج و به دست شیعیان کشته می شوند. امیدوارم که در بحث آینده ای اگر شما با ما شروع کردید در این باره مفصل شما را در جریان بگذاریم تا به امید حقّ از نا آگاهی بدر آئید و حقایق را ببیند. اما برای هر ایرانی سرافکنندگی است وقتی عکسهای روحانیون را که در سفارت انگلیس پناهنده شده بودند مشاهده می کند. مثل اینکه ذهن شما یاری نمی کند که به تاریخ مراجعه کنید و ببینید چه روحانیونی و چه سیاستمدارانی از مذهب شیعه که تبعه دولت فخریه انگلیس و روس نبودند.

در قتل قائم مقام، امام جمعه بود که به پالمستون سفیر انگلیس تبریک گفت نه شخص دیگری. در اینجا مجبوریم که با استناد به فریدون آدمیت اشاره ای به رابطه روحانیون و سفارت های روس و انگلیس بنمائیم.

"وقتی که اختلاف امیر با امام جمعه تهران بالا گرفت و شیل پای به میان نهاد امیر گفت یا باید در برابر ادعاها و دخالت های امام جمعه ایستادگی کنم یا دست از سیاست و زمامداری بکشم. متأسفانه این خاصّ علمای پایتخت نیست، در سرتاسر ایران ملایان کم یا بیش در پی قدرت هستند و می خواهند در امور سیاسی و دنیای دخیل و تصرف نمایند." (۱۵۰)

اختلاف امیر با امام جمعه میرزا ابوالقاسم بر سر انقیه دان الماس نشان بود که روسها به او هدیه کرده بودند. (۱۵۱)

اگر روسها به امام جمعه انقیه دان الماس هدیه می دهند و اگر انگلیس ها به پشتیبانی او اقدام می کنند حتماً برای رضایت ائمه نبوده است. چه خدماتی روحانیون و در رأس آنها امام جمعه به آنها کرده اند که شامل این همه الطاف میشوند؟ آیا به نظر آقای شهبازی این پشتیبانی دول خارجی از یک مقام مذهبی شیعه زننده نیست؟

" باید دانست که دستگاه امام جمعه تهران همواره مورد توجه سفارتخانه های روس و انگلیس بود، و هر دو سعی داشتند دست کم با آن روابط نیکو و نزدیکی داشته باشند. و اسناد ما حکایت می کند که آن دستگاه هیچگاه از آلودگی سیاسی پاک نبود. میرزا محمد مهدی،

امام جمعه عموی میرزا ابوالقاسم، همان کسی است که دستگیری قائم مقام را به وزیر مختار انگلیس "تهنیت" گفت. همچنین بنا بر نوشته وزیر مختار، یکی از معتمدان خود را به سفارت فرستاد تا "مراتب شادمانی و خرسندی امام جمعه و همه طبقات مردم را از آن بابت ابراز دارد. و نیز بگوید که جملگی معتقدند بر اثر کوششهای من (وزیر مختار) بود که خوشبختانه توانستند از دست قائم مقام، یعنی آن آفت بدتر از طاعون رهائی یابند. میرزا ابوالقاسم نیز دست کمی از عمویش نداشت، و ما آنان را به نیکی نمی شناسیم. گوئی بیگانه پرستی در آن دستگاه همچنان به میراث بماند. از میرزا ابوالقاسم امام جمعه، نامه ای در دست است که به پالمستون نگاشته، و ضمن عرض ارادت می نویسد: "قابطه مردم از کوچک و بزرگ، و پیر، جوان، خاصه اعیان و اشراف مملکت، امیدواری دارند که به اهتمام خردمندانه جناب وزیر مختار آرامش در ایران برقرار گردد. و همه آن اصناف سپاسگزار نماینده دولت بهیه انگلیس هستند" پالمستون پاسخ نسبتاً گرمی به امام جمعه فرستاد و از اخلاص مندی او اظهار تشکر نمود. (۱۵۲)

آقای شهبازی این نوع کار شما از دو حال خارج نیست. یا شما اطلاعی از تاریخ ندارید و به خود اجازه می دهید در امری که از آن بی اطلاع هستید دخالت کنید. در این حالت کار شما بسی نابخردانه است و یا اطلاع دارید و بدون دلیل اینهمه ترو خشک را بهم می بافید که زهی بی آزرمی است. آقای شهبازی به نامه ای که شیخ علی اکبر قوچانی بهائی به کاستن رئیس گمرکات می نویسد اشاره می کند. این مدرک باعث شرمساری خود شما است و به نفع بهائیان. چون بنا بر نوشته خود شما علی اکبر قوچانی تقاضای کمک از راه قانون را دارد و از او سؤال می کند که آصف الدوله به چه دلیل او و خانواده او را اذیت می کند. آیا این لکه ننگی به دامان دولتمداران قاجار نیست؟ آصف الدوله چه انسان شریفی بوده است آدمیت او را معرفی می کند: "پیشنهاد دیگر شیل این است که آصف الدوله را به حکومت خراسان منصوب دارند تا شورش پسرش سالار فرو نشیند... آخرین سخنش این است" تردید نیست که با بازگشت آصف الدوله انگلیسی، امیر نظام نمی تواند با مراجعت بهمن میرزای روسی مخالفت ورزد. (۱۵۳)

این است وابستگی های سیاستمداران دولت قاجار که همگی شیعه و عامل به شریعت بوده اند. اینها مقام های خود را با پیش کشی به شاه به دست می آوردند و برای جبران مافات چه اجحافات می کردند و اگر در نزد کسی پولی سراغ داشتند و تصادفاً بابی یا بهائی بود دیگر کار او و سرنوشت او معلوم بود. زهی بی آزرمی است شخصی را که خواهان اجرای قانون می باشد متهم به وابستگی به خارجیان بکنند.

۱۴- یهودیان و گسترش بابی گری و بهائی گری

یکی دیگر از مطالب مطرح شده توسط ایشان البته کمافی السابق بدون هیچگونه سند و مدرک و فقط بر مبنای تخیلات و منویات ایشان یهودیان بهائی شده میباشد.

مثل اینکه از نظر ایشان یهودی اگر بهائی شود مرتکب گناه نابخشودنی می شود. اگر آقای شهبازی با یک چشم بیطرف واقع بینانه مثل ما به مسئله نگاه می کرد مشخصاً برداشت این چنینی از مسئله نمی داشت. از آقای شهبازی یک سؤال داریم که امید است جواب بدهد و آن سؤال این است: در کشور ایران یهودیان بعد از آنهمه ظلم و ستم که از دست شیعیان کشیدند و در دوران محمد شاه به آزادی نسبی دست پیدا کرده بودند چه دلیلی داشت به گروهی بپیوندند که فقط بردن نام آنها کافی بود تا دچار سخت ترین مجازاتها و اعدام و مصادره اموال شوند؟

یهودیان بهائی شده دچار مشکلات مضاعف شدند. درحقیقت از سه طرف به یهودیان بهائی شده فشار وارد می شده است. در درجه اول از طرف خود یهودیان که آنها را خائن و پشت کرده به دین آباء و اجدادی می دانستند و معامله و معاشرت با آنها را ممنوع کرده بودند. برای نمونه هیچ قصاب یهودی به یهودیان بهائی شده گوشت نمی فروخته آنها هم که هنوز اعتقادی به این مسئله داشته اند در کاشان خود قصابی یهودی بهائی دایر می کنند تا بتوانند گوشت کاشر بخزند. دوم مسلمانان که آنها را بیشتر تحقیر می کردند و کما فی السابق آنها را نجس می دانستند. سوم شیعیان بهائی شده که هنوز بخاطر ریشه های تعصب، زائیده از افکار تشیع که با خود حمل می کردند آنها را به نام بهائی تمام عیار قبول نداشتند. از اینرو این بیچارگان باید کلیه این مصائب را تحمل می کردند بدون اینکه کوچک ترین حسنی برای آنها داشته باشد. اگر انسان دارای حد اقلی از انصاف باشد می پذیرد که اینها انسانهای والا و دارای آرمانی بزرگ بوده اند و شایسته است که مورد ستایش قرار گیرند.

آنطور که ما شنیده ایم و شواهد نشان میدهد به دستور شوقی افندی به اختلافات بین یهودیان بهائی شده و مسلمانان بهائی شده خاتمه داده می شود. این دستور باید قاعدتاً به سال ۱۹۳۰ میلادی (۱۳۱۱) مربوط باشد. آقای شهبازی باید بداند که بهائی شدن یهودیان دلیل

هیچ مطلب غیراصولی و یا غیر انسانی نیست بلکه اقدام مثبتی بوده است. چه خوب می شد اگر آقای شهبازی تحقیقی راجع به یهودیان مسلمان شده می نمودند و نقشی که آنها امروز در ایران دارند افشا می کردند. البته این ادعای آقای شهبازی که "ذات یهودی با پول و ازدیاد سرمایه عجیب است" جای بحث دارد. (۱۵۴)

برای نمونه می توان به دانشمندان و هنرمندان یهودی که در زمینه های فیزیک، شیمی، زیست شناسی، موسیقی، داستان نویسی، نقاشی و غیره خدمات زیادی به جامعه بشری انجام داده اند اشاره نمود مانند Einstein, Oppenheimer, Krebs, Thomas Mann, I. Sterner, Jaspers, Popper, Marx, Freud...

آقای شهبازی به خود زحمت داده اند و شجره نامه برخی از یهودیان بهائی شده را مفصل شرح داده اند که البته کار خوبی است ولی چه نتیجه ای از این اقدام خود می خواسته اند بگیرند نامعلوم است. ملاً ابراهیم ناتان که در سال ۱۸۴۴ به بمبئی مهاجرت کرده و به گفته آقای شهبازی مأمور انگلیس بوده است چه رابطه ای با بایان داشته؟ اینها رطب و یابس های بهم بافته شهبازی است.

راجع به ادعای ایشان که اغلب بهائیان ایران یهودی بوده اند این یک ادعای کاملاً نادرست است. تعداد یهودیان بهائی شده به ۱۰ درصد از کل جمعیت بهائیان ایران هم نمی رسد و اگر هم بفرض نظر ایشان درست بود هیچ مطلبی را ثابت نمی نمود. ما نمی دانیم علت نارضایتی آقای شهبازی از روی آوردن یهودیان به بهائیت چیست؟ ایشان در بخش دیگری از نوشته خود می نویسند در سال ۱۸۳۹ و ۵ سال قبل از ادعای باب عدّه ای یهودی دسته جمعی بدون اینکه فشار بر آنها بوده باشد مسلمان می شوند و مسلمانی آنها هم غیر واقعی بوده است.

انسان عاقل با خود فکر می کند که یک نویسنده تا چه میزان می تواند از فهم مسائل عادی غافل باشد و ادعا کند که عدّه ای یهودی بدون دلیل ظاهراً مسلمان می شوند و در باطن یهودی می مانند. یا آنها دیوانه بوده اند و یا نویسنده از فهم مطلب عاجز است. از این گذشته چه رابطه ای بین این موضوع و بایان موجود است البته ناگفته می ماند.

زمانی که یهودیان روی به بهائیت می آوردند مسئله تشکیل دولت اسرائیل مطرح نبوده است و از این نظر هیچگونه رابطه ای بین یهودیان بهائی شده و دولت اسرائیل نمی توانسته است وجود داشته باشد.

هرگاه آقای شهبازی بتواند حتی یک مدرک که دلیل همکاری یک یهودی بهائی با دستگاه های جاسوسی باشد ارائه بدهد باید به ایشان آفرین گفت. ولی برعکس چه اندازه مدرک درباره شیعیان و همکاری آنها با دستگاه های امنیتی موجود است کافی است که ایشان به اسناد منتشر شده از مرکز اسناد مراجعه فرمایند.

برای ختم این کلام به فتوای شریعت سنگلجی اشاره میکنم:

"مرحوم شریعت یک روز وارد مسجد شد و دید همه حضار مشغول وضو گرفتن برای اقامه نماز شده اند جز یک صاحب منصب ... شریعت از آن صاحب منصب پرسید شما چرا مشغول نمی شوید؟ افسر پاسخ داد والله من باید بروم منزل بخوانم زیرا چکمه پا دارم و درآوردن چکمه مشکل است ... شریعت گفت تو از روی چکمه مسح بکش و نماز بخوان به گردن من خداوند قبول می کند و بدین طریق در حضور مردم آن افسر ناچار شد نماز بخواند. این حرف دهان به دهان گفته شد و بعضی روحانیون ایراد کردند ... ایراد به گوش شریعت رساندند، مرحوم شریعت در جواب پیغام داد. حضرات آقایان علما، من نماز را تا رو چکمه صاحب منصب رساندم شما اگر می توانید آن را به زیر چکمه برسانید." (۱۵۵)

یکی گفته بود آقاخان زن فرنگی خود را مسلمان کرده اما حیف که ۷ امامی است. آقاخان گفته بود من تا هفت امامش رسانده ام شما بروید به دوازده برسانیدش."

حال ما به آقای شهبازی عرض میکنیم که بهائیان توانسته اند یهودیان و زرتشتیان را تا به آنجا برسانند که هم مسیح را قبول کنند هم محمد را قبول کنند و هم شیعه و ۱۱ امام را. آیا آقای شهبازی از این شاهکار بهائیان نباید اظهار خوشحالی کند که توانسته اند یهودیانی را که صد ها سال در ایران زندگی و دین خود را حفظ کردند به نبوت حضرت محمد (ص) قائل کنند؟ اگر به بهائیان امکان داده می شد شاید می توانستند در این زمینه خدمات بیشتری به جامعه ایران بنمایند.

از این بابت نگرانی آقای شهبازی فقط زائیده تعصبات مذهبی است که ایشان دارند. از چه زمانی این تعصبات در مغز آقای شهبازی بوجود آمده اند نامعلوم است چون ایشان در ابتدا دارای تفکراتی دیگر بودند. از درگاه خداوند بزرگ می خواهیم که آقای شهبازی را به راهی هدایت کند غیر از راهی که اکنون در پیش گرفته است تا با تکیه بر عقل و انصاف بتواند به کار تحقیقی واقعی بپردازد.

زرتشتیان بهائی شده سرنوشتی بهتر از یهودیان بهائی شده نداشتند یعنی بایست در بین سندان زرتشتیان متعصب و چکش روحانیون شیعه زندگی می کردند. دیه خون یک زرتشتی چهل تومان بوده است.

"در فقره دیه که مقرر شده به ولی مقتول باید برسد دیه شرعی رشید زرتشتی به طوری که علمای اعلام تشخیص داده اند چهل تومان است." (۱۵۶) قضیه مربوط است به یک زرتشتی که فقط طرفداری از زرتشتیان بهائی شده می نمود بنام ماستر خدابخش که در دانشگاه بمبئی تحصیل کرده و به زبانهای سانسکریت، عربی، فرانسه، آلمانی، انگلیسی، گجراتی، پارسی اوستا آشنا بوده است. او از طرف انجمن اکابر پارسیان در سال ۱۲۶۷ به ایران می آید و درکنار تجارت به تدریس در مدرسه کیخسروی یزد می پردازد. ماستر خدابخش به جرم طرفداری از بهائیان زرتشتی به دست یک ژاندارم زرتشتی به نام فریدون رستم کرمانی کشته می شود. (۱۵۷)

آقای شهبازی! آهائی که با این مشکلات بهائیت را قبول می کنند باید دلایل دیگری داشته باشند و با آنچه شما ادعا می کنید هیچ گونه هم خوانی ندارد.

جنبشی را که امروزه در همه کشورهای جهان حضور دارد با این گونه تهمت ها نمی توان محکوم کرد. شما اگر قصد مبارزه با بهائیت و بهائیان دارید تعصب را کنار بگذارید و وارد یک بحث منطقی عقلانی با آنها بشوید. ببینید بهائیان چه می گویند و چه می خواهند و اگر با گفته ها و اعتقادات آنها و هدف های آنها اختلاف دارید دلایل خود را اظهار دارید تا افراد بیطرف خودشان درباره آنها قضاوت کنند. در این صورت شما به عنوان یک مورخ واقع بین وظیفه خود را انجام داده اید.

ارباب جمشید هیچگاه بهائی نبوده است ولی به علت موفقیت زیاد او در تجارت عده ای هم کارمند بهائی داشته است. از آنجا که ارباب جمشید انسان نیکوکار و درستی بوده توصیه اخلاقی عباس افندی به بهائیان که برای او کار می کرده اند این بوده است که نسبت به او وفادار و صادق باشند.

می نویسند "برخی از دیدارهای محرمانه اردشیر جی و رضاخان در خانه ارباب جمشید صورت می گرفت." با خواندن این جمله چند سوال برای خواننده مطرح می شود:

۱- دیدارها چند مرتبه بوده اند و در چه زمینه هایی صحبت می شده است؟

۲- اگر محرمانه بوده اند آیا یک شهبازی دیگری هم در جلسه حاضر بوده است و اگر حاضر بوده است مدارک آن کجا است؟ آنچه میدانیم ارباب جمشید توسط شرکت ها و بانک ها به ورشکستگی کشیده می شود و دادگستری هم در زمان رضاشاه بر علیه او احکام غیرعادلانه صادر می کند و در سن ۸۲ سالگی با فقر در تهران بدرود حیات می گوید.

متأسفانه این تفکر روحانیت شیعه است که هرچه و هرکس که غیر شیعه بوده است لجن مال کنند تا برای خود مقامی دست و پا کنند.

آقای شهبازی در بدترین برهه از تاریخ دست به این کار زده است و غافل است که خیلی زودتر از آن که فکر کند پنبه اش زده خواهد شد. استناد به فضل الله مهتدی معروف به "صبحی" کردن راجع به بهائیان، مثل این است که از عبدالوهاب پایه گذار مکتب وهابی راجع به شیعه مطلب بنویسید و به نظریات او راجع به شیعه استناد نمائید. بهترین قضاوت راجع به صبحی را از زبان صادق هدایت بشنویم:

"... از اخبار قابل توجه اینکه یکی دو هفته است نمی دانم با اشاره مقامات صلاحیتدار و یا ابتکار شخصی است که آقای صبحی با تمام وقاحت جبلی و دریدگی بی سابقه ای مشغول تبلیغات ضد حقیر شده است. پهلوی هرکس می نشیند از خیانت به آزادیخواهی و بی سوادگی و مخصوصاً انحطاط اخلاقی من در فشان می کند و به طور خلاصه دشمن نمره یک میهنش را پیدا کرده است و حتی قدمی فراتر گذاشته برای من پیش آخوند ها مایه گرفته و ضمناً بدون اجازه من قسمت هایی از مقدمه رباعیات خیام را از رادیو داده است بخوانند. البته از سابقه شکرآب اطلاع دارید. لابد منتظر بوده من بروم و به دست و پایش بیفتم. عیش اینجاست که من حوصله ندارم با او هم دهن بشوم وگرنه مطالب بسیار از دزدی و کثافتکاری های او دارم که بگویم. البته به این وسیله خودش را دارد معرفی می کند. موجودی است مال میهنش. کسی که ده سال به پول عبدالبهاء معلق زده و آن طور نمک به حرامی کرد جای تعجب نیست بعد از آنکه من او را توی رادیو چپاندم، قصه بهش دادم و کتابش را تصحیح کردم و پامبری اورنگ و شریعت سنگلجی را به چند نفر معرفی کردم، حالا خودش را گم کرده و یک پا مدعی خودمان بشود. قی آور است اما از اتفاقات بسیار معمولی اینجاست. ..." (۱۵۸)

آقای شهبازی از "کمک های الیگارشی ثروتمند و مقتدر پارسی به فرقه بهائی" برای خرید زمین معبد در هندوستان یاد کرده اند. اولاً سند آقای شهبازی در این ادعا کجا است و ثانیاً اگر چنین کمکی شده باشد از نظر ایشان چه اشکالی می تواند داشته باشد.

هرچه بیشتر به نوشته آقای شهبازی توجه می شود عمق درماندگی نویسنده و آتش کینه و حسد او بیشتر نمایان می شود.

آیا نباید مایه افتخار ایران و ایرانی باشد که به نام یک ایرانی و بنام مذهبی که پایه گذاشته است چنین معبدی ساخته می شود که روزانه

هزاران نفر بازدیدکننده به گفته خود آقای شهبازی دارد؟

چرا ما باید همه چیز خود را لجن مال کنیم تا بتوانیم برای دیگران اعتباری دست و پا کنیم؟ آیا روز آن نرسیده است که دست از تعصب برداریم و بجای کاشتن تخم کینه و بدبینی نهال دوستی و انسانیت بنشانیم؟

"بلی در وجود آیتی موجود و آن انسان را از آنچه شایسته و لایق نیست منع می نماید و حراست میفرماید و نام آن را حیا گذارده و لکن این فقره مخصوص است به معدودی. کل دارای این مقام نبوده و نیستند." بهاء الله (۱۵۹).

بخش سوم تحت عنوان: بهائی گری، سازمان های اطلاعاتی و تروریسم

۱- رابطه بهائیان با گروه های تروریستی

در این بخش از مقاله آقای شهبازی که مشتمل بر ۱۷ صفحه میباشد آنچنان مطالب نامربوطی بهم چسبانده شده است که انسان متحیر می ماند.

آقای شهبازی در این قسمت بدون ارائه کوچکترین مدرکی بهائیان را به شرکت در گروه های تروریستی و جاسوسی متهم می سازد، اتهاماتی که هیچگاه تا کنون به این گروه زده نشده است و در هیچ دادگاهی یک بهائی به جرم جاسوسی و تروریسم محکوم نشده است، غیر از ادعاهای واهی جمهوری اسلامی و قضاتی که حتی آیت الله بزرگ شیعه سید کاظم شریعتمداری را نیز ساواکی معرفی کردند، همان قضاتی که آیت الله و حاکم شرع دیگری به نام امید نجف آبادی را زمانی که با آنها همکاری نکرد بجرم عمل منافی عفت اعدام نمودند و دهها روحانی دیگر را به جرم های واهی به زندان افکندند.

حال با بودن چنین گروهی و چنین مورّخی نظیر آقای شهبازی آیا انتظاری بیش از آنچه ایشان نوشته اند میتوان داشت؟ قبل از اینکه به مسائل مطرح شده توسط آقای شهبازی پردازیم نگاهی به اخلاقیات بهائی و دستوراتی که بزرگان آنها به جامعه بهائی داده اند می اندازیم تا ببینیم آیا چنین اتهاماتی به قد و قامت این جامعه می خورد؟

۲- برخی از دستورات بهاء الله به پیروانش:

- "یا اهل بها، شما مشارق محبت و مطالع عنایت آلهی بوده و هستید. لسان را بسبب و لعن احدی میالانید و چشم را از آنچه لایق نیست حفظ نمائید. آنچه را دارائید بنمائید اگر مقبول افتاد مقصود حاصل و الا تعرض باطل" (۱۶۰)
 - "طوبی از برای نفوسی که بحبل شفقت و رأفت متمسکند و از ضعیفه و بغضا فارغ و آزاد" (۱۶۱)
 - "سبب اختلاف نشوند... اختلاف سبب خونریزی است و علت انقلاب عباد است... این مظلوم در جمیع احوال از شدت ورخا و عزت و عذاب کل را به محبت و وداد و شفقت و اتحاد امر نمود." (۱۶۲)
 - "یا حزب الله بخود مشغول نباشید در فکر اصلاح عالم و تهذیب امم باشید. اصلاح عالم از اعمال طیبیه طاهره و اخلاق راضیه مرضیه بوده. ناصر امر اعمالست و معینش اخلاق. یا اهل بها به تقوی تمسک نمائید." (۱۶۳)
 - "این مظلوم حزب الله را از فساد و نزاع منع فرمود و به اعمال طیبیه و اخلاق مرضیه روحانیه دعوت نمود." (۱۶۴)
 - "براستی میگویم فساد و نزاع... لایق شأن انسان نبوده و نیست." (۱۶۵)
 - "ای دوستان باخلاق مرضیه و اعمال طیبیه حق جل جلاله را نصرت نمائید." (۱۶۶)
 - "ای اهل بها کمر همت را محکم نمائید که شاید جدال و نزاع مذهبی از بین اهل عالم مرتفع شود و محو گردد." (۱۶۷)
 - "کل اهل یک عالمید و از یک کلمه خلق شده اید. نیکو است حال نفسی که به محبت تمام با عموم انام معاشرت نماید." (۱۶۸)
- در نامه ای به شخصی به نام سلمان، بهاء الله چنین دستور میدهد:

" باری ای سلمان بر اَحْبَابِ حَقِّ القاء کن که در کلماتِ احدی بدیدهٔ اعتراض ملاحظه نمائید بلکه بدیدهٔ شفقت و مرحمت مشاهده کنید ... چه که الیوم نصرت حقّ بذکر و بیان است نه به سیف و امثال آن" (۱۶۹). بدین ترتیب استفاده از زور منع گردیده و دستور صریح به شفقت و مرحمت میدهد.

بهاء الله حتّی تکبّر و خودپسندی را منع کرده و آن را جزو گناهان کبیره شمرده است. چگونه می توان تصوّر نمود که پیروان چنین رهبری مرتکب چنین اعمالی بشوند که به آنها نسبت داده شده است؟

یکی دیگر از دستورات بهاء الله به پیروانش منع نزاع و جدال است. او چنین میگوید: "جدال و نزاع و فساد مردود بوده و هست باید اَحْبَابِ الهی بلحاظِ محبّت در خلق نظر نمایند و بنصایح مشفقانه و اعمال طیبه کلّ را بافق هدایت کشانند." (۱۷۰)

بهاء الله نزاع و جدال را در شأن انسان نمی داند و آن را زشت و ناپسند میداند. در این باره به پیروانش چنین دستور میدهد: "ضرب و شتم و جنگ و جدال و قتل و غارت کار درنده های بیشهٔ ظلم و نادانی است. اهل حقّ از جمیع آن مقدّس و مبرا. کلّ عباد را به نصایح مشفقانه نصیحت نمودیم که احدی متعرّض احدی نشود و نفسی با نفسی مجادله ننماید. بالمرّه حکم قتل در الواح بدیع ممنوع شده ... نصرت حقّ به نصایح حسنه و مواعظ حکیمه بوده نه به منازعه و مجادله. بشنوید نصایح قلم اعلیٰ را و از حکم الله تجاوز نمائید. در این ظهور فساد بالمرّه نهی شده." (۱۷۱)

بهاء الله پیروان خود را به بالاترین مدارج اخلاقی امر می کند که نظیر آن را در اخلاقیات سایر ملل و مذاهب و مکتبها کمتر می توان یافت. بهاء الله به پیروان خود دستور میدهد که حتّی شخصی را اندوهگین نسازید: "لذا باید در جمیع اعمال ملاحظه نمود تا امری از نفسی صادر نشود که سبب حزنِ احدی گردد." (۱۷۲)

"مقصود آنکه کلّ به افقِ اعلیٰ ناظر باشند و به آنچه در الواح نازل شده متمسک، در اقلیم فساد پا نگذارند و در عرصهٔ جدال و نزاع قدم نهند. به جنود صبر و تسلیم و اخلاق و اعمال طیبه و کلمات بدیعه حقّ جلّ جلاله را نصرت نمایند." (۱۷۳)

متأسفانه آقای شهبازی به علت عدم اطلاعات کافی از تاریخ جنبش بهائی بیشتر به خیال پردازی می پردازد تا به اسناد مربوط به این جنبش. استدلال ایشان به نوشته های آقای آیتی است و ردّیه ای که ایشان به بهائیت نوشته است. ایشان از قساوت و خشونت بهائیان صحبت می کند و بلافاصله آن را به بایبان ربط میدهد.

ما بعد از مطالعاتی که انجام دادیم به این نتیجه رسیدیم که بین بایبان و بهائیان و تفکرات آنها باید فرق گذاشت و اگر بایبان در دوران اول، خشونت را با خشونت جواب می دادند آنهم زائیده تفکرات شیعه و قصاص بوده است. چنانچه قبلاً یادآور شدیم بهاء الله میگوید: "شمشیر های برندهٔ حزب بایی بگفتار نیک و کردار پسندیده بغلاف راجع." (۱۷۴) بدین جهت جنگ های بایبان باید جداگانه مورد بررسی قرار گیرد.

اما قبل از اینکه به اتهامات آقای شهبازی در این زمینه بپردازیم باید ببینیم مورّخ و محقّق محترم از چه دیدی به بهائیت نگاه می کند. آیا نگاه ایشان از نظر مذهبی است و یا یک دید مارکسیستی. ولی تصوّر ما این است که ایشان از یک دید مذهبی و آنهم از رشته ادیان سامی بهائیت را مورد بررسی قرار داده اند از اینرو لازم است که مختصراً نگاهی به تفکرات سامی در زمینه اعمال خشونت بیاندازیم تا بهتر بتوانیم در این باره قضاوت کنیم.

می دانیم که رشته ادیان ابراهیمی با تورات و انبیائی که نام برده می شوند شروع می شود و بعد از آنها نوبت به مسیحیت، اسلام و بالاخره به باب میرسد. تورات را میتوان بدون شک منبع اصلی احکام سامی دانست چون احکام زیادی که در اسلام به چشم می خوردند از تورات گرفته شده اند. با توجه به قوانین ادیان سامی که استفاده از گشت و کشتار و مصادره اموال را نه تنها مجاز بلکه دستور اکید در اجرای آنها می دهد.

حال باید پرسید که به چه مجوزی و از چه دیدی آقای شهبازی مسلمان به خود اجازه میدهد که به اعمال خشونت بایبان ایراد بگیرد. آنها اعمالی را انجام داده اند که سیره رهبران ادیان سامی بوده است. بهاء الله چون احکام زیادی از ادیان سامی را نسخ کرده است باید جداگانه مورد بررسی قرار گیرد. برای روشن شدن مطلب به احکامی از تورات که مروج خشونت هستند اشارهٔ مختصری می نمائیم:

"و اسرائیل برای خداوند نذر کرده گفت که این قوم را بدست من تسلیم نمائی شهرهای ایشان را بالکلّ هلاک خواهم ساخت. پس خداوند دعای اسرائیل را مستجاب فرموده کنعانیان را تسلیم کرد و ایشان و شهرهای ایشان را بالکلّ هلاک ساختند." (۱۷۵)

"و خداوند به موسی گفت که تمامی رؤسای قوم را گرفته ایشان را برای خداوند پیش آفتاب بدار بکش تا شدت خشم خداوند از اسرائیل برگردد." (۱۷۶)

".... و با مدیان بطوری که خداوند موسی را امر فرموده بود جنگ کرده همه ذکور آنرا کشتند." (۱۷۷)

- " و بنی اسرائیل، زنانِ مدیان و اطفال ایشان را به اسیری بردند و جمیع بهایم و جمیع مواشی ایشان و همه املاک ایشان را غارت کردند و تمامی شهرها و مساکن و قلعه های ایشان را به آتش سوزانیدند. " و موسی بر رؤسای لشکر... غضبناک شد. و موسی به ایشان گفت آیا همه زنان را زنده نگاه داشتید. پس الان هر ذکوری از اطفال را بکشید و هر زنی را که مرد را شناخته با او همبستر شده باشد بکشید. و از زنان هر دختری را که مرد را شناخته و با او همبستر نشده برای خود زنده نگاه دارید. " (۱۷۸)
 - " و یهوه خدای ما او را به دست ما تسلیم نموده او را با پسرانش و جمیع قومش زدیم. و تمامی شهرهای او را در آن وقت گرفته مردان و زنان و اطفال هر شهر را هلاک کردیم که یکی را باقی نگذاشتیم. لیکن بهایم را با غنیمت شهرهایی که گرفته بودیم برای خود به غارت بردیم. " (۱۷۹)
 - " و چون یهوه خدایت ایشان را بدست تو تسلیم نماید و تو ایشان را مغلوب سازی آنگاه ایشان را بالکل هلاک کن و با ایشان عهد بند و برایشان ترحم منما. " (۱۸۰)
 - " البتّه ساکنان آن شهر را به دم شمشیر بگش و آن را با هرچه در آن است و بهایم را به دم شمشیر هلاک نما. " (۱۸۱)
 - " و چون یهوه خدایت آن را بدست تو بسپارد جمیع ذکورانش را به دم شمشیر بگش. " (۱۸۲)
- اینها نمونه ای بود از دستورات تورات.
- و اما حضرت مسیح در کنار دستورات اخلاقی که به امت خود میدهد ضمناً استفاده از زور و خشونت را هم فراموش نمی کند. در انجیل به مؤمنین خود چنین می گوید:
- "گمان مبرید که آمده ام تا سلامتی بر زمین بگذارم نیامده ام تا سلامتی بگذارم بلکه شمشیر را. زیرا که آمده ام تا مرد را از پدر خود و دختر را از مادر خویش و عروس را از مادر شوهرش جدا سازم. " (۱۸۳)
- اکنون ببینیم که خداوند در قرآن مجید درباره غیرمسلمانان چه دستوراتی می دهد. ما برای اینکه سخن به درازا نکشد به پاره ای از دستورات خداوند اکتفا می کنیم چون هدف ما فقط نشان دادن نکاتی چند است که کشتن غیرمسلمانان نه تنها که مجاز بلکه به عنوان یک وظیفه تلقی میشود:
- " گروه دیگری را خواهید یافت که می خواهند از شما و اقوام خود در امان باشند، اینان هرگاه که به کفر دعوت شوند بدان بازگردند. پس اگر خود را به کناری نکشند و صلح نکنند و از اعمال خویش باز نایستند آنان را هر جا که یافتید بگیرید و بکشید که شما را بر آنان تسلطی آشکار داده ایم. " (۱۸۴)
 - " و چون ماه های حرام به پایان رسید هر جا مشرکان را یافتید بکشید و بگیرید و به حبس افکنید و در همه جا به کمیشان نشینید. اما اگر توبه کردند و نماز خواندند و زکات دادند از آنها دست بردارید زیرا خدا آمرزنده و مهربان است. " (۱۸۵)
- بدین ترتیب اجازه هیچگونه دگراندیشی نیست و تنها اگر هرچه گفتند قبول کردی و اطاعت نمودی کاری با تو ندارند.
- و باز راجع به اهل کتاب چنین دستور می دهد:
- " با کسانی از اهل کتاب که به خدا و روز قیامت ایمان نمی آورند و چیزهایی را که خدا و پیامبرش حرام کرده است به خود حرام نمی کنند و دین حق را نمی پذیرند، جنگ کنید تا آنگاه که به دست خود در عین مذلت جزیه بدهند. " (۱۸۶)
- در این دستور هم از احترام به دگراندیش و کرامت انسانی چیزی نمی بینی. در سوره الاحزاب چنین دستور داده می شود:
- " اینان لعنت شدگانند هر جا یافته شوند باید دستگیر گردند و به سختی کشته شوند. " (۱۸۷)
 - " چون با کافران روبرو شوید گردنشان را بزیند و چون آنها را سخت فرو کوفتید اسیرشان کنید و سخت ببندید آنگاه یا با منت آزاد کنید یا به فدیة. " (۱۸۸)
 - " ای پیامبر با کفار و منافقان جهاد کن و بر آنها سخت بگیر جایگاهشان جهنم است. " (۱۸۹)
- این بود مختصری از دستورات الهی که تا آن زمان خداوند به فرستادگان خود داده است. البتّه در اینجا اگر ما به آیاتی از کتب مقدسه تورات، انجیل و قرآن کریم اشاره کردیم قصد ما کم بها دادن به کلمات مقدسه نبوده بلکه فقط می خواستیم نشان بدهیم که اگر فرستادگان الهی مطابق زمان و مکان خاصی برخی از دستوراتی میدهند حتماً دلیلی هم داشته است و هیچگاه قصد آن را نداریم که راجع به دستوراتی که ۱۴۰۰ سال قبل برای اقوام چادر نشین از طرف خداوند آورده شده است با عقل قرن ۲۱ قضاوت کنیم.
- ما مختصراً به دستورات انبیاء گذشته اشاره کردیم و مستنداً نشان دادیم که با مخالفان و دگراندیشان مذهبی چگونه برخورد میشده است. تاریخ ادیان سامی و پیروان آنها در برخورد با دگراندیشان مملو از کشت و کشتار و خونریزی است؛ و حاصل آن، محاکم تفتیش عقائد در اروپا و کشتن و سوزاندن و مصادره اموال میلیونها انسان بوده است. تاریخ جنگهای شیعه و سنی و فتوهای علمای دو طرف بر علیه همدیگر و

کشتن هزاران نفر از مردم بی گناه از طرفین برکسی پوشیده نیست. شاه اسماعیل صفوی در سال ۱۵۰۱ میلادی در تبریز تاجگذاری کرد و از همان روز اول مذهب شیعه را مذهب رسمی کشور اعلام نمود.

در جواب علمای شیعه که قصد داشتند او را از این هدف باز دارند بدین دلیل که اکثریت سنی هستند شاه اسماعیل چنین جواب می‌دهد " مرا به این کار بازداشته اند و خدای عالم و حضرات ائمه معصومین همراه هستند... اگر رعیت حرفی بگویند شمشیر می کشم و یک کس را زنده نمی گذارم." (۱۹۰)

شاه اسماعیل دستور داد در مسجد جامع تبریز جمع شوند و بین هر دو نفر یک قزلباش با شمشیر و خنجر برهنه قرار گیرند و خطبه را به نام امامان شیعه بخوانند و ۳ خلیفه ابوبکر، عمر و عثمان را لعن کنند و اگر کسی لعن نکرد بیدرنگ سرش را از تن جدا کنند. (۱۹۱)

به دستور شاه اسماعیل هر که را نسبت به مذهب شیعه کم ترین بی علاقتی نشان می داد بی پروا می کشتند و حتی زنان آستن را با جنین هایشان شکم دریدند. (۱۹۲)

به نقل از Maria Angiolleto، پارسا دوست می نویسد در آن دوران در تبریز ۲۰۰۰۰ نفر کشته می شوند. (۱۹۳)

بدین ترتیب شیعه بر روی دریائی از خون در ایران به مذهب رسمی کشور در می آید.

در جواب این جنایات، سلطان سلیم دست به جنایتی بس هولناک تر میزند. او دستور می‌دهد که شیعیان از ۷ سالگی تا ۷۰ سالگی را شناسائی کنند. آنگاه به فتوای علما زیاده از ۴۰ هزار نفر بی گناه را و فقط به دلیل شیعه بودن قتل عام می کند و زنان و دختران و پسران نابالغ آنها را بین لشکر تقسیم می کنند. به پاداش این جنایات عالمان سنی به او لقب "عادل" می‌دهند. (۱۹۴)

این جنایات را شاعری به نام علی ابوالفضل در بیت‌های زیر توصیف کرده است: (۱۹۵)

فرستاد سلطان دانا رسوم	دیران دانا به هر مرز و بوم
که اتباع این قوم را قسم قسم	در آرد به نوک قلم اسم اسم
زهفت و ز هفتاد ساله به نام	بیارد به دیوان عالی مقام
چو دفتر سپردند اهل حساب	عدد چهل هزار آمد از شیخ و شاب
پس آنکه به حکام هر کشوری	رساندند فرمانبران دفتری
به هر جا که رفته قدم از قلم	نهد تیغ بر آن قدم بر قدم
شد اعداد این کشته های دیار	فزون از حساب قلم چهل هزار

این همه جنایت و آدم کشی فقط و فقط زائیده تعصب مذهبی بوده است. آیا در قرن ۲۱ شایسته است که با دامن زدن به تعصبات مذهبی موجبات قتل انسان های دگراندیش را فراهم کرد؟

آیا نتیجه این جنایات جز تحلیل رفتن قدرت دولت ترک و ایران چیز دیگری بود که نهایتاً موجب عقب ماندگی ما از قافله تمدن شد؟ بهاءالله با آشنائی از این وقایع تاریخی بوده است که می گوید تعصبات هادم بنیان بشری است.

حال از آقای شهبازی می پرسیم آیا شما میتوانید به خود حق دهید که گروهی را بعنوان عامل خشونت متهم کنید و آنها فقط با ظن و گمان و بدون ارائه یک مدرک مستند که بهائیان در کشتن شخصی متهم بوده اند. وانگهی اگر بر فرض هم یک بهائی متهم به قتل باشد آیا میتوان بهائیت را محکوم کرد؟ اگر یک یا چند نفر وابسته به گروهی مرتکب عمل زشتی بشوند چه ربطی به آن دین و مذهب و یا ایدئولوژی دارد؟ اگر قرار بر این باشد، نباید اسمی از یهودیان، مسیحیان و مسلمانان برد چون روزانه معتقدین به این ادیان مرتکب قتل و جنایت هولناکی می شوند و اگر به دستورات اخلاقی بهائیان توجه کنیم برخلاف ادیان سامی آنها هرگونه قتل و جنایتی را محکوم می کنند و مردم را به نیکی و بردباری دعوت می نمایند. بهر جهت این لگه به دامن بهائیان نمی چسبد برای مخالفت با آنها باید راه های بهتری پیدا کنید!

۳- اتهام قتل و خشونت به بهائیان

ادعای اول آقای شهبازی، راجع به قتل میرزا اسدالله دیان یکی از بزرگان بایه است. آقای شهبازی به علت بی اطلاعی از جریان تاریخی بایه بدون دلیل و مدرک بهاء الله را عامل قتل معرفی می کند درحالی که اگر ایشان به خود زحمت می داد و اطلاعات مختصری کسب

می‌کرد دچار این اشتباه نمی‌شد. اما چون نوشته‌های آقای شهبازی بیشتر جنبه رمان نویسی دارد تا بررسی تاریخی قابل چشم‌پوشی است. اگر ایشان واقعاً قصد بررسی علمی از تاریخ بایبه و بهائیه را دارند باید به خود زحمت دهند و حداقل بخشی از آثار پایه‌گذاران این تفکر را بشناسند یعنی همان کاری را که ما انجام دادیم.

لقب دیان را سید باب به میرزا اسدالله داده بوده است و بهاءالله در نامه مفصلی که به عربی و فارسی مخلوط است و به نام شیخ محمد تقی مجتهد اصفهانی معروف به آقا نجفی نوشته است از دیان چنین تعریف می‌کند:

" حضرت دیان که بقول نقطه، روح ماسواه فداه، مخزن امانت حقّ جلّ جلاله و ممکن لالی علم او است اورا به ظلمی شهید نمودند که ملاء اعلى گریست و نوحه نمود." (۱۹۶)

با توجه به نظر بهاءالله راجع به دیان مسئله تهمت قتل دیان به بهاءالله را باید از عدم آشنائی نویسنده با تاریخ بهائیت دانست و یا علاقه وافر او به واژگونه نگاری تاریخ و متهم نمودن بهائیان به اتهاماتی که هیچگونه سندیتی ندارند. برای بهتر روشن شدن این مطلب به واقعه قتل دیان اشاره ای می‌نمائیم.

یحیی برادر ناتنی بهاءالله به نام صبح ازل که خیلی مورد لطف ادوارد براون بوده است در کتاب مستقیظ مینویسد " وانت صامتون فی مقاعدکم ولا ترمون هذا الملعون بر ما حکم". (۱۹۷)

این عبارتی است از یحیی ازل که حتی براون هم نپسندیده :

صبح ازل ... نه تنها دیان را به بدترین عبارات خطاب میکند (ابوالشور) بلکه اظهار تعجب می‌کند که پیروانش ساکت نشسته اند و او را با تیرهایشان هلاک نمی‌کنند یا با دست‌هایشان روده‌هایش را در نمی‌آورند. (۱۹۸)

در آثار ازلیان مثل رساله عمه و هشت بهشت هم نسبت به دیان بدگویی شده است. نامه ای از ازل موجود است که در آن سید ابراهیم مازندرانی را مأمور قتل دیان کرده است. کتاب مستقیظ در اینترنت موجود است و می‌توان به آن مراجعه کرد. (۱۹۹)

مسئله اختلافات بین بهائیان و ازلیان ثبت در تاریخ است و در اینکه عده ای از طرفین کشته شده اند بحثی نیست و حتی خود بهائیان از جمله حسن بالیوزی در کتاب بهاءالله شمس حقیقت به آنها اعتراف کرده است. اما آیا بهاءالله و فرزند ارشد او عباس افندی در اینگونه مسائل دست داشته اند ابتدا تا به امروز مدرکی بدست نیامده است. و در هیچ یک از اینگونه قتل‌ها اشاره ای هم به دستور آنها نمی‌توان یافت، بلکه برعکس هر دوی آنها در دادگاه تیرئه شده اند.

اگر آقای شهبازی بتواند حتی یک مدرک که دلیل دخالت و یا دستور یکی از سران بهائیان بر قتل نفس باشد ارائه بدهند ما بقیه حرفهای ایشان را هم قبول می‌کنیم ولی اگر فقط به گفته آیتی استدلال کند باید به ایشان گفت این نه مدرک است و نه سند و نه کار تحقیقی و تاریخ نگاری بلکه تروخسک را بهم چسباندن است. وانگهی اگر چند نفر بهائی مرتکب گناهی شده اند آیا می‌توان بهائیت و یا مؤسس آن را مقصر دانست؟

اگر ما مبنای کار را بر این نوشته آقای شهبازی بگذاریم این همه جنایت، قتل، دزدی و تجاوز به حقوق انسان‌ها که از شروع سلطنت صفویان و روی کار آمدن حکام شیعه، نسبت به ایران و ایرانی شده است به حساب چه کسی باید گذاشت؟ ما در بحث قبل، تفکرات ادیان سامی و تفکرات بهاءالله را بررسی کردیم و تفاوت آنها را در استفاده از زور و خشونت نشان دادیم. چگونه می‌توان مؤسس دینی یا مکتبی را متهم به اعمالی نمود که هیچگونه اثری از آن در تعالیم و دستورات آن نباشد بلکه برعکس کلیه تعالیم او استوار بر اخلاقیات باشد. آیا وظیفه یک محقق بررسی واقعیات با استفاده از مدارک مستند است و یا تکیه بر مبنای ظن و خیال و فکر خود ساخته، جهت بدنام کردن عده ای و پاشیدن تخم نفرت و کینه؟

راجع به حاج جعفر که به گفته آقای شهبازی در عکا توسط میرزا آقاخان و برای مطالبه پول او را کشته اند به هیچوجه درست نیست. برای اینکه نشان بدهیم تا چه اندازه حرفهای آقای شهبازی بی مدرک است مجبور شدیم شرح زندگی این شخص را تا حدود ممکن مطالعه کنیم. میرزا جعفر از بغداد در رکاب میرزا حسینعلی بوده است و جزو مؤمنین به او بوده است. در دوران اقامت در اردن حاج جعفر و برادرش هر دو در نزدیکی محل اقامت بهاءالله ساکن بوده اند.

زمانی که تصمیم دولت عثمانی برای تبعید بهاءالله از اردن به عکا ابلاغ می‌شود اسامی آنهایی که می‌بایستی در این سفر همراه او باشند اعلام می‌گردد ولی حاج میرزا جعفر چون اسمش در بین آنها نبوده اقدام به خودکشی می‌کند چون نمی‌توانسته است دوری از پیشوایش را تحمل کند. او با تیغ سلمانی گلوی خود را می‌برد. ولی دیگران از جریان مطلع شده بلافاصله قاضی محل و دکتری را به نام محمد افندی به محل واقعه می‌آورند. دکتر او را معالجه می‌کند و در دادگاه هم اقرار به خودکشی می‌کند. علت تصمیم به خودکشی را دوری از محبوب می‌نامد.

بهاء‌الله حاج جعفر را به دکتر جراح و صاحب خانه می سپارد و خود با سایرین راهی عکا می شود. حاج جعفر بعد از معالجه به طرف عکا می رود و در آنجا ساکن می شود. (۲۰۰)

آیا می توان تصور نمود که چنین شخصی مطالبه پول کند و او را بکشند. وانگهی در عکا همه زندانی بودند و خرج آنها توسط دولت عثمانی پرداخت می شده است. ای کاش آقای شهبازی برای آنهمه تر و خشک بهم بافتن یک سند ارائه می داد. قتل دیگری را به عباس افندی نسبت می دهد و آن هم قتل میرزا محمد علی زرندی ملقب به نبیل است. آقای شهبازی چون بدون مراجعه به تاریخ و اسناد مطلب می نویسد از اینرو دچار اشتباهات می شود.

ملا محمد زرندی ملقب به نبیل زرندی در دورانی که بهاء‌الله در کوه های سلیمانیه ساکن بوده است و یحیی ازل سرپرستی جامعه بابی را به عهده داشته در ملاقات با او و با توجه به بی مایگی یحیی ازل تصمیم می گیرد که خود ادعای جانشینی باب را بنماید. ولی با بازگشت بهاء‌الله از ادعای خود دست برمی دارد و تا آخر عمر در خدمت بهاء‌الله می ماند. (۲۰۱) ادعای موعود بیان بودن نبیل مربوط به سال ۱۸۵۵ است در حالیکه مرگ او بین سالهای ۱۸۹۲ و ۱۸۹۳ اتفاق افتاده است. یعنی حدود ۴۰ سال بعد. چگونه آقای شهبازی مطالب را مخدوش و غلط به خورد خواننده می دهد جای شگفتی است. عباس افندی درباره نبیل زرندی چنین نوشته است: "باری نبیل جلیل از هجران و حرمان چنان سوزان و گریان گشت که هرکس مبهوت و حیران می شد... آتش عشق شعله ور گردید. طاقت صبری طاق شد. سرخیل عشاق گردید. بی محابا رو بدریا زد و تاریخ وفات خویش را قبل از جانفشانی نوشت." (۲۰۲)

در مثنوی نبیل زرندی بعد از وفات بهاء‌الله، اطاعت نبیل از عباس افندی کاملاً مشهود است. (۲۰۳) به چه دلیل و مدرکی خودکشی او را به عباس افندی نسبت می دهد کاملاً نامعلوم است. آقای مورخ به خوانندگان خود وعده انتشار اسناد را به زمانی دیگر موکول می کند. تنها اشاره ایشان به میرزا آقاخان کرمانی داماد یحیی ازل است که در دشمنی ازلیان و بهائیان جای هیچگونه شک و شبهه ای نیست. درست مثل این است که در برابر شیعه به فتوای علمای سنی مراجعه شود. آقای شهبازی به قتل نصیرالاسلام و سید ابوالحسن کلانتر اشاره می کند و محرکین قتل را بهائیان معرفی می کند ولی هیچگونه مدرکی ارائه نمی دهد. وگویا غافل از آن است که بهائیان متهم به قتل محمد فخر در دادگاه تبرئه شدند و بی گناهی آنها محرز گشت. ادعاهای آقای شهبازی بسیار جالب است. او بابی ها، ازلی ها و بهائیان هر سه گروه را مشترکاً جزو گروه های مخفی می نامد که توسط اردشیر ریپورتر فعالیت می کرده اند. آیا می توان چنین استدلال هائی را جدی گرفت و راجع به آنها صحبت کرد که ازلی و بهائی با همدیگر همکاری کنند؟ بنابر مثل معروف "که دروغگو کم حافظه است" چند صفحه قبل، از کشتار ازلیان به دست بهائیان قلم فرسائی می کند و بعداً آنها را متحد می نامد که به اتفاق همدیگر بر علیه روحانیون فعالیت می کرده اند. تصور می کنیم هرگونه بحثی در این زمینه آن قدر بی معنی است که احتیاج به هیچ توضیحی ندارد. اگر آقای شهبازی برای ادعاهای خود روزی روزگاری سندی ارائه داد می توان راجع به آن صحبت کرد.

بسیار جالب است که مجتهد بزرگ آن دوران شیخ ابراهیم زنجانی را هم بهائی معرفی می کند. این در حالی است که آقای خمینی اصرار می کند که آیت الله سید ابوالفضل زنجانی که از نواده های شیخ ابراهیم است در شورای انقلاب باشند. (مصاحبه ابراهیم یزدی با عبدالرضا تاجیک).

یکی دیگر از ادعاهای آقای شهبازی قتل سید محسن برادر صدرالعلماء است. ایشان می نویسند: احسان الله خان دوستدار و حسین الله و حاج علی ابتدا مشروب زیادی خوردند بعداً سید محسن را ترور کردند. آقای شهبازی اول باید استدلال کند که ضارین مست بوده اند. اگر چنین بوده است چه کسی شاهد بوده است و اگر مست بوده اند که از روی عدم شعور مرتکب قتل شده اند و جرم آنها کمتر است. ولی چون مشروب خوری جزو اعمال شیطانی است مورخ محترم قصد دارد که با این اتهام آنها را منفورتر از حد معمول هم نشان بدهد و البته فراموش می کند که بهائیان مشروب نمی خورند و اگر یک بهائی مشروب خورد و در ملاء عام باشد او را اخراج می کنند. بهمین دلیل است که آنها بهائی نبوده اند. برای آشنائی با قضیه ترور سید محسن بهترین منبع موجود "سردار جنگل" نوشته ابراهیم فخرائی است.

احسان الله خان دوستدار و حسین خان معروف به "الله" از مهاجرت برگشته بودند و از وجود کمیته ای به نام کمیته مجازات آگاهی پیدا می کنند که چند نفر را هم ترور کرده اند. این دو نفر برای جلب نظر کمیته مجازات تصمیم به ترور سید محسن که روابط نزدیکی با وثوق الدوله داشته می گیرند.

اعضای کمیته مجازات بدین علت که احسان الله خان را منتسب به بهائیان میدانسته اند عضویت او را قبول نمی کنند بنا بر گفته عبدالحسین خان شفائی "امکان داشت که مسلمانان تهییج شوند و اقدام به کشتار بهائیان کنند و موجب خونریزی های بی جا شود. عبدالحسین خان شفائی قاضی شریف دادگستری که چندی هم رئیس اداره دفتر دیوان عالی کشور بود." (۲۰۴)

آقای شهبازی راجع به کمیته مجازات مطالب نامربوط مینویسد. کارهای تحقیقی دیگران را نادرست می خواند ولی از خود هیچگونه مدرکی ارائه نمی دهد. اعضاء کمیته مجازات عبارت بودند از:

- ۱- اسدالله خان ابوالفتح زاده سرتیپ قزاق که در آغاز مشروطیت استعفا نموده با ملیون هم آواز شد و در فتح قزوین و تهران شرکت داشت.
- ۲- ابراهیم خان منشی زاده.
- ۳- محمد نظرخان مشکوةالملک و بعداً عماد الکتاب و بهادرالسلطنه و علی اکبرخان ارداقی، میرزا عبدالحسین خان شفائی و کمال الوزراء باین جمع ملحق میشوند."

اگر آقای شهبازی در این زمینه مدرکی دال بر بهائی بودن یکی از اینها دارند باید ارائه بدهند در غیر اینصورت ایشان را نمی توان مورّخی جدی دانست که کار علمی میکند بلکه کار ایشان پاشیدن تخم نفرت و کینه است.

مطابق ادعاهای ضدّ و نقیض آقای شهبازی احسان الله خان هم الکلی است هم کمونیست است و هم بهائی. انسان چقدر باید کند ذهن باشد که اینهمه اتهامات بی مایه را به یک نفر نسبت بدهد. بهائیان بطور کلی از مداخله در امور سیاسی ابا داشتند چون مزه تلخ ترور نافرجام ناصرالدین شاه را چشیده بودند. بهائیان مشروب خور هم نیستند و در آخر اگر احسان الله خان بلشویک بود چگونه می توانست بهائی باشد؟ اینها سئوالاتی است که آقای شهبازی از جواب آنها عاجز است وانگهی اگر احسان الله خان بهائی بوده است چه ربطی به بهائیت دارد؟ راجع به اتهامات احسان الله خان که "روسها اورا عامل سرویس های اطلاعاتی بریتانیا و ایران و طرفدار پروپاقرص فاشیسم مینامد و قید میکند که این اتهاماتی است که درباره دیگر قربانیان استالین کمتر تکرار شده است."

تهمت و ابسنگی و عامل سرویسهای اطلاعاتی غرب زدن به انسان های بی گناه، در گذشته جزئی از برنامه کارزار تبلیغاتی روس ها بوده است. برای اثبات این نظریه کافی است نگاهی به احکام صادره در دادگاه های مسکو و محکومیت کمونیست هائی چون رادک نمود. اگر به احسان الله خان هم چنین اتهاماتی وارد شده است جای شگفتی نیست.

گرفاش شود عیوب پنهانی ما
ای وای به خجالت و پریشانی ما
ما غره به دینداری و شاد از اسلام
گبران متنفر از مسلمانی ما
(هاتف)

بخش چهارم بحث آقای شهبازی: ماهیت بلواهای ضد بهائی

در این بخش آقای شهبازی آنچنان دچار سردرگمی و درماندگی شده است که مسئول قتل عام بهائیان را خود بهائیان معرفی کرده است. زنده یاد منوچهر محجوبی در بحثی که مرحوم بهشتی کرده بود در روزنامه فکاهی آن روزگار نوشت آقای بهشتی معتقد است که این چماق نبوده است که بر سر مخالفان ما خورده است بلکه سر آنها بوده است که به چماق دوستان ما خورده و در نتیجه چماق آسیب دیده است و این باطوم نبوده است که به ... مخالفان ما فرورده شده است بلکه ... آنها بوده است که به باطوم دوستان ما فرو شده است و آنها خود مقصرند و باید مجازات شوند.

چون در یک بحث جداگانه که بزودی منتشر خواهد شد درباره قتل دگراندیشان مذهبی توسط روحانیون قشری شیعه صحبت خواهیم کرد، از جنایاتی که نسبت به هم وطنان بهائی شده است به اختصار می‌گذریم و بحث مفصل آن را به آینده نزدیک موکول می‌کنیم. آقای شهبازی بحث خود را با کشته شدگان بهائی در یزد شروع کرده است. اینها چون ۷ نفر بوده اند بهائیان آنها را به نام شهدای سبعة یزد می‌نامند. البته ما در بحث با آقای شهبازی مقابله به مثل نمی‌کنیم و اگر در انبان کاه ایشان دانه گندمی هم پیدا شود او را ارج می‌نهیم. ایشان معتقد است که مسبب این قتل ها مردم نبوده اند و " تمامی حادثه به تحریکات یک گروه چند نفره از کسبه محدود بود که ماهیت و حسن نیت ایشان روشن نیست."

ما با این جمله آقای شهبازی کاملاً موافق هستیم و حساب ملت شریف و نجیب ایران را از گروهی ماجراجو، مفسده خواه جدا می‌کنیم. ما خود شاهد کمک های هموطنان شریف مسلمان در روزهای تنگ و تاریک اوانل انقلاب اسلامی به هموطنان دگراندیش بهائی، یهودی و ارمنی بوده ایم.

ما به خوبی می‌دانیم که اگر اکثریت ملت ایران و روحانیون سلیم النفس با گروه های ماجراجو همکاری می‌کردند در ایران سیل خون جاری می‌شد ولی خوشبختانه ماجراجویان از پشتوانه مردمی برخوردار نبودند و حتی روحانیون بزرگ دوران پیش، هیچگاه فتوایی بر علیه دگراندیشان چه مذهبی و چه غیر مذهبی صادر نکردند و مانع خونریزی شدند.

اگر ما در سراسر این مقاله از روحانیون شیعه نام برده ایم منظور ما فقط گروه متحجر و قشری بوده است. چنین افرادی در همه گروه ها و مذاهب هستند. اما وظیفه دیگران است که نه تنها در برابر این مفسده جویان سکوت نکنند و اعمال آنها را تأیید نکنند بلکه آنها را قویاً از این کار بازدارند.

آقای شهبازی غیر از این نظر درستی که داده است باز به اصل خود رجعت کرده و از دوستی ظلّ السلطان حاکم اصفهان با عباس افندی دم می‌زند که گویا در پاریس همدیگر را ملاقات کرده اند. اگر ظلّ السلطان به ملاقات عباس افندی در پاریس رفته است چه ربطی به شهدای سبعة یزد دارد. آنچه می‌دانیم عباس افندی با سعه صدری که داشته هرکس به ملاقات او می‌رفته از او پذیرائی می‌کرده است. کما اینکه محمد قزوینی که ردیه ای هم به بهائیان نوشته بود و به قول خودش تصور می‌کرد که عباس افندی او را نپذیرد ولی ما در صفحات قبل از قول خود محمد قزوینی خواندیم که او را چگونه پذیرفته است.

عباس افندی، ادوارد براون را هم می‌پذیرد و وقتی که او قصد داشته از گذشته خود حرفی بزند حرف او را قطع کرده و می‌گوید گذشته ها گذشته است.

حال ظلّ السلطان که بر اثر کشتار دو برادر سید حسن و سید حسین در اصفهان و جنایاتی که نسبت به بهائیان کرده بود به جای "سایه شاه"

اورا "سایه نابود" خطاب می کند اگر به ملاقات عباس افندی رفته است چه دلیلی می توانسته است غیر از عذرخواهی از جنایاتی که کرده، داشته باشد؟ آقای شهبازی عامل تخریب ابنیه تاریخی اصفهان در زمان ظلّ السّلطان را هم پیدا کرده است که بهائیان بوده اند. آیا میتوان چنین شخصی را مورّخ دانست که آسمان وریسمان را بهم بیاورد و چنین مطالب مبهم و نامربوطی را به خورد خواننده بدهد. آقای شهبازی سؤال می کند که چرا میرزا اسدالله وزیر اقدامی درباره جلوگیری از قتل عام بهائیان ننموده است و می خواهد نتیجه بگیرد که حتماً خود بهائیان در قتل عام بهائیان دست داشته اند. ایشان ضمناً از "پیوندهای عمیقی که میان ظلّ السّلطان و خاندان او از جمله جلال الدّوله با دستگاه استعماری بریتانیا ... [که] شهرت کامل دارد و نیازی به اثبات این پیوندها نیست." صحبت می کند.

آقای شهبازی ابتدا باید این مشکل را با خودش حلّ کند که اگر بهائیان با انگلیس ها رابطه داشتند و خاندان ظلّ السّلطان هم با انگلیس ها مربوط بوده اند به چه دلیل در منطقه حکومتی او بهائیان همیشه مورد اذیت و آزار و کشت و کشتار و مصادره اموال قرار گرفته اند؟ جواب این سؤال را آقای شهبازی به خواننده بدهکار می ماند.

و اما آیا میرزا اسدالله وزیر و کارمند ظلّ السّلطان می توانسته است برای نجات جان بهائیان اقدامی بکند و نکرده است؟ آقای شهبازی اینجا به قول معروف خودرابه کوچه علی چپ می زند و اظهار ناآگاهی از قدرت خاندان آقا نجفی و سایر روحانیون اصفهان می کند. آنها این قدر قدرت داشتند که از هر شخصی در هر مقامی باج بگیرند. برای اثبات این نظر نگاهی به تاریخ مسعودی می اندازیم.

ظلّ السّلطان می نویسد وقتی که امام جمعه سید محمد فوت کرد و خبر فوت او به ناصرالدین شاه رسید "فرموده بود الحمد لله ربّ العالمین امروز می توانم بگویم اصفهان مال من است حکومت، رعیت، سلطنت، مخلوق تمام تا یک درجه آسوده شدند." (۲۰۵)
روحانیون اصفهان، چون ظلّ السّلطان مطابق میل آنها عمل نکرده بود، مردم را تحریک کردند که او را از شهر بیرون کنند. "دسته جات الواط به ریاست الماس کاکای امام جمعه و شیخ احمد محرر امام جمعه و دسته های کوچک دیگر دوهزار ۳ هزار ۵ هزار زن و بچه فقیر راه افتادند فریاد کنان که ما فلانی را نمی خواهیم و باید فوراً از شهر ما برود." (۲۰۶)
بالاخره ناصرالدین شاه به کمک او می آید و تلگراف می زند: "عوام الناس و رجّاله اگر ساکت نمی شوند حکومت اصفهان آنها را به ضرب اسلحه و قشون دولت ساکت کند." (۲۰۷)

در پشت پرده چه امتیازاتی به علما می دهد، البته چیزی نمی گوید.
این نمونه ای بود از قدرت روحانیون مرتجع و ضعف دولت در برابر آنها. زمانی که دولت در برابر آنها ضعیف است وای بحال مردم. در اینجا به چند مورد از قدرت نمائی روحانیون اشاره ای مختصر می نمائیم.

"معروف است که آقا نجفی که یکی از متمول ترین مردان آن زمان بود و ثروت او به کرورها می رسید چندین سال مالیات دیوانی را نپرداخته بود، میرزا اسدالله خان رئیس مالیه وقت که در آن زمان وزیرش می نامیدند، روزی آقا را برای تصفیه حساب مالیاتی به خانه خود دعوت نمود، آقا نجفی با جمعی از طلاب و علما به منزل او رفتند، وزیر تا درب خانه از آنان استقبال کرد و دست آقا را بوسید و با اکرام و احترام هرچه تمامتر در صدر طالار نشانید، پیشخدمت چایی و شیرینی به حضور آقا آورد ولی آقا از خوردن امتناع کرد و با بی شرمی گفت مردم بعضی صحبتها در اطراف عقیده دینی وزیر می کنند. معنی این حرف این بود که چون وزیر متهم به بی دینی و لامذهبی است رعایت حدود شرع به من اجازه نمی دهد که چیزی در خانه او بخورم.

حرف حجّه الاسلام که ممکن بود به قیمت جان وزیر بدبخت تمام شود چون صاعقه بر سر آن مرد بیچاره فرود آمد و جان و آبروی خود را به باد فنا رفته پنداشت، ناچار برای نجات از این مهلکه مخوف با تنی لرزان و رنگ پریده قلمدان و کاغذ خواست و سطری بدین مضمون روی کاغذ نوشته تقدیم حضور آقا کرد "حضرت آیه الله ... تا این تاریخ کلیه بدهی مالیاتی املاک و مستغلات خود را به اینجانب پرداخته اند و دیگر از این بابت حسابی با دیوان اعلی ندارند."

آقا پس از خواندن کاغذ مذکور خنده شیرینی کرد و دست به طرف شیرینی دراز نمود و گفت من جناب وزیر را از هر مسلمانی مسلمان تر می دانم و در علاقمندی ایشان به اصول دین مبین کمترین تردیدی ندارم و سپس روی میزبان را که تا ساعت پیش نجس بود بوسید و با کامیابی به منزل خود مراجعت کرد. "توضیح آنکه شرح فوق را میرزا اسدالله خان وزیر در ۱۳۱۸ هجری در حضور مرحوم ملک المتکلمین و سیدجمال الدین و حاجی فاتح الملک و مؤید السلطنه حکایت کرد و ما در اینجا عین گفته او را نقل نمودیم.

چنانچه در بالا اشاره کردیم چون مرد ثروتمندی فوت می کرد تمام دارایی او به عنوان سهم امام دستخوش چپاول روحانی نماها می شد. از آنجمله حاجی اسماعیل نجف آبادی که یکی از متمولین آن زمان بود و در اطراف دارایی او داستان ها نقل می کردند پس از مردنش، هستی او از طرف امام جمعه در تحت عنوان سهم امام ضبط شد و مابین متولیان دین تقسیم گشت و فرزندان او در اندک زمانی به گدایی افتادند." (۲۰۸)

این قدرت میرزا اسدالله رئیس اداره مالیّه ظلّ السّلطان در برابر روحانیون بوده است. با این ترتیب نه میرزا اسدالله بلکه خود ظلّ السّلطان هم قدرت رویارویی با روحانیون را نداشته است. برای اثبات این مطلب سرگذشت حاج محمد جعفر رئیس بلدیّه ظلّ السّلطان جالب توجه است. ملک زاده راجع به سرنوشت او چنین مینویسد:

" و نیز در سال فحطی حاجی محمد جعفر رئیس بلدیّه را به گناه اینکه گفته بود مردم از گرسنگی می میرند و آقای حجّه الاسلام هزارها خروار گندم در انبارهای خود جمع کرده و نمی خواهد به قیمت عادلانه بفروشد به تحریک همان حجّه الاسلام محترک، طلاب علوم دینیّه، سروپا برهنه از عمارت بلدیّه بیرونش کشیدند و به انواع مصائب کشتندش و بدنش را به درختی برای عبرت دیگران آویختند." (۲۰۹)

در جایی که ظلّ السّلطان قادر به حفظ جان رئیس شهرداری خود نبوده است؛ میرزا اسدالله چگونه می توانسته است حفظ جان بهائیان نماید.

بابی گشی:

آقا نجفی وقتی قصد خوردن ثروت مسلمانی را می کرده است از کشتن او ابداً با نداشته است. سرگذشت سید ماریینی تأیید بحث ما است. رجال ایران و ملاها که در مقابل اجانب تسلیم و مطیع بودند و اعمال نامشروع و زورگویی های آنها را نادیده می گرفتند و حتی تجاوزاتی که از طرف خارجیا به مسلمانان می شد با دیده گذشت و اغماض می نگریستند چنانکه در قضیه شهادت مرحوم ثقة الاسلام در روز عاشورا به دست روسها کوچکترین عکس العملی از طرف مقامات روحانی نشان داده نشد، در مقابل ضعف و بیچارگان، شدیدالعمل، جبار و سفاک بودند. اگر یکی از اتباع دولتهای مقتدر توهینی نسبت به عالم اسلام می کرد اعتراضی به او نمی شد ولی هرگاه یک ایرانی بدبخت دم از اصلاحات می زد و طرفداری از مبانی تمدن می نمود خونسش مباح بود و مالش به یغما می رفت.

هر از چندی روحانی نمایان و دولتیان برای خودنمایی و نشان دادن قدرت و مرعوب کردن مردم و استیلا یافتن برکسانی که ثروتی داشتند و یا فکر تازه ای در مغز خود می پروراندند نغمه ای ساز کرده و آشوبی بر پا می کردند. چنانکه آقا نجفی که شهر علمای آن زمان بود برای بردن ملک سید ماریینی که در مجاور ملک آقا بود او را متهم به بایبگری کرد و در روز روشن به تحریک آن عالیجناب سید پیرمرد هشتاد ساله را طلاب علوم دینیّه قطعه قطعه کردند.

حاجی میرزا محمد حسین نراقی که آن زمان به تحصیل علوم دینیّه اشتغال داشت برای نگارنده نقل کرد که خود شاهد و ناظر بودم که آخوند خرگردنی پا روی گلولی سید گذاشت و آنقدر فشار داد تا سید بدبخت جان داد." (۲۱۰)

این هم سرنوشت مسلمانی که از واگذاری املاکش به آقا نجفی ابا کرده بود!

مسئله پناهندگی بهائیان به کنسولگری روسیه در اصفهان را آقای محمد علی مکرّم شاعر و طنز پردازی که یک تنه به جنگ اوهام و خرافات می رفت و خود شاهد عینی واقعه ای بوده است چنین شرح می دهد:

قصه جواد صراف

"فرامین خالصه در زمان حکومت مرحوم ظلّ السّلطان به امضای ایشان بود. چندی بود مرحوم آیت الله آقای نجفی، فرمان چند رقعّه مهمّ دهات را لازم داشت و مرحوم ظلّ السّلطان امضاء نمی کرد. به خاطر دارم مرحوم آیت الله بی مناسبت ندید که یکنفر بهائی دم کلفت را احضار کند که موسوم به جواد صراف بود. نامبرده فهمید خونسش را می ریزند. پناهنده به کنسول خانه روس شد. مردم اصفهان که همه مرید آیت الله بودند، سوای بنده، کنسول خانه روس را محاصره کردند دو ساعت بعد تلگرافی از ناصرالدین شاه رسید خطاب بشاهزاده ظلّ السّلطان که اصفهان چه خبر است باید دور کنسول خانه خلوت شود و الا من در محظور سخت هستم. مرحوم ظلّ السّلطان چاره را منحصر دید که رفع غائله را از آیت الله بخواهد چند نفر از مقرّبین را فرستاد که به روسیه باشد آقای نجفی را بحضور بیاورند. مقرّبان رفتند و آقا نجفی را به ملاقات شاهزاده رسانیدند. ظلّ السّلطان با ملایمت گفت که بابا شاه رفع این غائله را خواسته اند. آقای نجفی فرامین بی امضا را از جیب خود در آورد و گفت این ها را امضا کنید. شاهزاده دستور داد که دیدن و خواندن لازم ندارد هرچه هست مهر کنید. همین که فرامین امضا و مهر شده به دست آقا رسید مراجعت کرد و همین که نزدیک کنسول خانه رسید نقابی بر صورت انداخت یعنی یک پارچه نازک از روی عمّامه به صورت خود انداخت. مردم از وضع نقاب، گیج و پکر شدند و اخلاص آنها یک بر هزار شد. آیت الله یک کلمه گفت ای مردم حکم امام زمان است متفرّق شوید. علی الفور جمیع مردم متفرّق شدند...." (۲۱۱)

این داستان بست نشستن یک بهائی در کنسولگری روسیه است که فقط برای حفظ جان خود باید پناهنده شود. این سند ننگ دولت است که در برابر یک روحانی طماع، قدرت حفظ شهروندان خود را ندارد و سند ننگ روحانیت است که چنین انسان هائی را در جرگه

خود راه داده و بر علیه تجاوزات آن اقدامی نکرده است و انسان های ناآگاهی که با یک اشاره انسانی را از هستی ساقط میکنند و رضای خدا را در اجراء احکام یک روحانی نما میدانند.

بهائیان در طول تاریخ خود یک بار به یک کنسولگری آنهم روسیه پناه می برند ولی این تحصن هم به آنها کمکی نمی کند.

ملک زاده شرح مراجعه بهائیان به کنسولگری روسیه را چنین شرح میدهد:

" شگفت آورتر از همه این بود که در همان زمان دو نفر تاجر به نام حاجی محمد حسین و حاجی هادی چیت ساز که از بازرگانان محترم شهر بودند و در درستی و صداقت شهرتی بسزا داشتند به جرم اینکه طلب حقه خود را از حاجی سید ابوالقاسم زنجانی که یکی از علمای متنفذ بود مطالبه کرده بودند به اشاره همان روحانی با فجیع ترین وضعی کشته شدند و رجاله پای آنها را به ریسمان بسته و لاش آن بدبختان را برای عبرت دیگران در کوچه و بازار کشیدند." (۲۱۲)

"پس از وقایعی که در بالا ذکر کردیم عده ای از بابی ها و یا متهمین به بایبگری که در حدود هشتصد نفر بودند از ترس جان و یا به تحریک روسها و یا از روی حقد در قنصلخانه روس متحصن شدند.

خبر تحصن آنها در چند ساعت در شهر و اطراف منتشر شد و شهرت یافت که بابی ها برای بدست آوردن آزادی و نشر کفر و زندقه به قنصلگری روسها پناهنده شده اند.

در اندک زمانی بازارها و دکانین بسته شد و تعطیل عمومی اعلام گشت و صدها هزار نفر اهالی دهات و قصبات دست از کسب و زراعت کشیده و با علم و چوب و چماق به طرف شهر رهسپار شدند، مساجد بزرگ و خانه های علمای معروف مملو از جمعیت شد و صدای وادینا، و اسلاما فضای شهر را فراگرفت عده انبوهی برای کشتن متحصنین به طرف کنسولگری روس روانه شدند و عمارت و باغ قنصلگری را محاصره کردند. قنصل روس و کارکنان قنصلخانه از هجوم مردم ترسناک گردیده و مقامات دولتی را به عواقب وخیم آن متوجه ساختند.

ظلم السلطان که حاکم اصفهان بود بیش از روسها نگران بود و وحشت زده شده بود زیرا می دانست که در اینجا پای خارجیان و حیثیت یک دولت مقتدری در کاراست، این بود که مالاها که در مقابل اشخاص بی زور سرسخت بودند و مردم را به هر نوع گناهی تشویق می کردند، قرآنها در دست گرفته و جماعت را قسم می دادند که از اطراف قنصلخانه متفرق شوند و از توهین به نمایندگان دولت روس اجتناب ورزند.

ملاقاتهای متعدد ما بین علمای روحانی و حاکم شهر و نمایندگان روس بعمل آمد و در نتیجه ظلم السلطان و علمای معروف شهر متعهد شدند که هرگاه متحصنین از قنصلخانه بیرون بروند کسی مزاحم جان و مال آنها نخواهد شد و از امنیت بهره مند خواهند گردید. به اعتماد این تعهد در نیمه شب متحصنین سیه بخت یکی بعد از دیگری محرمانه و به اندیشه اینکه از تاریکی شب می توانند استفاده کرده و خود را به مأمونی برسانند قنصلخانه را ترک کردند. ولی هنوز چند گامی از قنصلخانه دور نشده بودند که هریک گرفتار عده ای رجاله و طلاب که در کمین آنها نشسته بودند، شدند و آنچه قلم از نوشتن آن شرم دارد با آن بیچارگان کردند." (۲۱۳)

دوره ای بود که هرکس با کسی دشمنی داشت او را به بایبگری متهم می نمود و با جمعی آخوند و ارادل به یغمای خانه اش می پرداخت. پس از آن رویداد صدها نفر مردم بیگناه که روحشان از این قضایا اطلاع نداشت و نمی دانستند قنصلخانه روس در کجاست مقتول و مجروح شدند و صدها خانه به یغما رفت. عده بیشماری جلای وطن کردند و با خفت و زاری خود را به تهران رسانیدند و با فقر و تنگدستی در پایتخت دولت عادل رحل اقامت افکندند. جمعی که از ظلم بیدادگران به جان آمده بودند ایران را ترک کردند و به طرف هندوستان و نقاط دیگر جهان رهسپار شدند. بقول عبدالله بهرامی "هرکسی به آخوند ها احترامات لازم به عمل نمی آورد متهم به بایبگری می کردند." طولی نکشید که دامن این حریق به سایر شهرهای ایران و قصبات و دهات سرایت کرد و روحانی نمایان سالوس و مأمورین طماع دولت به دستیاری عوام و رجاله، آن آتش بیدادگری را بیش از پیش برافروختند. شهر یزد و اطراف طعمه این حریق بیدادگری شد و جنایاتی رخ داد که بسیاری از مورخین خارجی کتاب ها در اطراف آن نگاشتند و ایرانیان را برای یک دفعه دیگر در مقابل ملل مترقی جهان، وحشی و خونخوار معرفی کردند.

شاهزاده جلال الدوله حاکم یزد که در بیدادگری از پدرش ظلم السلطان دست کمی نداشت بزرگ ترین گناه را در مقابل تاریخ بلکه در مقابل اسلام مرتکب شد و بزرگ ترین سهم بیدادگری را عهده دار بود.

اگر چه موج بابی کشی در ایران، روحانی نماها و مأمورین دولت را بیش از پیش جسور و بر جان و مال مردم مسلط ساخت ولی آزادیخواهان و مردمان روشنفکر که از این بیرحمی ها به جان آمده بودند و خود و کشور را در چشم دنیای متمدن سرافکننده و زبون می یافتند یک حس تأثر و انزجار در روحشان راه یافت و تصمیم فداکاری در برانداختن این بساط بیدادگری در مغزشان پدیدار گشت و از همان زمان دست به اقداماتی زدند که به نهضت مشروطیت منتهی شد و ما به تفصیل در موقع خود خواهیم نگاشت." (۲۱۴)

این است داستان پناهندگی بهائیان به یک کنسولگری خارجی که شما پیراهن عثمان کرده اید. ولی چه تعداد از دولت مردان، روحانیون و افرادی که نه تنها به کنسولگری های خارجی پناهنده شدند بلکه تابع دولت های خارجی هم شدند تا بتوانند موقعیت و ثروت خود را حفظ کنند ولی راجع به آنها آقای شهبازی و شهبازی ها سکوت می کنند. ادعای آقای شهبازی مبنی بر اینکه بهائیان بدون دلیل به کنسولگری ها رفتند و یا به علما دشنام می دادند تا مردم را بر علیه خود بشورانند و تحریک کنند با مدرک ذکر شده باید مایه خجالت و شرمساری ایشان شود. آیا حتی می توان یک آدم نیمه عاقل پیدا کرد که سخنان این نویسنده محترم را قبول کند؟ واقعاً اینگونه اتهامات هر انسان آزاده ای را شرمگین میکند و از اینکه چنین هم وطنی دارد در برابر وجدان خود خجل میشود.

درباره شخصیت آقا نجفی فرزند ملا محمد باقر، ما بیشتر تحقیق کردیم چون بهاء الله، پدر را گرگ و پسر را (محمد تقی) فرزند گرگ لقب داده است خواستیم بدانیم این آیت الله چه شخصیتی بوده است که این چنین مورد خطاب قرار گرفته است. از این رو به آثار یکی از شاهدان عینی که در زمان او و با او در شهر اصفهان ساکن بوده است مراجعه کردیم. این شخص شاعر مردمی اصفهان و نام او مکرّم است. مکرّم دهقان زاده ای است که از حبیب آباد اصفهان به شهر آمده و در لباس طلاب علوم دینی روزگاری می گذراند. او خرافات مذهبی را مضرّ به حال جامعه می داند و از اینرو با آنهائی که با ترویج اوهام و خرافات بین عوام بر خر مراد سوارند سخت مخالف است. اسلحه او اشعار و ترانه های عامیانه است. مکرّم با جسارتی درخور تحسین در شهری چون اصفهان که غرقه در خرافات مذهبی است یک تنه به جنگ آیت الله مرتجع می چون تقی نجفی می رود و این نبرد را تا آخر عمر خود ادامه می دهد.

زمانی که آقا نجفی برای مخالفت با سردار اشجع مسئله معجزه هارون ولایت را مطرح می کند و شهر برای حاکم غیرقابل کنترل می شود حبیب الله مکرّم به جنگ او می رود و تفکرات آیت الله را در نزد مردم بی اعتبار می کند. مکرّم خود داستان معجزه هارون ولایت را چنین شرح می دهد:

" در سال ۱۳۲۹ قمری در شهر اصفهان بنا بر مصلحت و نظر مرحوم آیت الله آقای نجفی و بنابر مرقومه آن مرحوم که عین خط ایشان را ملاحظه می فرمائید تمام اصفهان عقیده پیدا کردند که هارون ولایت کور شفا داده و شل و چلاق و باد فتقی و صاحب هر درد را شفا داده. شهر اصفهان مدت شش ماه شبانه روز چراغانی بود تمام بیمارستان ها تعطیل شد دکترها دیگر مریض نداشتند و همه به هارون ولایت دخیل شده بودند و طناب و ریسمان کلفت و باریک به یکدیگر بسته بودند که یکی از آنها به ضریح هارون ولایت بسته شده بود و دخیل بستن هم شاه سیم داشت و سیم های اصلی همه به ضریح بسته شده بود. این قضیه به مرحوم آقا نجفی ثابت شد و به این بنده ثابت نشد بلکه برخلاف معلوم شد. من می دانستم که الکل یا فسفر در دست بعضی از سادات بود و شبانه می بردند بالای گنبد هارون ولایت روشن میکردند و صدای ضجه زن و مرد بلند می شد که نور آمده است و نورباران کرده و در آن زمان اشعار ضد معجزه هارون ولایت را گفتم نه معجزه او را قبول کردم و نه مغلظه مردم را قبول می کنم که بگویند کرامت بود. برای من فرقی ندارد و منکر معجزه و کرامت هارون ولایت هستم و حتی جادو و جمبر هم نمی تواند بکند." (۲۱۵)

" بسم الله الرحمن الرحيم

از جمله کرامات باهرات که از برکات حضرت باب الحوائج موسی بن جعفر صلوات الله و سلامه علیهما از مرقد منور حضرت هارون ولایت علیه السلام ظهور یافته، نورچشمی، بنده زاده، قریب یک ماه مبتلا به سه مرض بود یکی مرض حسبه [!] مطبقه و یکی قولنج و یکی نویه ضعف دار و دو نفر از اطبا او را جواب دادند و مایوس از شفا شدم تا آنکه شب جمعه آخر شهر رمضان المبارک ۱۳۲۹ که به زیارت حضرت امامزاده مشرف شدم این طفل همراه این بنده بود استشفای نمودم و حاضرین در حرم مطهر که اطراف ضریح بودند دعا نمودند آثار شفا ظاهر شد و الان در کمال صحت و سلامت است و این کرامت بمرتبه عین الیقین رسیده است. من اقل الطلاب محمد تقی عفی الله عن جرائمه. مهر محمد تقی بن محمد باقر." (۲۱۶)

اینک توضیح. چون این معجزه یا کرامت یا اشتباه کاری هرچه بود از ارکان مسلمة اسلامیت نبود بنده قبول کردم که از بغداد، معجزه به میدان کهنه اصفهان لوله کشی شده باشد اما به نظر احقر می رسید که چندان اشتباه در اصل نگارش است. اول آنکه حسبه بسین غلط و حصبه بصاد صحیح است. دو آنکه حصبه مطبقه یکی نیست بلکه دو مرض است و بعضی همزه های بیمورد هم در عبارات ظاهر است مثل مبتلا و اینکه مرقوم فرموده اند بنده زاده الان در کمال صحت و سلامت است بنظر احقر می رسد که قبلاً هم در کمال صحت و سلامت بوده است. نفوذ کلمه مرحوم آیت الله آقای نجفی طاب ثراه به حدی بود که به محض نشر این مرقومه تمام مردم اصفهان قبول کردند و لیکن بنده قبول نکردم. مرحوم آقای نجفی برای طرفیت با حکام بختیاری این اقدام را نمودند و شهر اصفهان منقلب گردید و هرچه حاکم وقت، مرحوم سردار اشجع میخواست حکومت کند شهرت معجزه زیادتر می شد و حکومت قادر بهیچ کاری نبود و هشت ماه بعد از آن انقلاب و چراغانی که مخارج آن معادل قیمت تمام کارخانه های اصفهان بود... همینکه حاج خسروخان سردار ظفر به حکومت اصفهان منصوب

گردید، متولّی باشی هارون ولایت را احضار فرمود و گفت بعد از این هارون ولایت اگر بخواهد معجزه یا کرامت کند اول باید کور و فلج را بیاورید من بینم و بعد آنها را ببرید برای شفا یافتن اگر شفا یافتند من هم معتقد می‌شوم و اگر به همان حالت که هستند باقی ماندند جُل و پوست ترا از این شهر بیرون می ریزم هارون ولایت دیگر بکلی معجزه نکرد." (۲۱۷)

این بود شرح حال یکی از آیت الله هائی که به دست و فرمان او عده زیادی بهائی کشته میشوند و این است روشنگری که از ده آمده است و در کسوتِ طلابِ علوم دینی است ولی از تعصّب به دور است. با اینکه سوادى ندارد ولی از عقل سالم برخوردار است. عقلی که عده زیادی تحصیل کردگان اروپا و آمریکا فاقد آن هستند.

فرق این تحصیل کردگان با روستا زادگان دهات اصفهان که در یک قرن قبل به معجزه هارون ولایت اعتقاد داشتند در چیست؟ ما به نسبت خود از داشتن چنین هم وطنانی که ادّعی تحقیق و محقّق بودن هم دارند خوشحال نیستیم. آیا جای آن نیست که از کرده خود پشیمان شوید و در پیشگاه ملت و هم وطنان دگراندیش خود از کرده ها و گفته های خود طلب عفو و بخشش کنید؟

آقای شهبازی برای بیرنگ نشان دادن بلوای رشت بر علیه بهائیان، ایمان آوردن دو ارمنی و دو پزشک آمریکائی را به بهائیت دلیل کافی می داند که علما و مردم بایست بر علیه بهائیان شورش می کردند. البته ایشان ایمان آوردن دو پزشک را نتیجه دخالت دستهای خارجی می داند ولی نمی نویسد اگر دو دکتر بهائی شوند چه ربطی به سیاست خارجی دارد و چه کاری کرده اند که خلاف کشور ایران بوده است و چرا باید بر سر این موضوع شورش شود؟

پزشک بی نوائی که بهائی شده باید اسلام ناب شما را هم قبول کند. چرا شما ناراحت هستید؛ آیا نباید خوشحال شوید؛ وانگهی اگر تبلیغ کردن جرم است میتواند بفرمائید ملت ایران چگونه اسلام آورد و به چه فرمی شیعه ۱۲ امامی شد؟

جناب آقای شهبازی، اگر با بهائیت مخالف هستید این حقّ مسلم شما است ولی چرا به جای یک بحث علمی و نقد فکری از آثار بهائیت که میتواند مفید باشد به طرح اینگونه مطالب می پردازید که هیچگونه ارزشی ندارد. شما که حال کار علمی ندارید چرا دنبال این کار می روید.

ما مقاله شما را سطر به سطر تجزیه و تحلیل کردیم و نظریات خود را با ارائه اسناد ارائه دادیم. آنچه شما از توهّمات خود نوشتید ما با ارائه اسناد، نامربوط بودن آنها را اثبات کردیم.

ما از چند نفر بهائی که می شناختیم اول تقاضا کردیم که به نظریات شما جواب بدهند. با خنده آنها روبرو شدیم. یک نفر از آنها اظهار کرد "سخنان ایشان چنان بی ربط است که فقط می تواند به نفع ما باشد. بگذارید ایشان بیشتر بنویسد تا اینها خود را خوب بشناسند و مردم بدانند استدلال مخالفان ما چیست. کارما جدل با اینگونه افراد نیست". از این رو ما تصمیم گرفتیم که مقاله شما را مطالعه کنیم. نتیجه کار ما این مقاله شد که در اختیار شما می گذاریم. ما برای مردم عقل و خرد قائلیم. از اینرو حاضر هستیم که نظریات خود را به بحث بگذاریم اگر شما هم حاضر هستید این گوی و این میدان.

با این شعر از شاعر و عارف بزرگ فارسی حافظ شیرازی به این بحث خاتمه میدهم.

دیو بگیرد از آن قوم که قرآن خوانند

زاهد ار رندی حافظ نکند فهم، چه باک

- ۱- "Was ist die Bahai-Religion?" – Eine Einführung des Committee for Other, Faiths der Bischofkonferenz von England und Wales
- ۲- قصص العلماء، محمد تنکابنی، انتشارات علمیة اسلامیة، تهران. ص ۱۸۰.
- ۳- اسناد زرتشتیان معاصر ایران، تورج امینی، ۱۳۸۰ سازمان اسناد ملی ایران، ص ۴۲۴-۴۲۳
- ۴- زندگانی شاه عباس اول، تألیف نصرالله فلسفی، انتشارات علمی، جلد سوم ص ۹۷۲.
- ۵- خاطرات حسینعلی منتظری. اتحاد ناشران اروشا سال ۱۳۷۹، ص ۹۴.
- ۶- یاد شده ص ۹۴.
- ۷- یاد شده ص ۹۷.
- ۸- یاد شده ص ۹۶.
- ۹- یاد شده ص ۱۱۹.
- ۱۰- بهاء الله کلمات فردوسیة، مجموعه الواح، ۱۹۸۰، ص ۴۰.
- ۱۱- بهاء الله طرازات، مجموعه الواح یاد شده، ص ۱۸.
- ۱۲- لوح دنیا از مجموعه الواح یاد شده، ص ۴۹.
- ۱۳- بشارت، مجموعه الواح یاد شده، بشارت ص ۱۳.
- ۱۴- اشراقات- اشراق هشتم، مجموعه الواح یاد شده، ص ۷۶.
- ۱۵- کلمات مکنونه، چاپ مصر ۱۳۳۹، ردیف ۵.
- ۱۶- منتخباتی از آثار حضرت بهاء الله، ۱۹۸۵، ص ۱۳۴.
- ۱۷- تاریخ انکیزیسیون اسپانیا، رسول پدرام.
- ۱۸- خاطرات آیت الله منتظری، انتشارات انقلاب اسلامی ۲۰۰۱، ص ۲۹۷.
- ۱۹- خاطرات عبدالله بهرامی ۱۳۶۳، انتشارات علمی، ص ۲۴.
- ۲۰- خاطرات یاد شده، ص ۲۴.
- ۲۱- قرآن مجید سورة النحل آیه ۱۰۳.
- ۲۲- اسنادی از زرتشتیان معاصر ایران ۱۳۳۸-۱۲۵۸ به کوشش تورج امینی. سازمان اسناد ملی ایران ۱۳۸۰. ص ۴-۱.
- ۲۳- یاد شده. ص ۱۰.
- ۲۴- سند شماره ۱۷. اسناد یاد شده ص ۶۱.
- ۲۵- یاد شده. ص ۶.
- ۲۶- یاد شده. ص ۷.
- ۲۷- نوگرایی دینی گفتگوی حسن یوسفی اشکوری با بازرگان. چاپ دوم ۱۳۷۸ نشر قصیده ص ۲۸.
- ۲۸- قرآن مجید، سوره هد، آیه ۱۳.
- ۲۹- قرآن مجید، سوره نحل آیه ۱۰۳.
- ۳۰- قرآن مجید، سوره سبا آیه ۴۳.
- ۳۱- قرآن مجید، سورة الدخان آیه ۱۴.
- ۳۲- قرآن مجید، سورة الفرقان آیه ۵-۴.
- ۳۳- قرآن مجید، سورة الاحقاف آیه ۳۳.
- ۳۴- قرآن مجید، سوره ص آیه ۴.
- ۳۵- قرآن مجید، سورة الطور آیه ۲۵.
- ۳۶- قرآن مجید، سورة الفاطر آیه ۴.
- ۳۷- مجموعه خطابات عبدالبهاء، ۱۹۲۱ چاپ مصر ص ۱۷۶.

- ۳۸- کتاب اقدس آیه ۸۳ (ترجمه به مضمون) .
- ۳۹- کتاب اقدس آیه ۸۷ (ترجمه به مضمون) .
- ۴۰- کتاب اقدس آیه ۹۵ (ترجمه به مضمون) .
- ۴۱- عهد عتیق کتاب ارمیاء نبی ، باب ۳۳ آیه ۶ ؛ باب ۲۳ آیه ۸ ؛ باب ۳۰ آیه ۴ .
- ۴۲- حزقیال ، باب ۳۷ آیه ۳۱ .
- ۴۳- قرآن کریم ، سوره آل عمران آیه ۳ .
- ۴۴- قرآن کریم ، سوره آل عمران آیه ۸۴ .
- ۴۵- قرآن کریم ، سوره نساء آیه ۴۷ .
- ۴۶- قرآن کریم ، سوره مائده آیه ۴۳ .
- ۴۷- گوهر یکتا ، روحیه ربّانی . مترجم ابوالقاسم فیضی . ص ۴۳۰-۴۲۹ .
- ۴۸- گوهر یکتا ، روحیه ربّانی . مترجم ابوالقاسم فیضی . ص ۴۳۱ .
- ۴۹- ناسخ التّواریخ . جلد اول محمّد تقی لسان الملک سپهر . انتشارات اساطیر ۱۳۷۷ ص ۱۱۷ .
- ۵۰- ناسخ التّواریخ . یاد شده ص ۱۱۸ .
- ۵۱- ناسخ التّواریخ . یاد شده ص ۸۳۶ .
- ۵۲- شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری ، جلد دوم ، مهدی بامداد . انتشارات زوّار چاپ ۴ ، ۱۳۷۱ ص ۲۰۴-۲۰۰ .
- ۵۳- سیمای احمد شاه قاجار جلد یکم . دکتر محمّد جواد شیخ الاسلامی ، نشرگفتار ، تهران ۱۳۶۸ ص ۳۳۹ .
- ۵۴- مجموعه خطابات ، چاپ مصر فرج الله ذکّی الکرّدی ۱۹۲۱ ص ۱۶ .
- ۵۵- یاد شده ص ۲۰ .
- ۵۶- یاد شده ص ۲۰ .
- ۵۷- یاد شده ص ۲۶ .
- ۵۸- یاد شده ص ۳۱ .
- ۵۹- یاد شده ص ۴۲ .
- ۶۰- یاد شده ص ۴۳ .
- ۶۱- یاد شده ص ۱۸ .
- ۶۲- قرآن کریم ، سوره بقره آیه ۷ .
- ۶۳- قرآن کریم ، سوره بقره آیه ۱۸ .
- ۶۴- مجموعه خطابات ، یاد شده ص ۵۳ .
- ۶۵- ص ۶۲-۵۶ .
- ۶۶- ص ۶۶ .
- ۶۷- ص ۶۹ .
- ۶۸- ص ۷۱ .
- ۶۹- ص ۸۱ .
- ۷۰- ص ۸۳ .
- ۷۱- ص ۸۵ .
- ۷۲- صص ۸۹-۸۸ .
- ۷۳- ص ۹۵ .
- ۷۴- ص ۱۰۰ .
- ۷۵- ص ۱۱۱ .
- ۷۶- ص ۱۱۳ .
- ۷۷- ص ۱۲۸ .

- ۷۸- مجموعه خطابات، یاد شده ص ۱۳۱ - ۱۳۰.
- ۷۹- ص ۱۴۲.
- ۸۰- ص ۱۵۲ - ۱۵۱.
- ۸۱- ص ۱۵۷.
- ۸۲- ص ۱۵۹ - ۱۵۸.
- ۸۳- ص ۱۶۴.
- ۸۴- ص ۱۷۳ - ۱۷۰.
- ۸۵- ص ۱۷۶.
- ۸۶- ص ۱۸۳.
- ۸۷- ص ۱۸۷ - ۱۸۶.
- ۸۸- ص ۱۹۲.
- ۸۹- ص ۲۱۰.
- ۹۰- ص ۳۱۴ - ۲۱۳.
- ۹۱- ص ۲۲۶.
- ۹۲- ص ۲۵۰.
- ۹۳- بدایع الآثار جلد ۲، ص ۲۰ محمود زرقانی . چاپ آلمان ۱۹۸۷.
- ۹۴- بدایع الآثار، یاد شده ص ۲۱.
- ۹۵- بدایع الآثار، یاد شده ص ۶.
- ۹۶- بدایع الآثار، یاد شده ص ۳۰-۲۹.
- ۹۷- مجموعه خطابات، در آمریکا ص ۸-۱.
- ۹۸- مجموعه خطابات، یاد شده ص ۱۳.
- ۹۹- مجموعه خطابات، یاد شده ص ۱۷.
- ۱۰۰- مجموعه خطابات، یاد شده ص ۲۱.
- ۱۰۱- مجموعه خطابات، یاد شده ص ۲۶.
- ۱۰۲- بدایع الآثار، یاد شده ص ۲۸.
- ۱۰۳- مجموعه خطابات، یاد شده ص ۳۱-۳۰.
- ۱۰۴- مجموعه خطابات، یاد شده ص ۳۷-۳۳.
- ۱۰۵- مجموعه خطابات، یاد شده ص ۳۹.
- ۱۰۶- مجموعه خطابات، یاد شده ص ۴۸.
- ۱۰۷- مجموعه خطابات، یاد شده ص ۴۹.
- ۱۰۸- مجموعه خطابات، یاد شده ص ۷۰.
- ۱۰۹- مجموعه خطابات، یاد شده ص ۷۴ - ۷۳.
- ۱۱۰- مجموعه خطابات، یاد شده صص ۷۸-۷۷.
- ۱۱۱- مجموعه خطابات، یاد شده ص ۸۳.
- ۱۱۲- مجموعه خطابات، یاد شده ص ۸۶.
- ۱۱۳- مجموعه خطابات، یاد شده ص ۹۱.
- ۱۱۴- مجموعه خطابات، یاد شده ص ۱۰۱.
- ۱۱۵- مجموعه خطابات، یاد شده صص ۱۳۳-۱۲۹.
- ۱۱۶- مجموعه خطابات، یاد شده ص ۱۵۱ - ۱۳۸.
- ۱۱۷- مجموعه خطابات، یاد شده ص ۱۸۹ - ۱۸۵.

- ۱۱۸- بدایع الآثار، یاد شده ص ۲۱۲.
- ۱۱۹- مجموعه خطابات، یاد شده صص ۲۲۷ - ۲۲۴
- ۱۲۰- مجموعه خطابات، یاد شده صص ۲۴۹ - ۲۴۵.
- ۱۲۱- مجموعه خطابات، یاد شده ص ۲۵۵. نقل به مضمون
- ۱۲۲- مجموعه خطابات، یاد شده ص ۲۶۷.
- ۱۲۳- مجموعه خطابات، یاد شده ص ۲۸۰.
- ۱۲۴- مجموعه خطابات، یاد شده صص ۲۹۴ - ۲۸۸.
- ۱۲۵- مجموعه خطابات، یاد شده ص ۲۹۷. نقل به مضمون
- ۱۲۶- مجموعه خطابات، یاد شده ص ۳۰۷. نقل به مضمون
- ۱۲۷- مجموعه خطابات، یاد شده ص ۳۳۳. نقل به مضمون
- ۱۲۸- مجله یادگار، سال پنجم شماره های ۶ و ۷، ص ۱۳۳-۱۲۴. شرکت سهامی چاپ ۱۳۲۷.
- ۱۲۹- جستارهایی از تاریخ بهائی گری در ایران قسمت دوم ص ۱۳.
- ۱۳۰- منتخباتی از آثار بهاءالله چاپ آلمان ص ۱۳۳.
- ۱۳۱- بحران مشروطیت در ایران، حسین آبادیان، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی ۱۳۸۳، ص ۲۲۷.
- ۱۳۲- امر و خلق، جلد ۴، ص ۴۴۹.
- ۱۳۳- مائده آسمانی، عبد الحمید اشراق خاوری، مؤسسه مطبوعات امری ۱۲۹ بدیع، جلد ۹ ص ۳.
- ۱۳۴- امر و خلق، جلد ۴، ص ۴۴۲.
- ۱۳۵- لویح آقا شیخ فضل الله نوری، نشر تاریخ ایران ۱۳۶۲، ص ۲۸.
- ۱۳۶- لویح آقا شیخ فضل الله نوری، ص ۳۱-۳۰.
- ۱۳۷- حیات یحیی، تألیف یحیی دولت آبادی، نشر عطار ۱۳۶۱، جلد دوم ص ۱۳۰.
- ۱۳۸- حیات یحیی، یاد شده، ص ۲۳۳-۲۳۰.
- ۱۳۹- حیات یحیی، تألیف یحیی دولت آبادی، انتشارات عطار ۱۳۶۱، ج ۲ ص ۳۵۸.
- ۱۴۰- حیات یحیی، یاد شده ص ۳۶۶-۳۶۵.
- ۱۴۱- مقاله شخصی سیاح که در تفصیل قضیه باب نوشته است. مؤسسه مطبوعات امری سال ۲۰۰۱، ص ۷۰.
- ۱۴۲- مقاله شخصی ... یاد شده ص ۶۸.
- ۱۴۳- مقاله شخصی ... یاد شده ص ۷۰.
- ۱۴۴- مجموعه الواح بهاءالله چاپ مصر سال ۱۹۲۰ ص ۲۸۶.
- ۱۴۵- مجموعه الواح ... یاد شده ص ۲۸۷.
- ۱۴۶- جستارهای ... یاد شده ص ۱۴.
- ۱۴۷- حیات حضرت عبدالبهاء، محمد علی فیضی، مؤسسه مطبوعات امری ۱۲۸ بدیع، ص ۳۵۲ - ۳۴۵.
- ۱۴۸- قرآن کریم، سوره مائده آیه ۵۱.
- ۱۴۹- قرآن کریم، سوره مائده آیه ۵۷.
- ۱۵۰- امیرکبیر و ایران، فریدون آدمیت انتشارات خوارزمی ۱۳۶۱ ص ۴۲۴.
- ۱۵۱- امیرکبیر ... یاد شده ص ۴۲۴.
- ۱۵۲- امیرکبیر ... یاد شده ص ۴۲۵.
- ۱۵۳- امیرکبیر... یاد شده، ص ۴۶۵.
- ۱۵۴- جستارهای ... یاد شده ص ۱۸.
- ۱۵۵- تلاش برای آزادی باستانی پاریزی، انتشارات خرم ۱۳۷۹ ص ۵۴۶-۵۴۵.
- ۱۵۶- سند شماره ۲۵۶ اسنادی از زرتشتیان معاصر ایران، تورج امینی سازمان اسناد ملی ۱۳۸۰ ص ۳۹۱.
- ۱۵۷- سند شماره ۲۷۱ اسنادی از... ص ۴۰۸-۴۰۶.

- ۱۵۸- ۸۲ نامه از صادق هدایت به حسن شهید نورائی، کتاب چشم انداز، پاریس ۱۳۷۹. نامه ۱ خرداد ۲۷ شنبه ماه مه ۱۹۴۸.
- ۱۵۹- کلمات فردوسیّه در مجموعه الواح چاپ آلمان ص ۳۴.
- ۱۶۰- مجموعه الواح یاد شده بشارات ص ۱۴.
- ۱۶۱- مجموعه الواح یاد شده طرازات ص ۱۸.
- ۱۶۲- مجموعه الواح یاد شده کلمات فردوسیّه ص ۴۰.
- ۱۶۳- مجموعه الواح یاد شده لوح دنیا ص ۴۸.
- ۱۶۴- مجموعه الواح یاد شده ص ۴۸ - ۴۹.
- ۱۶۵- منتخباتی از آثار بهاءالله چاپ آلمان ص ۱۲۹.
- ۱۶۶- منتخباتی ... یاد شده ص ۱۷۵.
- ۱۶۷- منتخباتی ... یاد شده ص ۱۸۴.
- ۱۶۸- منتخباتی ... یاد شده ص ۲۱۴.
- ۱۶۹- منتخباتی ... یاد شده ص ۲۱۲.
- ۱۷۰- ادعیه محبوب چاپ مصر ۱۳۳۹ هجری ص ۳۰۰.
- ۱۷۱- امر و خلق جلد سوم ص ۱۹۱.
- ۱۷۲- آیات الهی جلد دوم چاپ آلمان سال ۱۹۶۶، ص ۳۰.
- ۱۷۳- آیات الهی ... یاد شده ص ۲۲۸.
- ۱۷۴- مجموعه الواح یاد شده، لوح دنیا، ص ۲۸۷.
- ۱۷۵- عهد عتیق سفر اعداد باب ۲۱ آیه ۲.
- ۱۷۶- عهد عتیق سفر اعداد باب ۲۵ آیه ۴.
- ۱۷۷- عهد عتیق سفر اعداد باب ۳۱ آیه ۷.
- ۱۷۸- عهد عتیق سفر اعداد باب ۳۱ آیه ۹.
- ۱۷۹- عهد عتیق سفر تثنیه باب ۲ آیه های ۳۶-۳۳.
- ۱۸۰- عهد عتیق سفر تثنیه باب ۷ آیه ۲.
- ۱۸۱- عهد عتیق سفر تثنیه باب ۱۴ آیه ۱۵.
- ۱۸۲- عهد عتیق سفر تثنیه باب ۲۰ آیه ۱۳.
- ۱۸۳- عهد جدید انجیل متی باب ۱۰ آیه ۳۵.
- ۱۸۴- قرآن کریم سوره نساء آیه ۹۱.
- ۱۸۵- قرآن کریم سوره توبه آیه ۵.
- ۱۸۶- قرآن کریم سوره توبه آیه ۲۹.
- ۱۸۷- قرآن کریم سوره احزاب آیه ۶۱.
- ۱۸۸- قرآن کریم سوره محمد آیه ۴.
- ۱۸۹- قرآن کریم سوره تحریم آیه ۹.
- ۱۹۰- شاه اسماعیل اول دکتر پارسا دوست، نشر انتشارات سال ۱۳۸۱ ص ۲۷۷.
- ۱۹۱- شاه اسماعیل اول یاد شده ص ۲۷۸.
- ۱۹۲- به نقل از عالم آرای ... یاد شده ص ۲۷۹.
- ۱۹۳- به نقل از عالم آرای ... یاد شده ص ۲۸۰.
- ۱۹۴- شاه اسماعیل اول ... یاد شده ص ۳۹۸.
- ۱۹۵- شاه اسماعیل اول ... یاد شده ص ۴۳۵.
- ۱۹۶- لوح خطاب به شیخ محمد تقی مجتهد اصفهانی معروف به نجفی، لجنه نشر آثار امری آلمان ۱۳۸ بدیع ص ۱۱۳.
- ۱۹۷- یحیی ازل، مستقیظ خطی و به خط خود او ص ۱۵.

- ۱۹۹- یحییٰ ازل، مستیقظ یاد شده ص ۱۱۱، ۱۱، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷.
- ۲۰۰- بهاء الله شمس حقیقت، ح.م. بالیوزی، ترجمه مینو ثابت ۱۹۸۰، ص ۳۳۳-۳۳۴.
- ۲۰۱- بهاء الله ... یاد شده، ص ۱۷۰.
- ۲۰۲- تذکره الوفا عباس افندی، چاپ آلمان سال ۲۰۰۲، ص ۳۵.
- ۲۰۳- مثنوی نبیل زرنندی چاپ اول ۱۹۲۴ در قاهره، چاپ دوم آلمان ۱۹۹۵.
- ۲۰۴- سردار جنگل، ابراهیم فخرائی، انتشارات جاویدان ۱۳۷۶ ص ۳۴۲.
- ۲۰۵- تاریخ مسعودی، مسعود میرزا ظل السلطان، انتشارات یساولی ۱۳۶۲ ص ۲۵۰.
- ۲۰۶- تاریخ مسعودی ... یاد شده ص ۲۶۳.
- ۲۰۷- تاریخ مسعودی ... یاد شده ص ۲۶۳.
- ۲۰۸- تاریخ انقلاب مشروطیت، تألیف دکتر مهدی ملک زاده، انتشارات علمی ۱۳۷۳ ص ۷۳.
- ۲۰۹- انقلاب مشروطیت ... یاد شده ص ۱۲۹.
- ۲۱۰- انقلاب مشروطیت ... یاد شده ص ۱۲۹.
- ۲۱۱- فکاهیات از دیوان مکرم اصفهانی، انتشارات شما لندن ۱۳۶۴، ص ۹۸-۹۹.
- ۲۱۲- انقلاب مشروطیت ... یاد شده، جلد اول، ص ۱۳۰.
- ۲۱۳- انقلاب مشروطیت ... یاد شده، جلد اول، ص ۱۳۱-۱۳۰.
- ۲۱۴- انقلاب مشروطیت ... یاد شده، جلد اول، ص ۱۳۱-۱۳۰.
- ۲۱۵- مکرم ... یاد شده، ص ۳۰.
- ۲۱۶- مکرم ... یاد شده، ص ۳۱.
- ۲۱۷- مکرم ... یاد شده، ص ۳۲.

A Discussion of Anti-Bahatism

ISBN: 3-00-019067-8

© 2006 by Payam Verlag

khorafatzoda@yahoo.com

All rights reserved

A Discussion of Anti-Bahatism

By: S. Nikusefat

